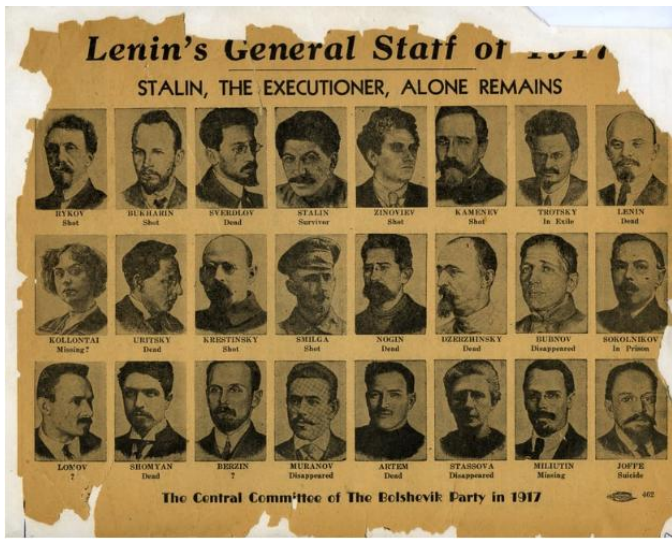


مورسی برینتون
بلشویک‌ها و کنترل کارگری:
دولت و ضدانقلاب
برگردان فارسی: تارنمای شوراها



شوراها
www.shoraha.net
 آبان ۱۴۰۴ / نوامبر ۲۰۲۵
 گرایش کمونیسم شورایی

موریس برینتون (Maurice Brinton)

بلشویک‌ها و کنترل کارگری

دولت و ضدانقلاب

نخستین بار منتشر شده: به صورت جزوه از سوی گروه سالیداریتی

(Solidarity)، لندن، ۱۹۷۰

رونویسی: یوناس هولمگرن (Jonas Holmgren)

بازخوانی: زداراوکو ساوسکی (Zdravko Saveski)

برگردان فارسی: تارنمای شوراها

The Bolsheviks and Workers' Control: The State and

Counter-Revolution

<https://www.marxists.org>

فهرست مطالب

مقدمه [نویسنده پژوهش]	۴
ملاحظه برگردان فارسی	۹
انقلاب روسیه	۱۲
پانویس ها:	۲۵
۱۹۱۷	۲۸
یادآوریها:	۶۷
پانویس ها:	۶۹
۱۹۱۸	۷۵
۱۹۱۹	۱۱۱
۱۹۲۰	۱۲۳
۱۹۲۱	۱۵۰
پسگفتار	۱۶۰
نتیجه گیری	۱۶۲
یادداشت ها:	۱۶۵
پانویس ها:	۱۶۵

مقدمه [نویسنده پژوهش]

این جزوه دو هدف را دنبال می‌کند. نخست آن‌که می‌کوشد مواد و شواهد تازه‌ای را درباره‌ی بحث کنونی پیرامون «کنترل کارگری» فراهم آورد. دوم آن‌که تلاشی است برای نوعی تحلیل متفاوت از سرنوشت انقلاب روسیه. همان‌گونه که نشان داده خواهد شد، این دو هدف به هم پیوسته‌اند. امروز دوباره از «کنترل کارگری» سخن گفته می‌شود. ملی‌سازی—چه از نوع غربی و چه شرقی—و حاکمیت «حزب طبقه‌ی کارگر»—چه در نسخه‌ی شرقی و چه غربی—آشکارا شکست خورده‌اند. هیچ‌یک نتوانسته‌اند امیدها و انتظارات مردم عادی را برآورده کنند، یا سهم واقعی‌ای در تعیین شرایط زیست‌شان به آنان بدهند. این نارضایتی موج تازه‌ای از توجه به موضوع «کنترل کارگری» برانگیخته است؛ موضوعی که در زمینه‌ای متفاوت، در آغاز قرن بیستم رواج داشت.

امروز گروه‌هایی به‌غایت متفاوت—از جوانان لیبرال گرفته تا «چپ»‌های حزب کارگر، از اتحادیه‌گرایان فرسوده تا انواع «تروتسکیست‌ها»، تا چه رسد به آنارکو-سندیکالیست‌ها و «مارکسیست‌های آزادی‌خواه»—همگی از «کنترل کارگری» سخن می‌گویند. این یا بدین معناست که این گروه‌ها اهداف مشترکی دارند—که بعید است—یا آن‌که این واژه‌ها به همان اندازه که معنا منتقل می‌کنند، پرده‌پوشی نیز می‌کنند. ما امیدواریم با بازخوانی مواجهه‌ی تاریخی طرفداران برداشت‌های متفاوت از «کنترل کارگری» در یکی از مراحل بحرانی تاریخ—و با نشان دادن اینکه چه کسانی پیروز شدند، چرا پیروز شدند، و پیامدهای آن چه بود—بخشی از این ابهام را برطرف کنیم.

بازگشت به ریشه‌های تاریخی این جدل نه از سر دل‌بستگی به بایگانی‌هاست و نه از سر گرایش به مباحث غریب. جنبش انقلابی در بریتانیا—برخلاف چندین کشور اروپایی—کمتر به نظریه پرداخته و معمولاً به رویکردی تجربی و «بزن و ببین» گرایش داشته است. این امر

گاهی از گرفتار شدن آن در باتلاق‌های تأملات ماوراءالطبیعی جلوگیری کرده، اما هزینه‌ی سنگینی از حیث وضوح و انسجام بر آن تحمیل کرده است. بدون درک روشنی از اهداف و نیروهایی که—از جمله نیروهای ایدئولوژیک—سرا راه را سد می‌کنند، و خلاصه بدون حس تاریخی، مبارزه‌ی انقلابی به «حرکتی بسیار اما بی‌جهت» بدل می‌شود. بدون چشم‌انداز روشن، انقلابیون در دام‌ها افتاده یا به مسیرهای بن‌بست کشیده می‌شوند، حال آن‌که با اندکی شناخت از گذشته‌ی خود می‌توانستند به‌سادگی از آن‌ها پرهیز کنند.

بخشی از سردرگمی پیرامون کنترل کارگری (دست‌کم در بریتانیا) ناشی از واژگان است. در جنبش چپ بریتانیا—و تا حدی در زبان انگلیسی—میان «کنترل» و «مدیریت» کمتر تمایز روشنی گذاشته می‌شود؛ حال آن‌که این دو کارکرد، هرچند گاه همپوشانی دارند، اما معمولاً کاملاً متمایزند. در ادبیات سیاسی فرانسه، اسپانیا یا روسیه دو واژه‌ی جداگانه *contrôle* و *gestion*؛ *control* و *gerencia*؛ *kontrolia* و *upravljeniye* به‌ترتیب به سلطه‌ی جزئی یا کامل تولیدکنندگان بر فرایند تولید اشاره دارند. اندکی تأمل کافی است تا دریابیم چرا باید این تمایز را جدی گرفت.

دو وضعیت ممکن را می‌توان در نظر گرفت. در وضعیت نخست، طبقه‌ی کارگر (تولیدکننده‌ی جمعی) همه‌ی تصمیمات اساسی را اتخاذ می‌کند. این تصمیم‌گیری مستقیماً از طریق نهادهایی صورت می‌گیرد که کارگران خود برمی‌گزینند، با آن‌ها همانندسازی می‌کنند یا احساس می‌کنند کاملاً بر آن‌ها مسلط‌اند—مانند کمیته‌های کارخانه یا شوراهای کارگری. این نهادها از نمایندگان انتخابی و قابل عزل تشکیل می‌شوند و احتمالاً در سطح منطقه‌ای و ملی نیز فدراسیون‌هایی را شکل می‌دهند. آنان تصمیم می‌گیرند چه چیز تولید شود، چگونه تولید شود، با چه هزینه‌ای و بر عهده‌ی چه کسی.

در وضعیت دوم، این تصمیمات بنیادی «در جای دیگر»، «از بیرون»، یعنی به‌دست دولت، حزب، یا هر ارگان دیگری اتخاذ می‌شود که

ریشه‌های عمیق و مستقیم در خود فرایند تولید ندارد. در این وضعیت، «جدایی تولیدکنندگان از وسایل تولید» — که بنیان همه‌ی مناسبات طبقاتی است — حفظ می‌شود. پیامدهای سرکوبگرانه‌ی چنین نظامی به سرعت آشکار می‌شود، بی‌توجه به نیت‌های انقلابی آن نهاد و فارغ از آن که چه سازوکارهایی برای رأی‌گیری یا تأیید دوره‌ای سیاست‌ها پیش‌بینی کرده باشد.

برای این دو وضعیت واژه‌هایی وجود دارد. مدیریت یعنی این که فرد یا جمع، خود تصمیمات را آغاز کند، آن هم به گونه‌ای حاکمانه و با آگاهی از همه‌ی داده‌های ضروری. اما کنترل یعنی نظارت، بازرسی و سنجش تصمیماتی که دیگران آغاز کرده‌اند. «کنترل» یعنی محدودیت در حاکمیت، یا دست‌کم وضعیتی از «دوگانگی قدرت» که در آن برخی هدف‌ها را تعیین می‌کنند و دیگران مراقب‌اند ابزارهای مناسب برای دستیابی به آن‌ها به کار گرفته نشود. از منظر تاریخی، مناقشات پیرامون کنترل کارگری دقیقاً در چنین وضعیتی‌هایی از دوگانگی قدرت اقتصادی بروز یافته‌اند.

اما همچون همه‌ی اشکال دوگانگی قدرت، دوگانگی اقتصادی نیز ناپایدار است. یا به سمت تمرکز قدرت بوروکراتیک پیش می‌رود — که در آن نقش کارگران در کنترل پیوسته کاهش می‌یابد — یا به سوی مدیریت کارگری تحول می‌یابد؛ یعنی کارگران خود همه‌ی کارکردهای مدیریتی را به دست می‌گیرند. از سال ۱۹۶۱، زمانی که گروه سالیداریتی نخستین بار خواهان «مدیریت کارگری تولید» شد، دیگرانی نیز شروع کردند به طرح شعارهایی چون «کنترل مستقیم کارگری»، «کنترل کامل کارگری» و... — که همگی اعتراف ضمنی به ناکافی بودن (یا دست‌کم ابهام‌آلود بودن) فرمول‌بندی‌های پیشین است.

چنین نیست که این‌ها صرفاً وسواس‌های لفظی یا مباحث دکترینی باشند. ما هم میراث گذشته‌ایم و هم محصول زمانه‌ی خویش. در سنت انقلابی آزادی‌خواهانه‌ای قرار داریم که این مفاهیم در آن معنایی ژرف داشته‌اند. و ما در خلأ سیاسی نمی‌زییم. در میدان اجتماعی‌ای زندگی می‌کنیم که مبارزه‌ای دائمی جریان دارد؛ مبارزه‌ای که در آن منافع متضاد

طبقات و لایه‌های مختلف—بورژوازی، بوروکراسی و پرولتاریا—در قالب خواسته‌ها و ایده‌های متفاوت درباره‌ی مدیریت و کنترل تولید بیان می‌شوند. برخلاف همپتی دمپتی، نمی‌توانیم واژه‌ها را به هر معنا که خود می‌خواهیم به کار ببریم.

جنبش انقلابی خود یکی از نیروهای فعال این میدان است. چه بخواهیم و چه نخواهیم—و چه آگاه باشیم چه نه—بخش عمده‌ای از جنبش انقلابی سرشار از سنت‌ها، روش‌ها و نگرش‌های بلشویکی است. و در تاریخ انقلاب روسیه—به‌ویژه میان سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۱—مسئله‌ی «کنترل کارگری» در برابر «مدیریت کارگری» موضوعی اساسی بود. «از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۱ مسئله‌ی اداره‌ی صنعتی حساس‌ترین نشانگر برخورد اصولی بر سر شکل‌گیری نظم اجتماعی جدید بود... این موضوع پیوسته‌ترین و برانگیزاننده‌ترین کانون کشمکش میان جناح‌های کمونیست بود.» [۱] و باید افزود که این کشمکش میان بلشویک‌ها و دیگر گرایش‌های موجود در جنبش انقلابی نیز جریان داشت. هزاران انقلابی کشته شدند و صدها هزار نفر زندانی، در جریان این نبرد.

اکثر کسانی که امروز وارد جنبش انقلابی می‌شوند با این مناقشات آشنا نیستند. اما نباید به این ناآگاهی دامن زد. روشن‌گری ضروری است، ولی خود با دشواری‌هایی همراه است. فقر روش‌شناختی، تاریخ‌گریزی (و گاه حتی ضدیت با تفکر نظری) در میان بسیاری از کسانی که دستی بر آتش این مباحث دارند، نخستین مانع تراژیک است. و طعنه‌آمیز آن‌که کسانی که بلندترین صدا را از «نیاز به نظریه» و «لزوم مطالعه‌ی تاریخ» سر می‌دهند—یعنی میراث‌داران مانده‌ی بلشویسم—همان‌هایی‌اند که بیشترین چیزها را برای پنهان کردن دارند (اگر واقعاً پیشینه‌ی تاریخی خودشان بر ملا شود) و بیشترین چیزها را برای از دست دادن، اگر بدیل نظری‌ای منسجم سر برآورد که باورهای منجمد آنان را به چالش بکشد.

بخشی از سردرگمی امروز درباره‌ی «کنترل کارگری» نه ناشی از واژگان است و نه از ناآگاهی نسبت به مجادلات گذشته؛ بلکه عمدی است. امروز مثلاً برخی لنینیست‌ها یا تروتسکیست‌های کهنه‌کار (مثلاً در

اتحادیه‌ی کارگری سوسیالیستی، گروه بین‌الملل مارکسیستی یا «رهبری» سازمان سوسیالیسم بین‌المللی (بی‌هیچ مکتبی از «کنترل کارگری» دم می‌زنند. آنان می‌کوشند بر موج ابهامی سوار شوند که اکنون در جنبش چپ فراگیر شده است. این افراد از «کنترل کارگری» سخن می‌گویند گویی (الف) این عبارت در نظر آنان همان معنایی را دارد که شنونده‌ی کم‌تجربه ممکن است تصور کند—یعنی این‌که کارگران خود درباره‌ی بنیادی‌ترین مسائل تولید تصمیم بگیرند—و (ب) گویی آنان و دکتربین لنینی که مدعی وفاداری به آن‌اند، همیشه از چنین خواسته‌هایی حمایت کرده‌اند؛ یا گویی لنینیسم همواره «کنترل کارگری» را بنیانی عام و همگانی برای نظام اجتماعی نوین دانسته است، نه شعاری تاکتیکی برای دوره‌هایی خاص و محدود [2].

مسئله‌ی خودمدیریتی موضوعی غریب و تخصصی نیست. بحث در مورد آن—آن‌هم در تندترین شکلش—نه فرقه‌گرایانه است و نه بی‌ربط. خودمدیریتی مضمون مرکزی انقلاب زمانه‌ی ماست. همین حقیقت ضرورت نگارش جزوه‌ای چون این را توجیه می‌کند. اما مطالعه‌ی این دوره (روسیه، ۱۹۱۷-۱۹۲۱) دلالت‌هایی ژرف‌تر نیز دارد: می‌تواند مبنایی برای نوعی تحلیل تازه از سرنوشت انقلاب روسیه فراهم کند. به این موضوع اکنون به اختصار می‌پردازیم.

ملاحظه برگردان فارسی

شکست شوراهای در انقلاب اکتبر: روایت یک شکست طبقاتی
بر اساس مجموعه گسترده‌ای از اسناد عینی، گزارش‌های روزشمار، صورت‌جلسات، فرمان‌ها و روایت‌های شاهدان همان زمان، می‌توان تصویری روشن و مستند از سرنوشت شوراهای کارگری در انقلاب اکتبر ترسیم کرد: فرایند شکست کارگران در یک مبارزه طبقاتی واقعی؛ مبارزه‌ای که در آن طبقه کارگر، با وجود نقش تعیین‌کننده‌اش در خیزش انقلابی، سرانجام در برابر نیروی سازمان‌یافته‌تری از دل خرده‌بورژوازی رادیکال، مدیران و متخصصان بوروکراتیک به‌جامانده از رژیم تزاری و رهبری حزب بلشویک عقب نشست.

از همان نخستین ماه‌های پس از اکتبر، در اسناد رسمی—از جمله فرمان‌های مربوط به کنترل کارگری، مصوبات کمیته اجرایی مرکزی، و بخشنامه‌های صادره برای مدیریت صنایع—نوعی جابجایی قدرت قابل مشاهده است: کارگران که در فردای انقلاب کارخانه‌ها را در کنترل خود گرفته بودند، به تدریج از مدیریت، برنامه‌ریزی و مالکیت عملی بر تولید کنار گذاشته شدند؛ و جای آنان را شبکه‌ای از «مدیران متخصص»، «کمیسران»، «هیئت‌های منصوب» و ساختارهای متمرکز حزبی گرفت. این روند نه ناشی از یک توطئه ناگهانی، بلکه محصول تعارض ساختاری میان دو منطق اجتماعی بود: ۱) منطق خودمدیریتی کارگران بر پایه‌ی شوراهای، کنترل مستقیم تولید، و اجتماعی‌سازی واقعی قدرت؛ ۲) منطق حزب دولتی که برای تحقق برنامه‌های متمرکز، نیازمند انضباط از بالا، مدیریت سلسله‌مراتبی، و بازتولید دستگاه بوروکراتیک بود.

مطالعه اسناد و فرمان‌ها—از کنترل کارگری ۱۹۱۷ تا ملی‌سازی گسترده ۱۹۱۸—نشان می‌دهد که شوراهای در مرحله‌ای تعیین‌کننده، از «ارگان‌های قدرت کارگری» به «ابزارهای اداری منضم به دولت شوروی» تبدیل شدند. در همین روند بود که کارگران از تصمیم‌گیری درباره تولید و اداره کارخانه‌ها کنار گذاشته شده و نقش آنان به «نظارت نمادین» تقلیل یافت. تحلیل‌هایی مانند نوشته‌های استپانوف-اسکورسوف و حتی

گزارش‌های روزانه پانکراتوا نشان می‌دهد که این فرایند، برخوردی حاد میان دو طبقه را بازتاب می‌داد: طبقه کارگر سازمان‌نیافته اما رادیکال از یک سو، و یک بلوک قدرت غیرکارگری—خرده‌بورژوازی انقلابی، متخصصان بوروکرات، و بقایای بدنه اداری تزاری—از سوی دیگر.

شورهاها در این مبارزه طبقاتی شکست خوردند نه به دلیل ضعف نظری، بلکه به دلیل ضعف سازمان‌یابی مستقل و نداشتن قدرت سیاسی خودبسنده. نیروی مسلط در حزب بلشویک نیز، به جای اتکا به ظرفیت خودمدیریتی طبقه کارگر، به تدریج یک دستگاه دولتی متمرکز برپا کرد که ماهیتاً با قدرت شورایی و کنترل مستقیم تولید ناسازگار بود. این همان روندی است که در گزارش‌های عینی آن دوران—از صورت‌جلسات VTsIK گرفته تا دستورالعمل‌های ملی‌سازی صنایع—به وضوح قابل پیگیری است: سلب اختیار تدریجی از شورهاها و انتقال قدرت به ساختارهای حزبی-دولتی.

از این منظر، شکست شورهاها کارگری در انقلاب اکتبر، شکست یک طرح ناب سیاسی نبود؛ شکست یک طبقه بود. طبقه کارگر روسیه، برخلاف نیروی جنبشی و انفجاری خود، نتوانست شکل پایدار و سازمان‌یافته‌ای از قدرت مستقل ایجاد کند تا در برابر ائتلاف نیروهای غیرکارگری ایستادگی کند. پیروزی دستگاه دولت حزبی بر کنترل کارگری، در واقع پیروزی یک طبقه غیرپرولتری بود که با استفاده از ابزار حزب و دولت، توانست مدیریت تولید و قدرت سیاسی را قبضه کند.

مطالعه دقیق اسناد و وقایع روزشمار نه تنها این روند را شفاف می‌سازد، بلکه برای مبارزات امروز نیز آموزه‌ای بنیادین ارائه می‌کند: قدرت کارگری تنها زمانی می‌تواند پایدار بماند که سازمان‌یابی شورایی مستقل، از همان ابتدا در برابر تمرکز قدرت سیاسی و بازتولید بوروکراسی دولتی مقاومت کند و از آن گسست داشته باشد.

این مقدمه تلاش می‌کند زمینه نظری و تاریخی لازم برای فهم آن شکست طبقاتی را فراهم کند؛ شکستی که پیامدهای آن نه فقط برای انقلاب

موريس برينتون/۱۱

اكتبر، بلكه براى تمامى پروژه‌هاى رهاى بخش كارگرى در قرن بيستم و
بيست و يكم تعيين كننده بوده است.

شوراها

انقلاب روسیه

پیشنهادِ نگرستن به رویدادهای روسیه در سال ۱۹۱۷ (و پس از آن) از زاویه‌ای نو، مترادف است با دعوت‌نامه‌ای برای بدفهمی. و اگر پرسش‌هایی که مطرح می‌شوند و روشی که پیشنهاد می‌گردد با شیوه‌های مرسوم تفاوت داشته باشد، این دعوت تقریباً ضمانتی برای سوءبرداشت است. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره کرده‌ایم، تحریف و بازنمایی نادرست در میان چپ سنتی نوعی سبک زندگی است؛ برای آنان هیچ چیز به اندازه یک اندیشه تازه دردناک نیست.

در طول پنجاه سال گذشته، همه سازمان‌های موجود چپ پیرامون انقلاب روسیه یک اسطوره‌شناسی کامل (و حتی یک ضداسطوره‌شناسی کامل) ساخته‌اند. پارلمان‌گرایان فتنیست سوسیال‌دموکرات، «شکست بلشویسم» را در «رویکردهای ضددموکراتیک» آن می‌بینند. گناه نخستین، از نظر آنان، انحلال مجلس مؤسسان بود. جنبش خودخوانده «کمونیستی» (استالینیست‌ها، تروتسکیست‌ها، مانوئیست‌ها و...) با غرور کودکانه از «انقلاب شکوهمند سوسیالیستی اکتبر» سخن می‌گوید. آنان می‌کوشند دستاوردهای اولیه آن را بستانند و رواج دهند، در حالی که در ارزیابی آنچه پس از آن رخ داد — این‌که چه شد، چه زمانی شد، چرا شد و چه کسانی را دربر گرفت — با یکدیگر اختلاف دارند. برای برخی آنارشیست‌ها، این واقعیت که دولت یا «قدرت سیاسی» فوراً «لغو» نشد، شاهد نهایی و معیار قاطع آن است که هیچ چیز بنیادین رخ نداده است. [۳] حزب سوسیالیست بریتانیای کبیر (SPGB) نیز نتیجه‌ای کموبیش مشابه می‌گیرد، با این تفاوت که علت را در عدم لغو نظام دستمزدی می‌بیند؛ زیرا اکثریت جمعیت روسیه از شنیدن دیدگاه SPGB (آن‌گونه که توسط سخن‌گویانی که از سوی کمیته اجرایی این حزب تأیید شده‌اند بیان می‌شود) بی‌بهره مانده و بنابراین در پی کسب اکثریت پارلمانی در نهادهای موجود روسیه برنیامده‌اند.

از هر سو، نیروها می‌کوشند انقلاب روسیه را به خدمت تبلیغات خود درآورند و تنها آن بخش‌هایی را حفظ کنند که با تحلیل تاریخی خودشان یا با نسخه‌هایی که برای زمان حال تجویز می‌کنند سازگار است. هر آنچه نو بود، هر آنچه نظریه‌های مستقر را نقض می‌کرد یا از چهارچوب‌های مرسوم فراتر می‌رفت، به‌طور سیستماتیک «فراموش شده»، «کمرنگ شده»، تحریف شده یا انکار شده است.

هر تلاش برای بازنگری تجربه تعیین‌کننده سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۱ ناگزیر واکنش برمی‌انگیزد. نخستین کسانی که واکنش نشان خواهند داد «آپاراتچیک»‌هایی هستند که سال‌هاست از سازمان‌های «انقلابی» (و ایدئولوژی «انقلابی») در برابر تهدیدهای دوگانه زوال و نوزایی حفاظت کرده‌اند. اما مخالفت فقط از سوی آنان نخواهد بود. این مخالفت در ذهن بسیاری از مبارزان صادق نیز پدیدار می‌شود؛ کسانی که در جستجوی راهی به‌سوی سیاستی واقعاً انقلابی‌اند. مسئله تنها مقاومت روان‌شناختی نیست. با پدیده‌ای بسیار عمیق‌تر روبه‌رو هستیم که با ارجاع به نقش ارتجاعی رهبران یا «رهبری‌ها» قابل تقلیل و توضیح کامل نیست. دشواری در فهم مسائل بنیادینی که در نخستین مراحل انقلاب روسیه سربرآوردند از آن روست که این مسائل از مهم‌ترین و دشوارترین مسائلی هستند که طبقه کارگر تاکنون با آن روبه‌رو شده است. طبقه کارگر انقلابی انجام داد که فراتر از یک جابه‌جایی ساده در رأس دستگاه سیاسی بود. آنان توانستند مالکان سابق ابزار تولید را خلع ید کنند (موضوعی که روابط مالکیت موجود را دگرگون کرد). اما تا چه حد توانستند از این نیز فراتر روند؟ تا چه حد توانستند — یا خواستند — روابط تولید را دگرگون کنند؟ آیا مایل بودند ساختارهای اقتداری را که این روابط در همه جوامع طبقاتی مجسم و بازتولید می‌کنند در هم بشکنند؟ تا چه اندازه آماده بودند که خود اداره تولید — و بنابراین کل جامعه — را به دست گیرند، و تا چه اندازه گرایش داشتند این وظیفه را به دیگران واگذار کنند؟ و تا چه حد ایدئولوژی حاکم توانست دست بالا را بیابد و طبقه کارگر را وادارد تا

به‌جای دشمنان آشکارش، حزبی را بنشانند که مدعی سخن گفتن «به نمایندگی از آن» بود؟

پاسخ به این پرسش‌ها کاری عظیم و پرخطر است. یکی از مخاطرات برای هرکس که می‌کوشد دوره «قهرمانانه انقلاب روسیه» را بی‌طرفانه تحلیل کند، خطر «همذات‌پنداری پس‌نگرانه» با این یا آن گرایش یا فرد فعال آن زمان است (برای مثال اوسینسکی، کولنتای، ماکسیموف، ماخنو یا میاسنیکوف). این کار سرگرمی سیاسی بیهوده‌ای است. چنین رویکردی به‌سرعت انسان را به وضعیتی می‌کشاند که به‌جای فهم مسیر کلی رخدادها — که امری ضروری است — خود را مشغول پرسش‌هایی چون این می‌کند که «در لحظه فلان چه باید کرد؟»، «آیا فلان اقدام زود هنگام بود؟»، «چه کسی در فلان کنگره حق داشت؟» ما تلاش کرده‌ایم از این دام بپرهیزیم. هنگامی که برای مثال مبارزه «اپوزیسیون کارگری» با رهبری حزب (در سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱) را بررسی می‌کنیم، مسئله برای ما «طرفداری» نیست، بلکه شناخت این است که نیروهای درگیر واقعاً چه بودند. برای نمونه: انگیزه‌ها و محدودیت‌های ایدئولوژیک و دیگر محدودیت‌هایی که کنش کسانی را هدایت می‌کرد که ظاهراً در برابر روند فزاینده بوروکراتیزه شدن در تمام حوزه‌های زندگی اجتماعی می‌ایستادند، چه بود؟

خطر دیگر (یا شکل دیگری از همان خطر) متوجه کسانی است که برای نخستین بار وارد این حوزه می‌شوند، در حالی که هنوز در مه ایدئولوژی رسمی سرگردانند. خطر این است که گرفتار همان افسانه‌ای شوند که قصد برانداختنش را دارند. آنان که مثلاً می‌خواهند «استالین» (یا تروتسکی، یا لنین) را «در هم شکنند» ممکن است در هدف فوری خود کامیاب شوند. اما شاید به بهایی گزاف: یعنی نادیدن، نفهمیدن یا ثبت‌نکردن ویژگی‌های بنیادین تازه این دوره؛ یعنی کنش خودمختار طبقه کارگر که می‌کوشید شرایط وجود خود را از اساس دگرگون کند. ما کوشیده‌ایم از این تله نیز پرهیز کنیم. اگر سخنان افراد برجسته را نسبتاً مفصل نقل کرده‌ایم، فقط از آن روست که این سخنان نمایانگر ایدئولوژی‌هایی هستند که در

لحظه‌ای معین از تاریخ، کنش و اندیشه انسان‌ها را هدایت می‌کردند. در سراسر این روایت نیز بر آن بوده‌ایم که تنها راه پرداختن جدی به آنچه بلشویک‌ها گفتند یا کردند، توضیح نقش اجتماعی همین گفتارها و کردارهاست.

اکنون باید پیش‌فرض‌های روش‌شناختی خود را بیان کنیم. ما بر این باوریم که «روابط تولید» - یعنی روابطی که افراد یا گروه‌ها در جریان تولید ثروت با یکدیگر برقرار می‌کنند - بنیان‌بنیادی هر جامعه‌ای را تشکیل می‌دهد. الگوی معینی از روابط تولید، وجه مشترک همه جوامع طبقاتی است. این الگو بر جدایی تولیدکننده از ابزار تولید و از محصول کار خویش استوار است. در همه جوامع طبقاتی، تولیدکننده در موقعیتی فرودست نسبت به کسانی قرار دارد که فرایند تولید را اداره می‌کنند. مدیریت کارگری تولید - که به معنای تسلط کامل تولیدکنندگان بر فرایند تولید است - برای ما مسئله‌ای حاشیه‌ای نیست؛ بلکه جوهر سیاست ماست. این تنها شیوه گذار از روابط سلطه‌گرانه «دستوردهی/دستورپذیری» در تولید و تحقق جامعه‌ای آزاد، کمونیستی یا آنارشپیستی است.

ما همچنین بر این باوریم که ابزار تولید ممکن است دست‌به‌دست شود (مثلاً از مالکیت خصوصی به مالکیت بوروکراسی که به‌طور جمعی مالک آن می‌شود) بدون آن‌که روابط تولید دگرگون گردد. در چنین شرایطی - فارغ از وضعیت رسمی مالکیت - جامعه همچنان یک جامعه طبقاتی است، زیرا تولید همچنان توسط نهادی غیر از خود تولیدکنندگان اداره می‌شود. به بیان دیگر، روابط مالکیت الزاماً منعکس‌کننده روابط تولید نیستند. آن‌ها می‌توانند این روابط را پنهان کنند، و در واقع اغلب چنین کرده‌اند[4].

این بخش از تحلیل، نسبتاً پذیرفته شده است. آنچه تاکنون انجام نشده، پیوند زدن تاریخ انقلاب روسیه با چنین چارچوب مفهومی است. در اینجا تنها می‌توان خطوط کلی چنین رویکردی را بیان کرد.[۵] از این زاویه، انقلاب روسیه تلاشی ناموفق از سوی طبقه کارگر روسیه برای

گسستن از روابط تولیدی است که روزبه‌روز ستم‌گرانه‌تر می‌شدند. خیزش عظیم ۱۹۱۷ به‌اندازه‌ای نیرومند بود که برتری سیاسی بورژوازی را در هم بشکند (با درهم‌کوبیدن بنیان اقتصادی آن: یعنی مالکیت خصوصی ابزار تولید). انقلاب روابط مالکیت موجود را دگرگون کرد. اما این خیزش به‌اندازه‌ی کافی نیرومند نبود که - با وجود تلاش‌های حماسی در این جهت - روابط تولیدی اقتدارطلبانه و ویژه همه جوامع طبقاتی را دگرگون کند. بخش‌هایی از طبقه کارگر (به‌ویژه آن‌ها که در جنبش کمیته‌های کارخانه فعال بودند) البته کوشیدند انقلاب را در این مسیر سوق دهند. اما این کوشش شکست خورد. ارزش آن را دارد که دلایل این شکست را تحلیل کنیم و دریابیم چگونه اربابان تازه جایگزین اربابان قدیم شدند.

نیروهایی که در برابر کسانی قرار داشتند که می‌خواستند شرایط زندگی صنعتی را از بنیاد دگرگون کنند چه بودند؟ نخست، البته بورژوازی. بورژوازی در چنین دگرگونی اجتماعی فراگیری همه‌چیز برای از دست دادن داشت. در مواجهه با مدیریت کارگری، آنان نه فقط مالکیت ابزار تولید را از دست می‌دادند، بلکه جایگاه‌های ممتاز مبتنی بر تخصص و اقتدار تصمیم‌گیری را نیز از کف می‌دادند. جای شگفتی نیست که بورژوازی با آسودگی خاطر نفس کشید وقتی دید رهبران انقلاب «تا حد ملی‌سازی» پیش خواهند رفت و مشتاقانه نظم سلسله‌مراتبی «فرمان‌ده/فرمان‌بر» را در صنعت و عرصه‌های دیگر دست‌نخورده باقی بگذارند. بی‌گمان، بخش‌های وسیعی از بورژوازی در تلاش برای بازپس‌گیری اموالشان به‌شدت جنگیدند. جنگ داخلی فرایندی طولانی و خون‌آلود بود. اما هزاران تن از کسانی که به شکلی کم‌وبیش نزدیک با بورژوازی خلع ید شده پیوند داشتند، خیلی زود فرصت یافتند از «درب پستی» به «دژ انقلابی» بازگردند و نقش خود را به‌عنوان مدیران فرایند کار در «دولت کارگری» از سر گیرند. آنان این فرصت پیش‌بینی‌نشده را با اشتیاق غنیمت شمردند. دسته‌دسته یا به حزب پیوستند یا تصمیم گرفتند با آن همکاری کنند و با نگاهی کنایه‌آمیز از هر اظهار نظری از سوی لنین یا تروتسکی درباره «انضباط کار» یا «مدیریت تک‌نفره» استقبال کردند.

خیلی زود بسیاری از آنان از بالا به سمت‌های مهم اقتصادی منصوب شدند. اینان با نخبگان سیاسی-اداری جدید، که حزب خود هسته آن را تشکیل می‌داد، در آمیختند و بخش‌های «روشن‌نگر» تر و ماهرتر طبقه «خلع ید شده» پیشین بار دیگر موقعیت‌های مسلط خود را در روابط تولید از سر گرفتند.

نیروی دوم که جنبش کمیته‌های کارخانه با آن رویارو شد، گرایش‌هایی علناً خصمانه در «چپ» بود، از جمله منشویک‌ها. منشویک‌ها پیوسته بر این نکته تأکید می‌کردند که از آنجا که انقلاب نمی‌تواند جز بورژوا-دموکراتیک باشد، تلاش کارگران برای اداره تولید بی‌ثمر است. همه این کوشش‌ها «آنارشستی» و «آرمان‌گرایانه» توصیف می‌شد. منشویک‌ها در برخی جاها مانعی جدی در برابر جنبش کمیته‌های کارخانه بودند، اما مخالفت آنان قابل انتظار، اصولی و یک‌دست بود.

سومین نیرو — و بسیار دشوارتر برای شناخت — موضع بلشویک‌ها بود. میان مارس و اکتبر، بلشویک‌ها از رشد کمیته‌های کارخانه حمایت کردند، اما در چند هفته پایانی ۱۹۱۷ به‌شدت علیه آن‌ها چرخیدند و کوشیدند آن‌ها را در ساختار جدید اتحادیه‌ها ادغام کنند، تا به این ترتیب اثرشان را خنثی سازند. این فرایند — که در این رساله به تفصیل شرح داده می‌شود — نقش مهمی در جلوگیری از به‌اوج رسیدن چالش روزافزون به روابط تولید سرمایه‌دارانه ایفا کرد. بلشویک‌ها به‌جای آن‌که اجازه دهند انرژی‌های آزاد شده در فاصله مارس تا اکتبر به سمت چالش مستقیم با روابط تولید برود، آن را در مسیر یورش موفق به قدرت سیاسی بورژوازی (و روابط مالکیت مورد اتکای آن) کاتالیزه کردند. در این سطح، انقلاب «موفق» بود. اما بلشویک‌ها همچنین در برقراری «نظم و قانون» در صنعت نیز «موفق» بودند؛ نظامی که روابط اقتدارگرایانه تولید را که برای دوره‌ای کوتاه به‌شدت لرزیده بود، دوباره مستحکم ساخت.

چرا حزب چنین کرد؟ پاسخ به این پرسش مستلزم تحلیل بسیار گسترده‌تری از حزب بلشویک و رابطه‌اش با طبقه کارگر روسیه است؛ تحلیلی که در اینجا امکان آن نیست. باید از هر دو افراط دوری کرد: هم از

اسطوره‌شناسی («حزب بزرگ بلشویک»، «سلاحی که لنین پرداخت»، «سرفره انقلاب و...» و هم از ضداسطوره («حزب همچون تجسم توتالیتاریسم، میلیتاریسم، بوروکراسی» و...). باید پیوسته کوشید بفهمیم، نه این‌که لفاظی کنیم. بر سطحی ظاهری، هم ایدئولوژی و هم رفتار حزب عمیقاً در شرایط تاریخی خاص روسیه تزاری در نخستین دهه قرن ریشه داشت. غیرقانونی بودن و تعقیب پلیسی تا حدی (هرچند نه باورکردنی) ساختار سازمانی حزب و تصور آن از رابطه‌اش با طبقه را توضیح می‌دهد. [6] آنچه دشوارتر است فهمیدن سادگی بلشویک‌هاست که به‌نظر نمی‌رسید درک کنند این نوع سازمان و این نوع رابطه با طبقه چه پیامدهای ناگزیر و عمیقی برای تاریخ بعدی حزب خواهد داشت.

تروتسکی، یکی از سرآمدان بلشویک‌های ارتدوکس، درباره تاریخ آغازین حزب نوشت:

«عادات خاص... دستگاه سیاسی، از همان دوران مخفیانه شکل می‌گرفت. بوروکرات جوان انقلابی، به‌عنوان یک تیپ، از همان زمان سر بر می‌آورد. شرایط فعالیت توطئه‌گرانه، درست است که فرصت اندکی برای آن‌گونه تشریفات دموکراتیک چون انتخابات، پاسخگویی و نظارت فراهم می‌کرد. اما بی‌شک مردان کمیته این محدودیت‌ها را بسیار بیشتر از آنچه ضرورت اقتضا می‌کرد، تنگ‌تر می‌کردند. آنان در برخورد با کارگران انقلابی بسیار بی‌انعطاف‌تر و سخت‌گیرتر از برخورد با خود بودند؛ ترجیح می‌دادند حتی در مواقعی که گوش سپردن به صدای توده‌ها ضرورتی حیاتی بود، سلطه‌گرانه رفتار کنند. کروپسکایا اشاره می‌کند که همان‌گونه که در کمیته‌های بلشویکی، در خود کنگره نیز تقریباً هیچ کارگری حضور نداشت. روشنفکران غالب بودند. کروپسکایا می‌نویسد «مرد کمیته»، «معمولاً شخصی بسیار خودباور بود... به‌طور معمول هیچ دموکراسی درون حزبی را به رسمیت نمی‌شناخت... هیچ نوآوری‌ای نمی‌خواست... و نمی‌توانست خود را با شرایط دگرگون‌شونده شتابان سازگار کند» [7]

آنچه این وضعیت بدان انجامید، نخستین بار در ۱۹۰۵ آشکار شد. شوراها در نقاط گوناگون پدیدار شدند.

«کمیتۀ پترزبورگِ بلشویک‌ها در آغاز از چنین نوآوری‌ای - یعنی نمایندگی غیرحزبی توده‌های مبارز - دچار هراس شد. آنان کاری بهتر از این نیافتند که اولتیماتومی به شورا بدهند: فوراً یک برنامه سوسیال‌دموکراتیک بپذیرید یا منحل شوید. شورای پترزبورگ، در کل، از جمله کارگران بلشویک حاضر در آن، این اولتیماتوم را بی‌هیچ اعتنا نادیده گرفت [8]».

برونه، یکی از مدافعان نسبتاً پیچیده بلشویسم، نوشت:
«کسانی در حزب بلشویک که بیش از همه به شوراها نظر مساعد داشتند، در بهترین حالت، تنها نقش کمکی برای حزب در آن‌ها می‌دیدند... حزب تنها دیرنگام نقشی را که می‌توانست در شوراها ایفا کند و اهمیتی را که شوراها برای گسترش نفوذ حزب در جهت رهبری توده‌ها داشتند، کشف کرد [9]».

مسئله در اینجا در یک عبارت خلاصه می‌شود: کادرهای بلشویک نقش خود را رهبری انقلاب می‌دانستند. هر جنبشی که از سوی آنان آغاز نشود یا تحت کنترل آنان نباشد، ناگزیر بدگمانی‌شان را برمی‌انگیخت. [10] بارها گفته شده است که بلشویک‌ها از پدیدآمدن شوراها «غافلگیر» شدند؛ اما این واژه مبهم نباید ما را بفریبد. واکنش بلشویک‌ها بسیار ژرف‌تر از «غافلگیری» بود: این واکنش بازتاب‌دهنده یک تصور کامل از مبارزه انقلابی و یک تصور کامل از رابطه میان کارگران و انقلابیون بود. خود کنش توده‌های روس - از همان ۱۹۰۵ - نشان دادند که این رویکردها کهنه و از کار افتاده‌اند.

این جدایی میان بلشویک‌ها و توده‌ها بارها در سال ۱۹۱۷ آشکار شد. نخست در انقلاب فوریه، سپس در زمان «تزه‌های آوریل» و بعد در جریان «روزهای ژوئیه» [11] بارها پذیرفته شده است که حزب در ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ «اشتباه» کرد. اما این «توضیح»، هیچ توضیحی نیست. پرسش بنیادین این است که چه چیزی این چنین «اشتباه»‌هایی را ممکن ساخت؟ و تنها زمانی می‌توان پاسخ گفت که نوع کار کادرهای حزب، از روز تشکیل آن تا زمان انقلاب، فهم شود. رهبران حزب (از اعضای کمیتۀ

مرکزی تا مسئولان گروه‌های محلی) بر اثر ترکیب شرایط مبارزه با تزاریسیم و تصورات سازمانی خودشان، در وضعیتی قرار گرفته بودند که فقط پیوندهایی بسیار سست با جنبش واقعی کارگران داشتند. لنین نوشت: «یک کارگر آژیتاتور، اگر اندکی استعداد نشان دهد و نویدبخش باشد، نباید در کارخانه کار کند. باید کاری کنیم که او از کمک مالی حزب زندگی کند... و به فعالیت مخفی برود» [12].

عجیب نیست که محدود کادرهای بلشویک برخاسته از طبقه کارگر نیز خیلی زود تماس واقعی خود با طبقه را از دست دادند.

حزب بلشویک درگیر تناقضی بود که فهم رویکرد آن، پیش و پس از ۱۹۱۷، بدون درک آن ممکن نیست. نیروی حزب در کارگران پیش‌روی بود که از آن حمایت می‌کردند. تردیدی نیست که این حمایت گاه گسترده و صادقانه بود. اما این کارگران قادر به کنترل حزب نبودند. رهبری در دست «انقلابیون حرفه‌ای» بود. از جهتی این امر ناگزیر بود. مطبوعات مخفی و نشر منظم تبلیغات تنها با تلاش دائمی مبارزانی ممکن بود که پیوسته در حرکت بودند و گاه ناچار به پناه‌گیری در خارج از کشور. یک کارگر تنها زمانی می‌توانست به کادر بلشویک بدل شود که کار کارخانه را رها کند و خود را تمام‌وقت در اختیار حزب بگذارد؛ حزبی که سپس او را برای مأموریت‌های ویژه به این یا آن شهر اعزام می‌کرد. بدین‌سان، دستگاه حزبی در دست متخصصان انقلاب قرار گرفت. تناقض در این بود که نیروهای زنده‌ای که قدرت واقعی حزب را تشکیل می‌دادند قادر به کنترل آن نبودند. حزب، به‌مثابه یک نهاد، کاملاً از دسترس کنترل طبقه کارگر روسیه بیرون بود. مشکلاتی که انقلاب روسیه پس از ۱۹۱۷ با آن روبه‌رو شد، این تناقض را پدید نیاورد؛ آن را تشدید کرد. رفتار حزب در ۱۹۱۷ و پس از آن محصول تاریخ حزب بود. همین امر بیشتر آن تلاش‌های درون‌حزبی گرایش‌های مخالف (میان ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱) را بی‌ثمر کرد. آنان نمی‌دیدند که پیش‌فرض ایدئولوژیک «هژمونی مقدر حزب» الزاماً به نتایج معینی در عمل می‌انجامد.

اما حتى اين نيز عمق مسئله را به‌طور كامل نشان نمي‌دهد. در سطحی بنيادی‌تر، خود تصور چنین سازمانی و چنین رابطه‌ای با جنبش توده‌ای بازتاب نفوذ نادیده و ناآگاهانه ایدئولوژی بورژوازی حتی بر ذهن کسانی بود که یکسره در پی واژگونی جامعه بورژوازی بودند. تصور اینکه جامعه «به‌ضرورت» باید به «رهبران» و «پیروان» تقسیم شود؛ این پیش‌فرض که برخی «برای فرمان‌دادن» زاده شده‌اند و دیگران نمی‌توانند از سطح معینی فراتر روند—این‌ها از دیرباز مفروضات هر طبقه حاکمی در تاریخ بوده است. پذیرش این مفروضات حتی از سوی بلشویک‌ها نشان می‌دهد که مارکس چه‌قدر درست می‌گفت آن‌جا که نوشت: «ایده‌های حاکم بر هر دوره، همان ایده‌های طبقه حاکم آن دوره‌اند.» در برابر سازمانی کارآمد، منسجم و مبتنی بر چنین ایده‌هایی، تعجبی ندارد که کمیته‌های کارخانه نتوانستند انقلاب را تا پایان پیش ببرند.

آخرین دشواری پیش روی کمیته‌ها در خود جنبش کمیته‌ای نهفته بود. با آن‌که برخی افراد بصیرتی خارق‌العاده نشان دادند، و با آن‌که جنبش کمیته‌ها عالی‌ترین تبلور مبارزه طبقاتی در ۱۹۱۷ بود، این جنبش در کلیت خود قادر نبود آنچه بر سرش می‌آمد را بفهمد یا مقاومت مؤثری سازمان دهد. تجربه خود را نتوانست تعمیم دهد و میراثی که بر جای گذاشت، متأسفانه بسیار پراکنده است. از آن‌جا که نتوانست هدف‌های خود (خودمدیریتی کارگری) را به‌شیوه‌ای روشن و ایجابی بیان کند، ناگزیر دیگران خلأ را پر کردند. با فروپاشی بورژوازی و ناکافی‌بودن نیروی طبقه کارگر برای تحمیل راه‌حل‌های خویش، پیروزی بلشویسم و سپس بوروکراسی به‌راستی اجتناب‌ناپذیر بود.

تحلیل انقلاب روسیه نشان می‌دهد که اگر طبقه کارگر اجازه دهد گروهی جدا از خود کارگران وظیفه مدیریت تولید را به دست گیرد، همه امکانات کنترول و سایل تولید ثروت را از کف می‌دهد. جدایی نیروی کار از وسایل تولید، جامعه‌ای استثمار می‌آفریند. افزون‌براین، هنگامی که نهادهایی چون شوراهای دیگر تحت تأثیر کارگران عادی نباشند، آن رژیم را دیگر نمی‌توان «شورایی» نامید. به‌هیچ‌وجه نمی‌توان ادعا کرد که چنین

نظمی منافع طبقه کارگر را باز می‌تاباند. از این‌رو، پرسش اساسی «چه کسی پس از سرنگونی بورژوازی تولید را مدیریت می‌کند؟» باید محور هر بحث جدی درباره سوسیالیسم باشد. امروزه معادله قدیمی (نابودی بورژوازی = دولت کارگری) که لنینیست‌ها، استالینیست‌ها و تروتسکیست‌ها بی‌شمار بار تکرار کرده‌اند، دیگر هیچ اعتباری ندارد.

در ۱۹۱۷، کارگران روسیه نهادهایی (کمیته‌های کارخانه و شوراهای) پدید آوردند که می‌توانستند مدیریت جامعه به دست خود کارگران را تضمین کنند. اما شوراهای به دست کارگران بلشویکی افتاد. دستگاهی دولتی، جدا از توده‌ها، با شتاب بازسازی شد. طبقه کارگر نتوانست نهادهای تازه‌ای بسازد که از طریق آن‌ها هم صنعت و هم زندگی اجتماعی را اداره کند. این وظیفه به دیگری منتقل شد؛ به گروهی که درست همین وظیفه، تعریف هستی سیاسی‌اش شد. بوروکراسی روند کار را سازمان داد و به‌موازات آن، به فرمانروای نهادهای سیاسی کشور بدل شد.

همه این‌ها بازنگری جدی چند مفهوم بنیادین را ضروری می‌کند. «قدرت کارگران» را نمی‌توان با «قدرت حزب» یکی گرفت—همان‌گونه که بلشویک‌ها بارها چنین کردند. به قول رزا لوکزامبورگ، قدرت کارگری باید «به‌دست خود طبقه اعمال شود، نه به‌دست اقلیتی که به نام طبقه عمل کند. این قدرت باید از مشارکت فعال توده‌ها برآید، زیر نفوذ مستقیم آنان بماند، در معرض کنترل کل جمعیت باشد، و محصول فزونی‌یافتن آگاهی سیاسی مردم باشد.»

همچنین، مفهوم «تصاحب قدرت» نمی‌تواند مترادف با یک «کودتای نیمه‌نظامی» باشد—چیزی که هنوز برای بسیاری، معنای واقعی «اکتبر ۱۹۱۷» را تشکیل می‌دهد. تصاحب قدرت تنها نمی‌تواند به معنای دفاع—هرچند ضروری—از دستاوردهای طبقه در برابر ضدحمله بورژوازی باشد. آنچه تصاحب قدرت واقعاً اقتضا می‌کند این است که اکثریت عظیم طبقه کارگر به توانایی خود در اداره تولید و جامعه واقف شود—و برای این هدف سازمان یابد.

این متن به هیچ وجه تاریخ اقتصادی روسیه میان ۱۹۱۷ و ۱۹۲۱ نیست. در بهترین حالت، یک گاه‌شمار صنعتی‌گزينشی است. در اغلب موارد، واقعیت‌ها خود سخن می‌گویند. در چند جا، فرصت یافته‌ایم که دیدگاه‌های خود را بیان کنیم، به‌ویژه آن‌جا که احساس می‌کردیم همۀ بازیگران اصلی مباحث تاریخی در اشتباه بودند یا در دستگاہی از مفاهیم محبوس که اجازه فهم معنای واقعی رویدادها را نمی‌داد. رویدادهایی چون مراحل جنگ داخلی تنها برای قرار دادن برخی منازعات در زمینه تاریخی‌شان ذکر شده‌اند و به‌ویژه برای رد قاطع این ادعا که بسیاری از اقدامات توصیف‌شده «به‌علت جنگ داخلی» اتخاذ شده‌اند.

احتمالاً گفته خواهد شد که در سراسر روایت، بیش از حد بر کشمکش‌های درونی حزب تأکید کرده‌ایم و کمتر به کنش میلیون‌ها انسانی پرداخته‌ایم که به دلایل گوناگون هرگز به حزب نپیوستند یا از همان ابتدا اهداف آن را دریافتند. این انتقاد درست است، اما چاره‌ناپذیر نیز هست. آرزوها، تردیدها، امیدها، فداکاری‌ها و کوشش‌های هزاران نفر برای دگرگون کردن زندگی خویش بدون تردید به اندازه مصوبات کنگره‌ها یا سخنرانی رهبران، در تاریخ تعیین‌کننده‌اند. اما فعالیتی که نه قاعده دارد و نه تریبون و نه روایتگر، به‌طور طبیعی از سطح تاریخ حذف می‌شود. آگاهی از این مشکل — حتی اگر تیزبینانه باشد — نمی‌تواند مواد تاریخی نایاب را خلق کند. و نوشته‌ای چون این، به‌ناچار بیش از هر چیز به اسناد وابسته است. توده‌ها تاریخ را می‌سازند، اما آن را نمی‌نویسند. آنان که می‌نویسند، اغلب بیشتر در پی نیایش نیاکان و توجیه گذشته‌اند تا ارائه سنجیده واقعیت‌ها.

انتقادهای دیگری نیز مطرح خواهد شد. گفته می‌شود که نقل‌قول‌ها از لنین و تروتسکی «گزينشی» است و «سخنان دیگری نیز بوده». ما این را می‌پذیریم، اما یادآور می‌شویم که «قدیسان‌نگاران» بسیاری که عینیت ظاهری‌شان (مثلاً مانند دویچر) چیزی نیست جز پوششی برای دفاع‌نامه‌نویسی پیچیده. افزون‌براین، دلیلی دیگر برای طرح این مواد وجود دارد: پنجاه سال پس از انقلاب و مدت‌ها پس از پایان «انزوای»

آن—نظام بوروکراتیک روسیه هیچ شباهتی به الگوی کمون پاریس ندارد (نمایندگان انتخابی و قابلِ عزل، دریافت حقوقی برابر با یک کارگر، و غیره). ساختار اجتماعی روسیه هیچ‌گونه پیشینه‌ای در کل میراث نظری مارکسیسم ندارد. بنابراین، نقل آن گفته‌های رهبران بلشویک در ۱۹۱۷ که مسیر تحول روسیه را شکل دادند، بسیار بامعناتر است از نقل سخنانی که همانند خطابه‌های اول ماه مه سیاستمداران کارگری، برای همیشه در حدّ شعار باقی ماندند.

پانویس ها:

[1] آر. وی. دنیلز (R. V. Daniels)، *وجدان انقلاب* (The Conscience of the Revolution)، انتشارات دانشگاه هاروارد، ۱۹۶۰، ص. ۸۱.

[2] همه گرایش‌های تروتسکیستی چنین شیوه فریبکارانه‌ای را به کار نمی‌گیرند. برخی بدون ابهام ارتجاعی‌اند. برای مثال، کی. کوتس (K. Coates) و آ. تافام (A. Topham) می‌نویسند: «به نظر معقول می‌رسد که ما از اصطلاح «کنترل کارگری» (workers' control) برای اشاره به یورش تهاجمی اتحادیه‌های کارگری به اختیارات مدیریت در چارچوب یک نظام سرمایه‌داری—سخن بگوییم و از اصطلاح «خودمدیریتی کارگری» (workers' self-management) برای اشاره به تلاش‌ها برای اداره دموکراتیک یک اقتصاد اجتماعی شده» («دموکراسی صنعتی در بریتانیای کبیر Industrial Democracy in Great Britain، لندن: مک‌گیبن و کی (MacGibbon & Kee)، ۱۹۶۸، ص. ۳۶۳).

خود تروتسکی نیز به همین اندازه صریح بود. او—هرچند کنترل کارگری را کارکردی برای اتحادیه‌ها نمی‌دانست—میان «کنترل» و «مدیریت» تمایز روشنی می‌گذاشت:

«برای ما شعار کنترل پیوند خورده است با دوره دوگانگی قدرت در تولید؛ دوره‌ای که با گذار از رژیم بورژوازی به رژیم پرولتری مطابقت دارد... در زبان همه مردم، کنترل به معنای نظارت و بازرسی یک نهاد بر کار نهاد دیگر است. کنترل می‌تواند بسیار فعال، مقتدر و فراگیر باشد، اما همچنان کنترل باقی می‌ماند. خود این شعار، زائیده رژیم گذار در صنعت است: زمانی که سرمایه‌دار و مدیرانش دیگر نمی‌توانند بدون رضایت کارگران گامی بردارند، اما از سوی دیگر کارگران هنوز... مهارت مدیریت را کسب نکرده‌اند و همچنین نهادهای ضروری برای این کار را نیافریده‌اند».

(ل). تروتسکی، گام بعدی چیست؟ پرسش‌های حیاتی برای پرولتاریای

آلمان *What Next? Vital Questions for the German Proletariat* (۱۹۳۲)

[3] نمونه‌ای از چنین تحلیل بیش از حد ساده‌انگارانه‌ای دربارهٔ سرنوشت انقلاب را می‌توان در نوشتهٔ ولین (Voline)، هزار و نهصد و هفده (Nineteen-Seventeen)، لندن: انتشارات فریدم پرس (Freedom Press)، ۱۹۵۴ یافت: «حزب بلشویک، هنگامی که قدرت را به دست گرفت، خود را به عنوان ارباب مطلق مستقر ساخت. حزب به سرعت فاسد شد. خود را همچون یک کاست ممتاز سازمان داد. و سپس طبقه کارگر را مقهور و تابع کرد تا آن را، در شکل‌های جدید، در راستای منافع خود استثمار کند».

[4] برای بحثی کامل دربارهٔ این مفهوم — همهٔ پیامدهای آن — نگاه کنید به:

پ. شالیو (P. Chaulieu)، «روابط تولید در روسیه» *Les rapports de production en Russie*، در *سوسیالیسم یا بربریت Socialisme ou Barbarie*، شماره ۲ (مه‌ژوئن ۱۹۴۹).

هرچند این مفهوم ممکن است بسیاری از «مارکسیست‌ها» را شگفت‌زده کند، جالب است که انگلس به‌روشنی آن را دریافته بود. او در نامهٔ خود به اشمیت (Schmidt) به تاریخ ۲۷ اکتبر ۱۸۹۰ نوشت: «در یک دولت مدرن، قانون نه تنها باید با وضعیت عمومی اقتصادی منطبق باشد و بیان آن باشد، بلکه باید بیانی درونی منسجم باشد که به دلیل تناقضات درونی به‌پوچی درنغلند. و برای آن‌که چنین شود، بازتاب وفادار شرایط اقتصادی هرچه بیشتر آسیب می‌بیند... بازتاب روابط اقتصادی به‌مثابه اصول حقوقی ضرورتاً... وارونه خواهد بود...» (مارکس-انگلس، *گزیدهٔ مکاتبات Selected Correspondence*) مسکو: انتشارات زبان‌های خارجی، بی‌تا، صص. ۵۰۴-۵۰۵)

[5] این که چنین تحلیلی ممکن باشد، در یک رساله کوتاه و عالی مطرح شده بود:

ژ. بارو (J. Barrot)، یادداشت‌هایی برای تحلیلی از انقلاب روسیه «Notes pour une analyse de la Révolution Russe» پاریس: کتابفروشی «لا ویل توپ» La Vieille Taupe، بی‌تا.
[6] هر دو (یعنی شکل سازمان و شکل رابطه با توده‌ها) به‌طور صریح در نظریه‌نگاه کنید به لنین، چه باید کرد؟ What Is To Be Done? و یک گام به پیش، دو گام به پس One Step Forward, Two Steps Back—و نیز در عمل بلشویسم میان ۱۹۰۱ تا ۱۹۱۷ بیان شده‌اند.

[7] ل. تروتسکی، استالین Stalin، لندن، ۱۹۴۷، ص. ۶۱. کنگره اشاره‌شده، سومین کنگره حزب (۲۵ آوریل – ۱۰ مه ۱۹۰۵) است.
[8] همان، صص. ۶۴–۶۵.

[9] پ. بروئه (P. Broué)، تاریخ حزب بلشویک Histoire du Parti Bolshhevik، پاریس: انتشارات دو مینوی (Éditions de Minuit)، ۱۹۶۳، ص. ۳۵.

[10] همین نگرش در درون حزب نیز وجود داشت. چنان که خود تروتسکی—این بار با تأیید می‌گفت: «اساسنامه‌ها باید بیانی از بی‌اعتمادی سازمان‌یافته رهبری نسبت به اعضا باشد؛ بی‌اعتمادی‌ای که در کنترل هوشیارانه از بالا بر حزب تجلی می‌یابد».

(آ. دویچر (I. Deutscher)، پیامبر مسلح The Prophet Armed، انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۱۹۵۴، ص. ۷۶)

[11] نه، ما نمی‌گوییم که سرنگونی نظامی دولت موقت در ژوئیه ممکن بود. فقط تأکید می‌کنیم که حزب تا چه اندازه از خواسته‌های واقعی توده‌ها بی‌خبر بود.

[12] لنین، آثار Sochineniya، جلد IV، ص. ۴۴۱.

۱۹۱۷

فوریه [1*]

اعتصاب‌ها و شورش‌های نان در پتروگراد. تظاهرات خشمگین خیابانی علیه دولت. نیروهای نظامی که برای برقرار کردن نظم اعزام شده بودند، با تظاهرکنندگان fraternize می‌کنند (به آنان می‌پیوندند). شوراها (Soviets) برای نخستین بار از سال ۱۹۰۵ دوباره در چندین شهر پدیدار می‌شوند.

۲۷ فوریه

کناره‌گیری نیکلای دوم. تشکیل دولت موقت (شاهزاده لووف به‌عنوان نخست‌وزیر).

مارس

کمیته‌های کارخانه و کارگاه [۱]، شوراهای کارگران و شوراهای سالمندان (هیئت‌های سالمندان) در تمام مراکز عمده صنعتی روسیه اروپایی ظاهر می‌شوند. از همان آغاز، مطالبات آنان محدود به مزد یا ساعات کار نیست، بلکه بسیاری از اختیارات مدیریت را به چالش می‌کشد.

در چندین مورد، کمیته‌های کارخانه به این دلیل تشکیل شدند که مالکان یا مدیران قبلی در جریان آشوب‌های فوریه ناپدید شده بودند. بسیاری از کسانی که بعدها بازگشتند اجازه یافتند سمت‌های خود را از سر گیرند، اما مجبور بودند وجود کمیته‌های کارخانه را بپذیرند. پانکراتووا [۲*] می‌نویسد: «پرولتاریا، بدون هیچ تضمین قانونی، همزمان شروع کرد به ایجاد تمام سازمان‌های خود: شوراهای نمایندگان کارگران، اتحادیه‌های کارگری و کمیته‌های کارخانه.» [۲] فشار عظیم طبقه کارگر در سراسر روسیه در حال گسترش بود.

۱۰ مارس

نخستین عقب‌نشینی رسمی بخش مهمی از کارفرمایان. توافقی میان کمیته اجرایی شورای پتروگراد و انجمن کارفرمایان پتروگراد امضا شد که روز کار هشت‌ساعته را در برخی واحدها برقرار و برخی کمیته‌ها را

به رسمیت می‌شناخت». بیشتر کارفرمایان دیگر از پیروی سر باز زدند. مثلاً در ۱۴ مارس، «کمیته بازرگانی و صنعت» اعلام کرد که «مسئله روز کار هشت ساعته نمی‌تواند با توافق متقابل میان کارگران و کارفرمایان حل و فصل شود، زیرا این مسئله اهمیت دولتی دارد.» نخستین نبرد بزرگ کمیته‌های کارخانه بر سر همین موضوع بود.

روز کار هشت ساعته به زودی در پتروگارد اعمال شد؛ یا با رضایت اکراه‌آمیز کارفرمایان یا به‌طور یک‌جانبه از سوی کارگران. اما «به رسمیت‌شناسی» کمیته‌های کارخانه بسیار دشوارتر بود، زیرا هم کارفرمایان و هم دولت تهدید بالقوه این شکل سازمانی را درک می‌کردند.

۲ آوریل

کنفرانس اکتشافی (بررسی اولیه) کمیته‌های کارخانه در صنایع جنگی پتروگارد، که به ابتکار کارگران بخش توپخانه برگزار شد. این کنفرانس پیش‌روترین «شرح وظایف» را برای هر کمیته کارخانه تا آن زمان اعلام کرد. بندهای ۵ تا ۷ اعلامیه چنین مقرر می‌کرد:

«تمام دستورالعمل‌های مربوط به سازماندهی داخلی کارخانه (از جمله ساعات کار، دستمزدها، استخدام و اخراج، تعطیلات و غیره) باید از کمیته کارخانه صادر شود. مدیر کارخانه باید از این تصمیمات مطلع بماند...

تمام کارکنان اداری (مدیریت در همه سطوح و تکنسین‌ها) با رضایت کمیته کارخانه به کار گرفته می‌شوند و کمیته باید تصمیمات خود را در مجامع عمومی کارگران کل کارخانه یا از طریق کمیته‌های کارگاهی به اطلاع برساند...

کمیته کارخانه باید فعالیت مدیریتی را در حوزه اداری، اقتصادی و فنی کنترل کند... نمایندگان کمیته کارخانه باید برای اطلاع، به تمام اسناد رسمی مدیریت، بودجه‌های تولید و جزئیات تمام اقلام ورودی یا خروجی کارخانه دسترسی داشته باشند[3]...»

۷ آوریل

انتشار «تزه‌ای آوریل»، اندکی پس از آن‌که لنین از خارج کشور به پتروگراد بازگشت. تنها اشاره‌ او به کنترل کارگری در تز شماره ۸ است: «وظیفه فوری ما، برقراری سوسیالیسم نیست، بلکه قرار دادن تولید اجتماعی و توزیع محصولات... زیر کنترل شورای نمایندگان کارگران است».

۲۳ آوریل

دولت جدید مجبور شد امتیازهایی لفظی بدهد. قانونی تصویب شد که کمیته‌ها را تا حدی «به رسمیت می‌شناخت» اما تأثیر آنان را به‌دقت محدود می‌کرد. همه مسائل کلیدی به «توافق متقابل طرفین» واگذار شده بود — یعنی هیچ الزام قانونی برای کارفرمایان وجود نداشت که مستقیماً با کمیته‌ها وارد مذاکره شوند.

اما کارگران چندان به مفاد این قانون اهمیت ندادند. «آن‌ها به شیوه خود، قانون ۲۳ آوریل را تفسیر کردند... آنان در هر کارخانه، شرح وظایف خود را خودشان تعیین کردند، به‌طور پیوسته اختیاراتشان را گسترش دادند و بر اساس توازن نیروها در هر مورد مشخص، تصمیم گرفتند که نمایندگانشان چه چیزهایی را می‌توانند انجام دهند[4]».

لنین می‌نویسد: «اقداماتی مانند ملی‌سازی زمین، بانک‌ها و سندیکاهای سرمایه‌داران، یا دست‌کم برقراری فوری کنترل شوراهای نمایندگان کارگران بر آن‌ها (که به هیچ‌وجه به معنی «برقراری سوسیالیسم» نیست) باید قاطعانه مطالبه شده و هر جا ممکن باشد از طریق انقلابی اعمال شود.» چنین اقداماتی «کاملاً از لحاظ اقتصادی عملی» بود و بدون آن‌ها «غیرممکن بود زخم‌های جنگ درمان و فروپاشی قریب‌الوقوع جلوگیری شود[5]».

در کنار ایده‌های اصلی لنین درباره کنترل کارگری به‌عنوان «مهارى بر سرمایه‌داران» و «وسیله‌ای برای جلوگیری از فروپاشی»، به‌زودی ایده سومی افزوده شد که بارها در نوشته‌های این دوره لنین تکرار می‌شود: کنترل کارگری به‌عنوان «مقدمه ملی‌سازی». برای مثال: «ما

باید بلافاصله شوراهای نمایندگان کارگران و شوراهای نمایندگان کارمندان بانک‌ها و غیره را برای انجام اقداماتی عملی در جهت ادغام تمام بانک‌ها در یک بانک ملی واحد آماده کنیم؛ اقداماتی که پس از آن کنترل شوراهای نمایندگان کارگران بر بانک‌ها و سندیکاها و سپس ملی‌سازی آن‌ها برقرار خواهد شد [6]».

مه

کارفرمایان بیشتری «مجبور بودند با کمیته‌های کارخانه کنار بیایند». مطبوعات بورژوازی حملات سنگینی علیه روز کار هشت‌ساعته و علیه کمیته‌ها آغاز کردند و تلاش داشتند کارگران را در نظر سربازان به شکل افرادی تنبل، طماع و خرابکار جلوه دهند که کشور را با «مطالبات بیش از حد» خود به نابودی می‌کشانند. مطبوعات کارگری با حوصله علل واقعی رکود صنعتی و شرایط حقیقی زندگی طبقه کارگر را توضیح می‌دادند. به دعوت کمیته‌های کارخانه، نمایندگان ارتش برای «راسنی‌آزمایی» اوضاع پشت جبهه اعزام شدند و آنان علناً حقانیت ادعاهای کارگران را تأیید کردند...

۱۷ مه

لنین در پروادا آشکارا شعار کنترل کارگری را تأیید کرد و اعلام داشت: «کارگران باید تحقق فوری کنترل، در عمل و بدون استثنا و بدون تعلل، توسط خود کارگران را مطالبه کنند [7]».

۲۰ مه

لنین پیش‌نویس برنامه جدید حزب را منتشر می‌کند:

«حزب برای جمهوری دموکراتیک کارگران و دهقانانی مبارزه می‌کند که در آن پلیس و ارتش دائمی کاملاً لغو و با مردم همگانی مسلح، با میل‌یشیای عمومی جایگزین شود. تمام مقامات رسمی نه‌تنها انتخابی، بلکه در هر لحظه بنا به درخواست اکثریت انتخاب‌کنندگان قابل عزل باشند. تمام مقامات رسمی، بدون استثنا، دستمزدی بیش از متوسط دستمزد یک کارگر ماهر دریافت نکنند».

همزمان نئین خواهان «مشارکت بی‌قید و شرط [تأکید از من است] کارگران در کنترل امور تراست‌ها» شد — مشارکتی که «با فرمانی که پیش‌نویس آن تنها یک روز وقت می‌برد»، قابل‌اعمال بود. [۸] این تصور که «مشارکت کارگران» باید از طریق ابزارهای قانونی، یعنی از بالا، اعمال شود، بی‌تردید تبار نظری قابل‌توجهی دارد.

۲۹ مه

کنفرانس خارکوف کمیته‌های کارخانه. در برخی زمینه‌ها استان‌ها از پتروگراد و مسکو پیش بودند. کنفرانس خارکوف خواهان آن شد که کمیته‌های کارخانه «ارگان‌های انقلاب... و پاسدار پیروزی‌های آن» شوند. «کمیته‌های کارخانه باید تولید را در دست بگیرند، از آن محافظت کنند و آن را توسعه دهند.»

آن‌ها باید «مزدها را تعیین کنند، بهداشت را تأمین کنند، کیفیت فنی محصولات را کنترل کنند، همهٔ مقررات داخلی کارخانه را وضع کنند و راه‌حل همهٔ منازعات را تعیین کنند.» [۹] برخی نمایندگان غیر بلشویک حتی پیشنهاد کردند که کمیته‌ها باید مستقیماً کارخانه‌ها را در دست گرفته و همهٔ وظایف مدیریتی را خود انجام دهند.

۳۰ مه تا ۵ ژوئن

نخستین کنفرانس کامل کمیته‌های کارخانه پتروگراد. کنفرانس در کاخ تاور، در همان سالنی که سه ماه پیش مجلس دوما دولتی تشکیل شده بود، برگزار شد. دست‌کم نیمی از نمایندگان از صنایع مهندسی بودند. «سخنرانی‌های طولانی و پرزرق‌وبرق پارلمانتاریست‌های بورژوا جای خود را به سخنان صمیمی، ساده و معمولاً موجز 'نمایندگانی' داده بود که تازه از کنار ابزار یا ماشین خود آمده بودند تا برای نخستین بار در جمع، تحقیرها، نیازهای طبقاتی و نیازهای انسانی خود را بیان کنند [10].»

نمایندگان بلشویک اکثریت داشتند. هرچند بیشتر سخنان آنان بر ضرورت کنترل کارگری به‌منظور «بازگرداندن نظم» و «حفظ تولید»

متمرکز بود، دیدگاه‌های دیگری هم مطرح شد. منتسوف، کارگر فلزکار بلشویک، اعلام کرد:

«اداره کارخانه‌ها اکنون کاملاً در دست مدیریت عالی است. ما باید اصل انتخابی بودن را برقرار کنیم. برای ارزیابی کار... نیازی به تصمیمات فردی سرکارگران نداریم. با برقرار کردن اصل انتخابی، می‌توانیم تولید را کنترل کنیم»

نانوموف، نماینده دیگر، اظهار داشت: «با در دست گرفتن کنترل تولید، جنبه‌های عملی آن را یاد خواهیم گرفت و آن را به سطح تولید سوسیالیستی آینده ارتقاء خواهیم داد.» [۱۱] ما در این‌جا بسیار از تبلیغ بعدی بلشویک‌ها درباره «کارایی مدیریت تک‌نفره» و انتصاب‌های از بالا فاصله داریم.

کنفرانس با استقبال گسترده‌ای روبه‌رو شد. حتی ام. ای. اسکوبلف، وزیر کار منشویک در دولت موقت، نیز در آن سخنرانی کرد. سخنان او جالب بود، زیرا پیش‌درآمدی بر آنچه بلشویک‌ها چند ماه بعد می‌گفتند به‌شمار می‌آمد. اسکوبلف ادعا کرد:

«تنظیم و کنترل صنعت وظیفه دولت است. مسئولیت کمک به دولت در کار سازمندی آن، به‌ویژه بر دوش طبقه کارگر است»

او همچنین گفت که «سپردن صنایع به دست مردم در زمان حاضر کمکی به انقلاب نخواهد کرد». تنظیم صنعت وظیفه دولت بود، نه کمیته‌های کارخانه خودگردان. «بهترین خدمت کمیته‌ها به طبقه کارگر آن است که به واحدهای تابع در شبکه سراسری اتحادیه‌های کارگری تبدیل شوند» [12].

دیدگاه مشابیهی را روزانوف، از بنیانگذاران «اتحادیه کارگران حرفه‌ای»، مطرح کرد. ادعای او مبنی بر اینکه «وظایف کمیته‌های کارخانه موقت است» و اینکه «کمیته‌های کارخانه باید عناصر پایه‌ای اتحادیه‌ها باشند» با انتقادات شدیدی مواجه شد. با این حال این دقیقاً همان نقشی بود که چند ماه بعد کمیته‌های کارخانه — طبق رویه بلشویکی — به

آن تنزل یافتند. اما در این مرحله، بلشویک‌ها با این ایده مخالف بودند (زیرا اتحادیه‌ها هنوز عمدتاً تحت نفوذ منشویک‌ها بودند).

سخنرانی لنین در کنفرانس حاوی نشانه‌ای از آینده بود. او توضیح داد که کنترل کارگری بدان معناست «که اکثریت کارگران باید وارد تمام نهادهای مسنول شوند و مدیریت باید عملکرد خود را در برابر معتبرترین سازمان‌های کارگری توضیح دهد.» [۱۳] لنین در مفهوم «کنترل کارگری» به‌وضوح نوعی «مدیریت» غیر از خود کارگران را در نظر داشت.

قطعه‌نامه نهایی، که ۳۳۶ تن از ۴۲۱ نماینده آن را تأیید کردند، کمیته‌های کارخانه را «سازمان‌های رزمی، انتخاب‌شده بر پایه گسترده‌ترین دموکراسی با رهبری جمعی» اعلام کرد. اهداف آنان «ایجاد شرایط جدید کار» عنوان شد. قطعه‌نامه خواهان «سازماندهی کنترل جامع کارگری بر تولید و توزیع» و «اکثریت پرولتری در تمام نهادهای دارای قدرت اجرایی» شد [14].

در هفته‌های بعد شاهد رشد چشمگیر کمیته‌های کارخانه بودیم. هر جا که آنان به اندازه کافی نیرومند بودند (پیش از انقلاب اکتبر و به‌ویژه پس از آن، هنگامی که توسط شوراهای محلی حمایت می‌شدند)، «با جسارت مدیریت را کنار زدند و کنترل مستقیم کارخانه‌های خود را به دست گرفتند» [15].

۱۶ ژوئن

نخستین کنگره سراسری شوراهای (Soviets).

۲۰ تا ۲۸ ژوئن

در یک کنفرانس اتحادیه‌های کارگری در پتروگراد قطعه‌نامه‌ای تصویب شد که مقرر می‌کرد: «اتحادیه‌های کارگری، هنگام دفاع از حقوق و منافع نیروی کار مزدبگیر... نمی‌توانند وظایف اداری-اقتصادی در تولید را بر عهده گیرند.» [۱۶] کمیته‌های کارخانه فقط باید مراقب اجرای «قوانین دفاع از کار» و «قراردادهای جمعی» اتحادیه‌ها باشند. آنان باید برای پیوستن تمام کارگران واحد به اتحادیه تبلیغ کنند، «برای تقویت و گسترش

اتحادیه‌ها» تلاش کنند و «اعتبار اتحادیه‌ها را در نظر کارگران غیرمتشکل افزایش دهند[17]».

این کنفرانس، که تحت تسلط منشویک‌ها و سوسیال‌روولوسیونرها بود، نسبت به کمیته‌های کارخانه بدگمان بود و پیشنهاد کرد که این کمیته‌ها باید بر اساس فهرست‌هایی انتخاب شوند که اتحادیه‌ها تهیه می‌کنند.

تزرهای بلشویک‌ها، که توسط گلبوف-اویلوف ارائه شد، پیشنهاد می‌کرد که برای انجام کنترل کارگری «کمیسیون‌های کنترل اقتصادی» به اداره مرکزی اتحادیه‌ها ضمیمه شوند؛ کمیسیون‌هایی که اعضای آن را نمایندگان کمیته‌های کارخانه تشکیل دهند و با کمیته‌ها در هر واحد همکاری کنند. کمیته‌های کارخانه باید نه تنها وظایف «کنترلی» اتحادیه‌ها را انجام دهند، بلکه از لحاظ مالی نیز به اتحادیه وابسته باشند[18].

کنفرانس، «شورای مرکزی سراسری اتحادیه‌های کارگری» را ایجاد کرد و نمایندگان را بر اساس وزن عددی گرایش‌های سیاسی انتخاب نمود. در این مرحله بلشویک‌ها «سوار بر دو اسب» بودند: تلاش برای کسب برتری هم در اتحادیه‌ها و هم در کمیته‌های کارخانه. آنان در پی دستیابی به این هدف دوگانه، از مقدار قابل توجهی «دوپله‌گویی» ابا نداشتند. در اتحادیه‌های زیر نفوذ منشویک‌ها، بلشویک‌ها بر خودمختاری بیشتر کمیته‌های کارخانه فشار می‌آوردند. اما در اتحادیه‌های تحت کنترل خود، چندان مشتاق این خودمختاری نبودند.

در این‌جا لازم است چند کلمه درباره نقش اتحادیه‌های کارگری پیش و پس از انقلاب فوریه گفته شود.

پیش از ۱۹۱۷، اتحادیه‌ها اهمیت چندانی در تاریخ کارگری روسیه نداشتند. صنعت روسیه هنوز بسیار جوان بود. تحت حکومت تزار (دست‌کم تا ابتدای قرن بیستم) سازمان‌یابی اتحادیه‌ای غیرقانونی و سرکوب می‌شد. «با سرکوب اتحادیه‌ها، تزار ناخواسته امتیازی به سازمان‌دهی سیاسی انقلابی داد... تنها سیاسی‌ترین کارگران، آنان که آماده تحمل زندان و تبعید بودند، می‌توانستند تمایل داشته باشند که در این شرایط عضو

اتحادیه شوند... در حالی که در بریتانیا حزب کارگر توسط اتحادیه‌ها ایجاد شد، اتحادیه‌های روسی از همان آغاز در سایه جنبش سیاسی زندگی می‌کردند[19]».

این تحلیل درست است — و از آن هم مهم‌تر این‌که اهمیت بسیار عمیق‌تری دارد. اتحادیه‌های کارگری روسی در سال ۱۹۱۷ بازتاب همین مسیر خاص رشد جنبش کارگری روسیه بودند. از یکسو اتحادیه‌ها ابزار کمکی احزاب سیاسی بودند که از آن‌ها برای جذب اعضا و بسیج توده‌ها استفاده می‌کردند.[۳*] از سوی دیگر، جنبش اتحادیه‌ای که پس از فوریه ۱۹۱۷ احیا شد، عمده‌تاً تحت رهبری کارگران آگاه‌تر قرار داشت؛ رهبری‌ای که ترکیبی از نخبگان روشنفکر بود که ابتدا به منشویک‌ها و سوسیال‌روولوسیونرها گرایش داشتند، اما بعدها به‌نسبت به‌سوی بلشویک‌ها جلب شدند.

مهم است درک کنیم که از همان آغاز انقلاب، اتحادیه‌ها به‌شدت تحت کنترل سازمان‌های سیاسی بودند که از آن‌ها برای جلب حمایت توده‌ها در فعالیت‌های سیاسی استفاده می‌کردند. این موضوع، سهولت بعدی حزب در به‌کارگیری و کنترل اتحادیه‌ها را توضیح می‌دهد و همچنین نشان می‌دهد که چرا اتحادیه‌ها پارها میدان اصلی اختلافات سیاسی درون حزب شدند. با توجه به اینکه کل مسیر شکل‌گیری قبلی حزب (از جمله ساختار متمرکز و دیدگاه سازمانی سلسله‌مراتبی آن) تمایل داشت آن را از طبقه کارگر جدا کند، می‌توان فهمید که چه اندازه «کارت‌ها علیه هرگونه بیان خودگردان طبقه کارگر» چیده شده بود. در واقع، خواسته‌های کارگری در شوراهای آزادی بیشتری برای بیان داشتند تا در خود حزب یا اتحادیه‌ها.

به هر حال، عضویت در اتحادیه‌ها پس از فوریه به‌سرعت افزایش یافت، زیرا کارگران از آزادی‌های تازه خود استفاده می‌کردند.

«در نخستین ماه‌های ۱۹۱۷، شمار اعضای اتحادیه‌ها از چند ده هزار نفر به یک‌ونیم میلیون رسید... اما نقش عملی اتحادیه‌ها با قدرت عددی‌شان تناسب نداشت... در ۱۹۱۷، اعتصاب‌ها هرگز به مقیاس و

نیروی ۱۹۰۵ نرسید... نابودی اقتصادی روسیه، تورم افسارگسیخته، کمبود کالاهای مصرفی و غیره، مبارزه عادی 'نان و مزد' را بی‌معنا می‌کرد. علاوه بر این، تهدید بسیج نظامی بالای سر اعتصاب‌کنندگان بود. طبقه کارگر در وضعیتی نبود که برای امتیازات محدود اقتصادی یا اصلاحات جزئی بجنگد. کل نظم اجتماعی روسیه در خطر بود [20].

ژونن - ژونیه

تلاش‌های پیگیر منشویک‌ها برای آنکه کمیته‌های کارخانه و کارگاه کاملاً تابع اتحادیه‌ها شوند. این تلاش‌ها با اتحاد موقت میان آنارشئیست‌ها (به دلایل اصولی) و بلشویک‌ها (به دلیل ملاحظات تاکتیکی) خنثی شد.

جنبش خودمختار کمیته‌های کارخانه عالی‌ترین شکل و رادیکال‌ترین بیان خود را در صنایع مهندسی یافت. [21] این موضوع از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، چون توضیح می‌دهد که چرا بلشویک‌ها در سال ۱۹۲۲ ناچار شدند برای درهم‌شکستن سازمان‌های مستقل کارگران مهندسی به اقدامات سخت‌گیرانه‌ای متوسل شوند.

۲۶ ژونیه تا ۳ اوت

کنگره ششم حزب. میلیونین اعلام می‌کند: «ما بر فراز موج اقتصادی حرکت کارگران سوار خواهیم شد و این حرکت خودانگیخته را به یک حرکت سیاسی آگاهانه علیه قدرت دولتی موجود تبدیل خواهیم کرد» [22]

۷ تا ۱۲ اوت

دومین کنفرانس کمیته‌های کارخانه پتروگراد و اطراف آن، در مؤسسه اسمولنی برگزار شد.

کنفرانس تصویب کرد که ۲۵/۰٪ از دست‌مزد همه کارگران تحت پوشش، برای پشتیبانی «شورای مرکزی کمیته‌های کارخانه» اختصاص یابد، و بدین ترتیب این شورا از نظر مالی از اتحادیه‌ها مستقل شود. [23] حامیان رده‌پایین کمیته‌های کارخانه نگاه دوپهلو نسبت به تشکیل این «شورای مرکزی» داشتند. از یک‌سو نیاز به هماهنگی را حس می‌کردند؛ از سوی دیگر می‌خواستند این هماهنگی «از پایین»، توسط خودشان، انجام شود. بسیاری به انگیزه‌های بلشویک‌ها که این شورا را به‌طور

پوروکراتیک ایجاد کرده بودند، بدگمان بودند. اسکرپینیک، بلشویک، دربارهٔ دشواری‌های شورای مرکزی سخن گفت و آن را «تا حدی ناشی از خود کارگران» دانست. برخی کمیته‌ها از آزاد کردن اعضای خود برای فعالیت در مرکز سر باز می‌زدند. برخی دیگر «به دلیل غلبهٔ بلشویک‌ها در این شورا، از مشارکت در آن خودداری می‌کردند.» [24] لوین، بلشویک دیگر، شکایت کرد که کارگران «تفاوت میان مفهوم کنترل و مفهوم تصرف را تشخیص نمی‌دهند» [25]

دومین کنفرانس مجموعه‌ای مفصل از مقررات را تصویب کرد که کار کمیته‌ها، وظایف مدیریت (sic!)، نحوهٔ انتخاب کمیته‌ها و غیره را تنظیم می‌کرد. [۲۶] «تمام مصوبات کمیته‌های کارخانه» برای «مدیریت کارخانه و نیز کارگران و کارمندان — تا زمانی که خود کمیته یا شورای مرکزی آن را لغو کنند — الزامی بود». کمیته‌ها باید در ساعات کار تشکیل جلسه دهند؛ روز جلسات را خود تعیین کنند؛ اعضا هنگام انجام کار کمیته‌ای از سوی کارفرما حقوق کامل دریافت کنند. اطلاع به مدیریت کافی بود تا عضو کمیته از کار آزاد شود. کمیته‌ها باید محل مشخصی در کارخانه داشته باشند که کارگران برای اعلام مشکلات به آنان مراجعه کنند. مدیریت کارخانه باید بودجهٔ «نگهداری کمیته و انجام امور آن» را تأمین کند. کمیته‌ها باید «بر ترکیب مدیریت نظارت داشته باشند و اختیار اخراج کسانی را داشته باشند که قادر به تضمین روابط عادی با کارگران نبودند یا به دلایل دیگر ناکارآمد بودند»

«تمام کارکنان اداری فقط با رضایت کمیتهٔ کارخانه می‌توانند به خدمت گرفته شوند و کمیته باید استخدام‌های خود را در مجمع عمومی کل کارخانه یا از طریق کمیته‌های بخشی اعلام کند.»

«سازماندهی داخلی» کارخانه (ساعات کار، مزدها، تعطیلات و...) نیز باید توسط کمیته تعیین شود. کمیته‌ها باید نشریات خود را داشته باشند و مصوباتشان را در محل قابل رؤیت اعلام کنند. اما اسکرپینیک، بلشویک، واقع‌بینانه یادآوری کرد که «نباید فراموش کرد این‌ها

اساسنامه‌های عادی تأییدشده توسط دولت نیستند. این‌ها پلتفرم ماست که بر پایه آن مبارزه خواهیم کرد.» پایه این مطالبات «حق انقلابی عرفی» بود.

اوت

کارزاری از سوی دولت موقت علیه «کمیته‌های کارخانه» در راه‌آهن آغاز شد. کوکل، معاون وزیر نیروی دریایی، پیشنهاد اعلام حکومت نظامی در راه‌آهن و ایجاد کمیسیون‌هایی را مطرح کرد که اختیار «انحلال کمیته‌ها» را داشته باشند. (این صدای بورژوازی در اوت ۱۹۱۷ است - نه تروتسکی در اوت ۱۹۲۰! نک: اوت ۱۹۲۰).

در یک «مشاوره با صفوف پایین» که با حمایت دولت در ۱۰ اوت در مسکو برگزار شد، وضعیت فاجعه‌بار راه‌آهن به وجود کمیته‌های راه‌آهن نسبت داده شد:

«طبق بررسی‌ای که در یک نشست مدیران راه‌آهن انجام شد، ۵۵۳۱ کارگر برای مشارکت در این کمیته‌ها در ۳۷ خط اصلی منصوب شده بودند. این افراد از تمامی تعهدات کاری معاف شده بودند. بر پایه حداقل متوسط ۲ هزار روبل، این کار کوچک ۱۱ میلیون روبل برای دولت هزینه برمی‌داشت. و این فقط مربوط به ۳۷ خط از ۶۰ خط اصلی بود[27]»...

تقریباً در همان زمان، استرووه، ایدئولوگ و اقتصاددان شناخته‌شده بورژوازی، می‌نوشت: «همان‌گونه که در عرصه نظامی حذف افسران توسط سربازان به نابودی ارتش می‌انجامد (زیرا به معنای قانونی کردن شورشی است که با خود وجود ارتش ناسازگار است)، در عرصه اقتصادی نیز جایگزینی قدرت مدیریتی با مدیریت کارگری به نابودی نظم و حیات عادی اقتصادی در واحدهای تولیدی می‌انجامد»[28]

کمی بعدتر در همان ماه، کنفرانسی از کارفرمایان در پتروگراد برگزار شد. این کنفرانس اتحادیه انجمن‌های کارفرمایی را ایجاد کرد. کارکرد اصلی این سازمان تازه، به گفته رئیس آن بایمانوف، «حذف دخالت کمیته‌های کارخانه در آنچه وظایف مدیریتی است» اعلام شد.

نخستین شماره گولوس ترودا، منتشرشده در روسیه زیر عنوان اتحادیه تبلیغات آتارکوسندیکالیستی.

۲۵ اوت

گولوس ترودا در مقاله مشهور «مسائل لحظه» نوشت:

«به کارگران، دهقانان، سربازان و انقلابیون روسیه می‌گوییم: پیش از هر چیز، انقلاب را ادامه دهید. به سازمان‌دهی محکم خود ادامه دهید و سازمان‌های نوین خود را - کمون‌ها، اتحادیه‌ها، کمیته‌ها و شوراهایتان - با هم متحد کنید. با قاطعیت و پایداری ادامه دهید که همواره و در همه‌جا، هرچه گسترده‌تر و مؤثرتر در زندگی اقتصادی کشور مشارکت کنید؛ ادامه دهید که همه مواد خام و همه ابزارهای ضروری برای کارتان را به دست خود، یعنی در دست سازمان‌هایتان، بگیرید. انقلاب را ادامه دهید. در رویارویی با حل مسائل سوزان کنونی تردید نکنید. همه‌جا سازمان‌های لازم برای تحقق این راه‌حل‌ها را ایجاد کنید. دهقانان، زمین را بگیرید و در اختیار کمیته‌هایتان بگذارید. کارگران، معادن و زیرزمین‌ها، بنگاه‌ها و مؤسسات از هر نوع، کارگاه‌ها و کارخانه‌ها، کارگاه‌ها و ماشین‌ها را به دست و اختیار سازمان‌های اجتماعی خود - درست در همان محل - بسپارید».

کمی بعد، شماره ۱۵ همین نشریه خوانندگان را ترغیب کرد که:

«بلافاصله آغاز کنید به سازمان‌دهی زندگی اجتماعی و اقتصادی کشور بر پایه‌های نوین. آنگاه نوعی "دیکتاتوری کار" به‌آسانی و به‌طور طبیعی شکل خواهد گرفت. و مردم اندک‌اندک چگونگی این کار را خواهند آموخت».

در این دوره چند اعتصاب مهم رخ داد (کارگران دباغی و نساجی مسکو، کارگران صنایع مهندسی پتروگراد، کارگران نفت باکو، و معدن‌چیان دونباس).

«ویژگی مشترک این مبارزات چنین بود: کارفرمایان آماده بودند از طریق افزایش مزدها امتیاز بدهند، ولی قاطعانه از به‌رسمیت شناختن

هرگونه حقی برای کمیته‌های کارخانه سر باز می‌زدند. کارگران مبارز... حاضر بودند تا پای جان بجنگند نه چندان بر سر افزایش دستمزد، بلکه بر سر به رسمیت شناخته شدن سازمان‌های کارخانه‌ای خود» [29]

یکی از مطالبات اصلی، انتقال حق استخدام و اخراج به کمیته‌ها بود. ناپسندگی «قانون» ۲۳ آوریل اینک به‌طور گسترده درک شده بود. مطالبات برای در دست گرفتن قدرت توسط شوراهای پژوهشی فزاینده می‌یافت. «در جریان مبارزه‌اش برای «قانون اساسی کارخانه»، طبقه کارگر به ضرورت مدیریت تولید توسط خود پی برده بود [30]».

۲۸ اوت

در پاسخ به کارزار روزافزون روزنامه‌های بورژوازی علیه کمیته‌های کارخانه و «آنارشیسم کارگری»، وزیر کار منشویک، اسکویلف، «دورنگاشت شماره ۴۲۱» معروف خود را صادر کرد که برگزاری جلسات کمیته‌های کارخانه را در ساعات کار ممنوع می‌کرد («به دلیل نیاز به صرف هر نیرو و هر ثانیه برای کار فشرده»). این دورنگاشت به مدیریت اجازه می‌داد زمان از دست‌رفته کارگران در جلسات کمیته را از مزد آنان کسر کند. این اتفاق زمانی روی می‌داد که کورنیلوف به سوی پتروگراد در حرکت بود و «کارگران بی‌درنگ و بدون توجه به اینکه در ساعات کار هستند یا نه، به دفاع از انقلاب برمی‌خاستند [31]».

سپتامبر

حزب بلشویک اکثریت را در هر دو شورای پتروگراد و مسکو به دست آورد.

۱۰ سپتامبر

سومین کنفرانس کمیته‌های کارخانه.

در ۴ سپتامبر، دورنگاشت دیگری از وزارت کار اعلام کرده بود که حق استخدام و اخراج کارگران متعلق به مالکان واحدهای تولیدی است. دولت موقت، که از رشد کمیته‌های کارخانه سخت بیمناک شده بود، با درماندگی می‌کوشید قدرت آنها را مهار کند.

منشویک کولکولنیکوف به عنوان نماینده وزارت کار در کنفرانس حاضر شد. او از دورنگاشت‌ها دفاع کرد. او «توضیح» داد که دورنگاشت‌ها کارگران را از حق نظارت بر استخدام و اخراج محروم نمی‌کند... بلکه فقط از حق استخدام و اخراج. «همان‌گونه که بعدها خود بلشویک‌ها نیز کردند، کولکولنیکوف «کنترل» را به عنوان نظارت بر سیاست تعریف کرد، در تقابل با حق تعیین سیاست.» [32]

در کنفرانس، کارگری به نام آفینوگنیف اظهار کرد: «همه احزاب، بدون استثناء بلشویک‌ها، کارگران را با وعده پدیدآمدن پادشاهی خدا بر زمین در صد سال آینده می‌فریبند... ما بهبود اوضاع را نه در صد سال دیگر، بلکه همین حالا، بلافاصله می‌خواهیم.» [33]

کنفرانس که تنها دو جلسه به طول انجامید، مقرر کرد که لغو فوری دورنگاشت‌ها را پیگیری کند.

۱۴ سپتامبر

نشست «کنفرانس دموکراتیک» سازمان‌یافته از سوی دولت بلشویک‌ها با تأکید بر این‌که وظایف کمیته‌های کارخانه ماهیتی «اساساً متفاوت» از وظایف اتحادیه‌های کارگری دارند، درخواست ۲۵ کرسی برای نمایندگان کمیته‌های کارخانه کردند (همان تعداد کرسی‌ای که دولت برای اتحادیه‌ها در نظر گرفته بود).

۲۶ سپتامبر

لنین می‌نویسد: «دولت شوروی باید فوراً در سراسر کشور کنترل کارگری بر تولید و توزیع را برقرار کند.» و می‌افزاید: «در صورت فقدان چنین کنترلی... قحطی و فاجعه‌ای با ابعادی بی‌سابقه هفته‌به‌هفته کشور را تهدید خواهد کرد» [34].

برای چندین هفته، کارفرمایان به‌طور فزاینده‌ای به اعتصاب سرمایه (lockout) متوسل می‌شدند تا قدرت کمیته‌ها را در هم بشکنند. میان مارس تا اوت ۱۹۱۷، ۵۸۶ بنگاه که در مجموع بیش از ۱۰۰ هزار کارگر را به‌کار گرفته بودند تعطیل شده بود. [۳۵] بخشی از این تعطیلی‌ها

به علت کمبود سوخت یا مواد خام رخ می‌داد، اما در بسیاری از موارد تلاشی عامدانه از سوی کارفرمایان برای فرار از قدرت‌گیری روزافزون کمپته‌های کارخانه بود. یکی از کارکردهای «کنترل کارگری» دقیقاً پایان‌دادن به این‌گونه اقدامات تلقی می‌شد.

۱ اکتبر

انتشار رسالهٔ لنین با عنوان *آیا بلشویک‌ها می‌توانند قدرت دولتی را حفظ کنند؟* این متن شامل بخش‌هایی است که برای فهم بسیاری رویدادهای بعدی روشن‌گر است:

«وقتی از کنترل کارگری سخن می‌گوییم و این شعار را همواره با دیکتاتوری پرولتاریا پیوند می‌زنیم و آن را در مرتبه‌ای پس از دومی قرار می‌دهیم، بدین‌سان روشن می‌کنیم که چه نوع دولتی مدنظر ماست... اگر سخن از یک دولت پرولتری است (یعنی دیکتاتوری پرولتاریا)، آنگاه کنترل کارگری می‌تواند به حسابرسی‌ای ملی، فراگیر، همه‌جا حاضر، فوق‌العاده دقیق و سخت‌گیرانه [تأکید در متن اصلی] بر تولید و توزیع کالا بدل شود.»

لنین در همان رساله چارچوب یا «دستگاه سوسیالیستی»‌ای را تعریف می‌کند که در آن کارکرد «محاسبه و حسابرسی» (کنترل کارگری) اعمال خواهد شد:

«بدون بانک‌های بزرگ، تحقق سوسیالیسم ناممکن است. بانک‌های بزرگ همان "دستگاه پایدار"ی هستند که ما برای تحقق سوسیالیسم به آن نیاز داریم و آن را از سرمایه‌داری به‌صورت آماده تحویل می‌گیریم. مسئله ما فقط بریدن آن وجوهی است که این دستگاه را به‌شیوهٔ سرمایه‌دارانه زشت‌ساخت کرده و سپس بزرگ‌تر، دموکراتیک‌تر و فراگیرتر ساختن آن... یک بانک دولتی واحدِ عظیم، با شعبه‌هایی در هر ناحیهٔ روستایی و در هر کارخانه — چنین چیزی نُه‌دهم یک دستگاه سوسیالیستی خواهد بود.»

از نظر لنین، چنین دستگاهی امکان «حسابداری سراسری دولتی در باب تولید و توزیع کالا» را فراهم می‌کرد و «به‌منزلهٔ اسکلت یک جامعهٔ سوسیالیستی» بود [36].

هیچ‌کس اهمیت ثبت و حسابداری دقیق را انکار نمی‌کند، اما همسان‌سازی «کنترل کارگری» در یک «دولت کارگری» با صرفِ کارکرد حسابرسی (یعنی نظارت بر اجرای تصمیماتی که دیگران گرفته‌اند) نکته‌ای پس‌روشنگر است. در هیچ‌یک از نوشته‌های لنین، «کنترل کارگری» هرگز مترادف با تصمیم‌گیری بنیادی در باب تولید (مثلاً تعیین مقدار تولید، شیوه تولید، هزینه‌ها، یا تحمیل هزینه‌ها بر کدام طبقه) تلقی نشده است. در نوشته‌های دیگر لنین در این دوره نیز تکرار می‌شود که یکی از کارکردهای کنترل کارگری جلوگیری از خرابکاری اداری و کارشکنی کارمندان عالی‌رتبه است:

«در مورد کارکنان عالی‌رتبه... باید با آنان همان‌گونه رفتار کنیم که با سرمایه‌داران رفتار می‌کنیم — خشن. آنان، همانند سرمایه‌داران، مقاومت خواهند کرد... شاید با کمک کنترل کارگری بتوانیم چنین مقاومتی را ناممکن سازیم[37]».

مفهوم لنینی «کنترل کارگری» (به‌عنوان ابزاری برای جلوگیری از اعتصاب سرمایه) و تأکید مکرر او بر «گشایش دفاتر حساب» (برای جلوگیری از خرابکاری اقتصادی)، هم به وضعیت فوری اشاره داشت و هم به ماه‌هایی که پس از انقلاب فرا می‌رسید. لنین دوره‌ای را تصور می‌کرد که در آن، حتی در یک «دولت کارگری»، بورژوازی هنوز مالکیت صوری و مدیریت مؤثر بخش عمدهٔ دستگاه تولیدی را حفظ خواهد کرد. از نظر او دولت نوین قادر نخواهد بود فوراً ادارهٔ صنایع را به دست گیرد. دوره‌ای انتقالی لازم بود که طی آن سرمایه‌داران به «همکاری» وادار شوند. «کنترل کارگری» ابزار این اجبار بود.

۱۰ اکتبر

چهارمین کنفرانس کمیته‌های کارخانهٔ پتروگراد و حومهٔ آن. موضوع اصلی دستور جلسه، فراخوان به برگزاری نخستین کنفرانس سراسری کمیته‌های کارخانه بود.

۱۳ اکتبر

روزنامه‌نگلوس تروا/ خواستار «کنترل کامل کارگری، دربرگیرنده همه عملیات کارخانه، کنترلی واقعی و نه صوری، نظارت بر مقررات کار، استخدام و اخراج، ساعات و مزدها و تمامی روند تولید» شد.

در این دوره، شوراهای کمیته‌های کارخانه با سرعتی چشمگیر در همه‌جا پدیدار می‌شدند. رشد آن‌ها نتیجه وظایف بسیار رادیکالی بود که طبقه کارگر با آن روبه‌رو بود. شوراهای کمیته‌ها با واقعیت زندگی روزمره بسیار پیوند نزدیکی داشتند تا اتحادیه‌های کارگری و به همین دلیل بیانگر موثرتر آرمان‌های بنیادی توده‌های مردم بودند.

در همین دوره، تبلیغات گسترده‌ای برای ایده‌های آزادی‌خواهانه (لیبرترین) جریان داشت:

«نه یک روزنامه توقیف شد، نه حتی یک اعلامیه، جزوه یا کتاب مصادره شد، نه یک گردهمایی یا میتینگ جمعی ممنوع شد... درست است که دولت در آن دوره بدش نمی‌آمد که هم آنارشیست‌ها و هم بلشویک‌ها را به شدت سرکوب کند. کرنسکی بارها تهدید می‌کرد که آن‌ها را "با آهن گداخته خواهد سوزاند". اما دولت ناتوان بود، چراکه انقلاب در اوج خود بود[38].»

چنان‌که پیش‌تر نیز گفته شد، بلشویک‌ها در این مرحله همچنان از کمیته‌های کارخانه حمایت می‌کردند. آنان این کمیته‌ها را «یک قوچ ضربتی که ضرباتی به سرمایه‌داری وارد می‌کند، دستگاه‌های مبارزه طبقاتی که طبقه کارگر بر زمین خود خلق کرده است»[39] می‌دانستند. همچنین در شعار «کنترل کارگری» وسیله‌ای برای تضعیف نفوذ منشویک‌ها در اتحادیه‌ها می‌دیدند. اما بلشویک‌ها «به دست حرکتی رانده می‌شدند که در بسیاری جهات برایشان ناخوشایند بود، اما چون نیروی محرکه اصلی انقلاب بود، نمی‌توانستند از حمایت آن سرباز زنند».[40] در میانه ۱۹۱۷، حمایت بلشویک‌ها از کمیته‌های کارخانه چنان بود که منشویک‌ها آنان را متهم می‌کردند که «مارکسیسم را رها کرده و به سود آنارشیسم» چرخیده‌اند.

«در واقع لنین و پیروانش همچنان مدافعان سرسخت برداشت مارکسیستی از دولت متمرکز باقی ماندند. اما هدف فوری آنان هنوز برپایی دیکتاتوری متمرکز پرولتاریا نبود، بلکه حداکثر غیرمتمرکزسازی دولت بورژوازی و اقتصاد بورژوازی بود. این شرطی ضروری برای پیروزی انقلاب بود. از این رو در عرصه اقتصادی، کمیته کارخانه — ارگان حاضر در صحنه — بسیار نیرومندتر و مؤثرتر از اتحادیه کارگری به مثابه ابزار دگرگونی عمل می‌کرد. بدین‌سان اتحادیه‌ها به پس‌زمینه رانده شدند[41]...»

این شاید صریح‌ترین بیان درباره چرایی حمایت بلشویک‌ها از «کنترل کارگری» و شکل سازمانی آن، یعنی کمیته‌های کارخانه، در این دوره است. امروزه تنها افراد ناآگاه یا آنانی که مایل به فریب‌خوردن‌اند می‌توانند خود را قانع کنند که «قدرت پرولتاریایی در نقطه تولید» هرگز یکی از اصول بنیادی یا اهداف بلشویسم بوده است.

۱۷ تا ۲۲ اکتبر

نخستین کنفرانس سراسری کمیته‌های کارخانه، که به ابتکار نووی پوت (راه نو) — روزنامه‌ای که «رنگ‌وبویی پررنگ از نوعی آنارکو-سندیکالیسم نوظهور داشت، هرچند هیچ آنارکو-سندیکالیستی در تحریریه آن نبود»[۴۲] — برگزار شد.

بر پایه منابع متأخر بلشویکی، از میان ۱۳۷ نماینده حاضر در کنفرانس، ۸۶ نفر بلشویک، ۲۲ سوسیالیست انقلابی، ۱۱ آنارکو-سندیکالیست، ۸ منشویک، ۶ ماکسیمالیست و ۴ نفر بی‌طرف بودند.[۴۳] بلشویک‌ها در آستانه تصرف قدرت بودند و نگرششان نسبت به کمیته‌های کارخانه از همین زمان شروع به دگرگونی کرد. شُمیت، که بعدها کمیسر کار در دولت لنین شد، وضعیت بسیاری مناطق را چنین توصیف کرد:

«در لحظه‌ای که کمیته‌های کارخانه شکل گرفتند، اتحادیه‌های کارگری در عمل هنوز وجود خارجی نداشتند. کمیته‌های کارخانه این خلأ را پُر کردند[44]».

یکی دیگر از سخنرانان بلشویک چنین اظهار کرد:

«رشد نفوذ کمیته‌های کارخانه، به‌طور طبیعی، به زیان سازمان‌های متمرکز اقتصادی طبقه کارگر، نظیر اتحادیه‌های کارگری، صورت گرفته است. این البته توسعه‌ای کاملاً غیرطبیعی است که در عمل به نتایج بسیار نامطلوب منجر شده است[45]».

نماینده‌ای از بندر اودسا دیدگاهی متفاوت را برجسته کرد. او اعلام کرد:

«کمیسیون‌های کنترل نباید صرفاً کمیسیون‌های بازرسی باشند، بلکه باید سلول‌های آینده باشند، سلول‌هایی که همین اکنون هم در حال آماده‌سازی انتقال تولید به دست کارگران‌اند[46]».

یک سخنران آنارشویست نیز استدلال کرد:

«اتحادیه‌های کارگری می‌خواهند کمیته‌های کارخانه را ببلعند. نارضایتی مردمی از کمیته‌های کارخانه وجود ندارد، اما از اتحادیه‌ها نارضایتی هست. برای کارگر، اتحادیه شکلی از سازمان‌یابی است که از بیرون بر او تحمیل شده. اما کمیته کارخانه به او نزدیک‌تر است.»
او با بازگشت به مضمونی که بارها تکرار شد، تأکید کرد که:
«کمیته‌های کارخانه سلول‌های آینده‌اند... اکنون آنها - نه دولت - باید اداره کنند[47]».

لنین در این مرحله اهمیت عظیم کمیته‌های کارخانه را به‌عنوان ابزاری برای یاری‌رساندن به حزب بلشویک در تسخیر قدرت درک می‌کرد. بنا به گفته اردژونیکیزه، لنین تصریح کرده بود:

«ما باید مرکز ثقل را به کمیته‌های کارخانه منتقل کنیم. کمیته‌های کارخانه باید به ارگان‌های قیام تبدیل شوند. ما باید شعارمان را تغییر دهیم؛ به‌جای آن‌که بگوییم "تمام قدرت به سورها"، باید بگوییم "تمام قدرت به کمیته‌های کارخانه[48]».

در کنفرانس، قطعنامه‌ای تصویب شد که اعلام می‌کرد:
«کنترل کارگری — در حدودی که کنفرانس تعیین می‌کند — تنها تحت
حاکمیت سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر امکان‌پذیر است.»
قطعنامه نسبت به اقدامات «تنها» و «غیرسازمان‌یافته» هشدار
می‌داد و تأکید می‌کرد که «تصرف کارخانه‌ها از سوی کارگران و
بهره‌برداری از آنها برای سود شخصی با اهداف پرولتاریا ناسازگار
است[49]».

۲۵ اکتبر

سقوط دولت موقت کرنسکی. اعلام تشکیل «شورای کمیساران
خلق» (سوونارکوم) در نشست افتتاحیه دومین کنگره سراسری شوراهای.

۲۶ اکتبر

در دومین کنگره سراسری شوراهای، سخنگویان بلشویک اعلام
کردند:

«انقلاب پیروز شده است. تمام قدرت به شوراهای منتقل شده است...
در چند روز آینده قوانین جدیدی درباره مسائل کارگری اعلام خواهد شد.
یکی از مهم‌ترین آنها درباره کنترل کارگری بر تولید و بازگرداندن صنعت
به وضعیت عادی خواهد بود. اعتصاب‌ها و تظاهرات در پتروگراد
زیان‌بارند. از شما می‌خواهیم همه اعتصاب‌ها را، چه اقتصادی و چه
سیاسی، متوقف کنید، کار را از سر بگیرید و آن را کاملاً منظم انجام
دهید... هر کس سر جای خود. بهترین راه حمایت از دولت شوروی در این
روزها ادامه کار خود است[50]».

پانکراتووا بدون کمترین تردید نوشت که «روز نخست قدرت کارگری
با این فراخوان به کار و ساخت نوع تازه‌ای از کارخانه آغاز شد[51]».

انتشار فرمان زمین: زمین‌های اشراف، کلیسا و سلطنت به اختیار
دهقانان منتقل شد.

۳ نوامبر

انتشار «پيش‌نويس فرمان دربارهٔ کنترل کارگري» نوشتهٔ لنين در پراودا/[52].

اين فرمان پيش‌بيني مي‌کرد:

«برقراري کنترل کارگري بر توليد، انبارداري، خريد و فروش همهٔ محصولات و مواد خام در تمامي بنگاه‌هاي صنعتي، تجاري، بانكي، کشاورزي و ديگر بنگاه‌هايي که مجموعاً دست‌کم پنج کارگر و کارمند دارند - يا گردش مالي آنها کمتر از ۱۰ هزار روبل در سال نيست.»

کنترل کارگري بايد «توسط همهٔ کارگران و کارمندان یک بنگاه انجام شود؛ يا اگر بنگاه کوچک باشد مستقيم، و اگر بزرگ باشد از طريق نمايندگاني که فوراً در مجامع عمومي انتخاب مي‌شوند.»

نمايندگان منتخب بايد «به همهٔ دفاتر و اسناد و همهٔ انبارها و ذخاير مواد، ابزارها و محصولات، بدون استثنا، دسترسي داشته باشند.»

اين مقررات - که اغلب نقل مي‌شوند - در واقع تنها آنچه را کارگران در جريان مبارزات ماه‌هاي پيش خود به‌دست آورده و عملاً اجرا کرده بودند فهرست‌وار ثبت و رسمي مي‌کرد. اما پس از اين بندهاي مثبت، سه بند ديگر آمد که پيامدي شوم داشت. شگفت‌آور است که اين بندها چندان شناخته‌شده نيستند، زيرا در عمل به‌سرعت اثر همان بندهاي مثبت را خنثي کردند.

در بند ۵ آمده بود:

«تصميمات نمايندگان منتخب کارگران و کارمندان براي صاحبان

بنگاه‌ها الزام‌آور است، اما مي‌تواند از سوي اتحاديه‌ها و کنگره‌ها لغو شود.»

همين سرنوشت بود که بر سر تصميمات نمايندگان کارگران آمد: اتحاديه‌ها به ابزار اصلي بلشويک‌ها براي درهم‌شکستن قدرت خودمختار کميته‌هاي کارخانه تبديل شدند.

فرمان همچنين تاکيد مي‌کرد (بند ۶) که:

«در همهٔ بنگاه‌هایی که برای دولت اهمیت دارند، تمام نمایندگان منتخب مسئول کنترل کارگری باید در برابر دولت پاسخگو باشند — برای حفظ منظم‌ترین انضباط و برای حفاظت از اموال.»

و در بند ۷، بنگاه‌های «مهم برای دولت» چنین تعریف شدند، تعریفی آشنا برای همهٔ انقلابیون:

«همهٔ بنگاه‌هایی که برای مقاصد دفاعی کار می‌کنند، یا به هر نحوی با تولید کالاهای ضروری برای زندگی توده‌های مردم مرتبط‌اند.»

به بیان دیگر، تقریباً هر بنگاهی می‌توانست از سوی دولت جدید روسیه «دارای اهمیت دولتی» اعلام شود. از آن پس نمایندگان منتخب بنگاه، که قرار بود کنترل کارگری را اعمال کنند، زیر فرمان مقامی بالاتر قرار می‌گرفتند. و چون اتحادیه‌ها (که از پیش بوروکراتیزه شده بودند) می‌توانستند تصمیمات نمایندگان رده‌پایین را «لغو» کنند، در عمل کارگران چه قدرتی در تولید داشتند؟ فرمان کنترل کارگری در عمل ثابت کرد که «ارزشی به اندازهٔ کاغذی که روی آن نوشته شده نیز ندارد» [4*].

۹ نوامبر

فرمان انحلال «شورای» موجود در کمیساریای خلق برای پست و تلگراف [53].

مفهوم کنترل کارگری حتی به خدمات دولتی نیز گسترش یافته بود. یک «شورای کارمندان» ادارهٔ کمیساریای پست و تلگراف را به کنترل خود گرفته بود و شورایی دیگر در دریاداری مستقر شده بود. در ۹ نوامبر، کمیسار خلق مسئول این وزارتخانه (با همین عنوان نادرست) بیانیه‌ای منتشر کرد که در پایان آن آمده بود:

«من اعلام می‌کنم که هیچ‌یک از گروه‌های موسوم به آغازگر یا کمیته‌هایی که برای ادارهٔ بخش پست و تلگراف تشکیل شده‌اند، نمی‌توانند وظایفی را که متعلق به قدرت مرکزی و به من - به عنوان کمیسار خلق - است تصاحب کنند» [54].

۱۴ نوامبر

ننین انتظار داشت «پیش‌نویس اصول‌نامه کنترل کارگری» او با تنها اصلاحاتی جزئی توسط کمیته اجرایی مرکزی سراسری شوراهای (V.Ts.I.K.) و نیز شورای کمیساران خلق (سورنارکوم) تصویب شود. اما در واقع، پیشنهادهای او بحث‌های تندی برانگیخت و از سوی هر دو جناح راست و چپ مورد انتقاد قرار گرفت. لوزوفسکی، اتحادیه‌گرای بلشویک، نوشت:

«از نظر ما به‌نظر می‌رسید که واحدهای پایه‌ای کنترل باید تنها در حدودی عمل کنند که توسط ارگان‌های عالی کنترل به‌طور دقیق تعیین شده است. اما رفقای که طرفدار تمرکززدایی در کنترل کارگری بودند، بر استقلال و خودمختاری این ارگان‌های پایین‌تر اصرار می‌ورزیدند، زیرا بر این باور بودند که توده‌ها خود اصل کنترل را متجسد خواهند ساخت [55]». لوزوفسکی معتقد بود که:

«ارگان‌های پایین‌تر کنترل باید فعالیت‌های خود را در حدودی که توسط دستورالعمل‌های شورای سراسری پیشنهادی کنترل کارگری تعیین می‌شود محدود نگه دارند. باید این موضوع را کاملاً روشن و قاطعانه بیان کنیم تا کارگران واحدهای مختلف به این تصور نیفتند که کارخانه‌ها متعلق به آنان است.»

با وجود اعتراضات شدید از سوی بدنه کارگری - و پس از نزدیک به دو هفته جنجال - «سازشی» به تصویب رسید که در آن اتحادیه‌های کارگری - که اکنون به «قهرمانان غیرمنتظره نظم، انضباط و هدایت متمرکز تولید» بدل شده بودند [۵۶] - آشکارا دست بالا را یافتند. متن جدید در ۱۴ نوامبر توسط کمیته اجرایی مرکزی سراسری شوراهای با ۲۴ رأی موافق در برابر ۱۰ رأی مخالف تصویب شد؛ در ۱۵ نوامبر به تأیید شورای کمیساران خلق رسید و روز بعد منتشر شد. میلیونین، که فرمان اصلاح‌شده را به V.Ts.I.K. ارائه داد، با لحنی همراه با عذرخواهی توضیح داد که «زندگی از ما پیشی گرفت» و ضرورت عاجل ایجاب کرد که «کنترل کارگری که در محل اعمال می‌شود در چارچوب یک دستگاه دولتی منسجم ادغام شود». «قانون‌گذاری درباره کنترل کارگری - که منطقی‌تر آن بود که

در چارچوب یک برنامه اقتصادی قرار گیرد — ناگزیر پیش از قانون‌گذاری درباره خود برنامه انجام گرفت.» [۵۷] این سخنان اعتراف آشکاری بود به فشار عظیم از پایین و نیز دشواری‌هایی که بلشویک‌ها در تلاش برای کانالیزه کردن آن با آن مواجه بودند.

در فرمان اصلاح‌شده، هشت بند اصلی لنین اکنون به چهارده بند افزایش یافته بود. [۵۸] فرمان جدید با این عبارت هوشمندانه آغاز می‌شد که: «در جهت تنظیم برنامه‌مند اقتصاد ملی»، دولت جدید «اقتدار کنترل کارگری را در سراسر اقتصاد به رسمیت می‌شناسد». اما برای این کنترل، سلسله‌مراتبی محکم ضروری بود. کمیته‌های کارخانه «مجاز» بودند به‌عنوان ارگان کنترل هر واحد تولیدی باقی بمانند، اما هر کمیته موظف بود تحت نظارت «شورای منطقه‌ای کنترل کارگری» فعالیت کند؛ شوراهایی که خود تابع «شورای سراسری کنترل کارگری» بودند. [۵۹] ترکیب این ارگان‌های عالی‌تر را حزب تعیین می‌کرد.

اتحادیه‌های کارگری در لایه‌های میانی و بالایی این هرم جدید «کنترل کارگری نهادینه‌شده» حضور گسترده داشتند. برای نمونه، شورای سراسری کنترل کارگری قرار بود از ۲۱ «نماینده» تشکیل شود: پنج نفر از کمیته اجرایی مرکزی سراسری شوراهای، پنج نفر از هیئت اجرایی شورای سراسری اتحادیه‌های کارگری، پنج نفر از انجمن مهندسان و تکنسین‌ها، دو نفر از انجمن آگرونومیست‌ها، دو نفر از شورای اتحادیه‌های پتروگرا، یک نفر از هر فدراسیون سراسری اتحادیه‌ها با کمتر از ۱۰۰ هزار عضو (و دو نفر برای فدراسیون‌های بزرگ‌تر) ... و تنها پنج نفر از شورای سراسری کمیته‌های کارخانه! کمیته‌های کارخانه، که اغلب زیر نفوذ آنارشویست-سندیکالیست‌ها بودند، به‌واقع «به اندازه واقعی خود بازگردانده شده» بودند.

روزهایی که لنین گفته بود: «سرچشمه قدرت، قانونی نیست که پیشاپیش در پارلمان بحث و تصویب شده باشد، بلکه ابتکار مستقیم توده‌ها

از پایین و در محل زندگی و کارشان است - همان 'تصرف' به معنای رایج آن»، [۶۰] دیگر مدت‌ها بود که سپری شده بود.

با این حال، ذکر یک «شورای سراسری کمیته‌های کارخانه» در فرمان نشان می‌داد که در کنار ساختار «رسمی» ارگان‌های «کنترل کارگری»، ساختار دیگری نیز همچنان وجود داشت: هرمی از ارگان‌هایی که نماینده کمیته‌های کارخانه بودند و ماهیتی ناگزیر خصمانه نسبت به ساختار رسمی داشتند. این موضوع همچنین نشان می‌داد که جنبش کمیته‌های کارخانه هنوز در پی ایجاد هماهنگی سراسری بود. این میزان اندک نمایندگی برای کمیته‌های کارخانه نیز امتیازی تاکتیکی از سوی لنین بود و وقایع به‌زودی نشان داد که رهبران دولت روسیه قصد ندارند این تهدید بالقوه نسبت به هژمونی حزب و متحدانش در اتحادیه‌ها را مدت زیادی تحمل کنند. حزب دست به کار شد: «کسانی که بیش از همه درباره کنترل کارگری شعار می‌دادند و ادعا می‌کردند می‌خواهند آن را 'گسترش' دهند، در واقع درگیر تلاشی ماهرانه برای منظم و بی‌خطر کردن آن بودند، از طریق تبدیلش به نهادی عظیم، متمرکز و عمومی» [۶۱].

تبلیغات بلشویکی در سال‌های بعد همواره این ادعا را تکرار می‌کرد که کمیته‌های کارخانه ابزار مناسبی برای سازمان‌دهی تولید در مقیاس ملی نبودند. دویچر، برای نمونه، مدعی است که تقریباً از همان آغاز، «ویژگی‌های آنارشیستی کمیته‌ها خود را نشان داد: هر کمیته کارخانه می‌کوشید درباره همه امور مربوط به کارخانه، تولید، مواد خام، شرایط کار و... حرف آخر را بزند و توجه چندان به نیازهای کلی صنعت نداشت.» [۶۲] اما دویچر در جمله بعد خود اذعان می‌کند که:

«تنها چند هفته پس از دگرگونی [انقلاب اکتبر]، کمیته‌های کارخانه کوشیدند یک سازمان سراسری ویژه خود تشکیل دهند، سازمانی که می‌بایست نوعی دیکتاتوری اقتصادی واقعی آنان را تضمین کند. بلشویک‌ها اکنون از اتحادیه‌های کارگری خواستند خدمت ویژه‌ای به دولت نوپای شوروی انجام دهند و کمیته‌های کارخانه را منضبط کنند. اتحادیه‌ها قاطعانه با تلاش کمیته‌ها برای تشکیل یک سازمان سراسری مخالفت

کردند، مانع برگزاری کنگره سراسری برنامه‌ریزی‌شده کمیته‌های کارخانه شدند و خواهان اطاعت کامل کمیته‌ها گشتند.»

شرط اساسی برای اینکه کمیته‌ها بتوانند وظایف منطقه‌ای و ملی را به‌طور موثر پیش ببرند، فدراسیون‌یابی از پایین و به‌صورت خودگردان در سطح منطقه‌ای و سپس سراسری بود. این نهایت ریاکاری است که بلشویک‌های متأخر کمیته‌های ۱۹۱۷-۱۹۱۸ را به دلیل تمرکز بر مسائل محلی سرزنش کنند، در حالی که خود حزب تمام توانش را صرف جلوگیری از فدراسیون‌یابی خودمختار آنان کرده بود. «شورای مرکزی کمیته‌های کارخانه» ای که به ابتکار بلشویک‌ها ایجاد شده بود، پس از سقوط دولت موقت، همان‌قدر شتاب‌زده برچیده شد که برپا شده بود. «مرکز انقلابی کمیته‌های کارخانه» — بدنه‌ای با الهام آنارشیستی که چند ماهی فعال بود — هرگز نتوانست جایگزین آن شود، به دلیل انبوه موانعی که بر سر راهش گذاشته شد.

در این باره چند نکته نیازمند توضیح است. آشوب ناشی از جنگ و مقاومت طبقه کارفرما (به شکل خرابکاری یا رهاکردن کارخانه‌ها) کاملاً ضروری می‌ساخت که درگیری‌های بیهوده میان کمیته‌ها — مانند رقابت بر سر سوخت یا مواد خام — به حداقل برسد یا حذف شود. آشکار بود که فعالیت کمیته‌ها باید در مقیاسی وسیع هماهنگ شود؛ نیازی که بسیاری از فعالان جنبش کمیته‌های کارخانه به‌خوبی آن را درک کرده بودند. مسئله اصلی نه ضرورت تمایز وظایف ارگان‌های مختلف قدرت کارگری (شوراها، کمیته‌های کارخانه، و...) و نه تعیین حدود وظایف محلی در برابر وظایف منطقه‌ای یا ملی بود؛ این تمایز می‌توانست — و احتمالاً می‌بایست — توسط کنگره پیشنهادی کمیته‌های کارخانه تعیین شود. آنچه اهمیت دارد این است که الگوی سلسله‌مراتبی این تمایز از بیرون و توسط نهادهای غیر از خود تولیدکنندگان تدوین و تحمیل شد.

سخنگوی بلشویک‌ها وضعیت را چنین توصیف کرد: «به‌جای عادی‌سازی سریع تولید و توزیع، به‌جای اقداماتی که می‌توانست به سوی

سازمان‌دهی سوسیالیستی جامعه پیش برود، با عملی مواجه شدیم که یادآور رویاهای آنارشویستی کمون‌های تولیدی خودگردان بود.» [۶۳] پانکراتووا نیز صریح‌تر بیان می‌کند:

«در دوره گذار باید جنبه‌های منفی کنترل کارگری را — که صرفاً روشی برای مبارزه میان سرمایه و کار بود — پذیرفت. اما زمانی که قدرت به دست پرولتاریا [یعنی به دست حزب] افتاد، رویه کمیته‌های کارخانه در رفتار همچون مالک کارخانه‌ها، به امری ضدپرولتری بدل شد [۶۴].»

اما این ظرافت‌ها از درک بسیاری از کارگران خارج بود. آنان تبلیغات بلشویکی درباره کنترل کارگری را به معنای واقعی آن می‌گرفتند. برای آنان، کنترل کارگری نه «مرحله‌ای گذرا» بود و نه «ابزاری تاکتیکی» برای مبارزه با خرابکاری اقتصادی طبقه حاکم. برای آنان، کنترل کارگری بیاترگر ژرف‌ترین خواست‌هایشان بود: این‌که چه کسی رئیس واقعی کارخانه خواهد بود؟ کارگران با غریزه اجتماعی خود درک می‌کردند که هرکس تولید را مدیریت کند، همه عرصه‌های زندگی اجتماعی را مدیریت خواهد کرد. تفاوت ظریف میان «کنترل» و «مدیریت» - تفاوتی که بسیاری از بلشویک‌ها به‌خوبی از آن آگاه بودند [۵*] — از دید توده‌ها پنهان ماند. این سوءفهم پیامدهایی خونین به‌بار آورد.

فرمان نوامبر ۱۹۱۷ درباره کنترل کارگری ظاهراً مهر تأییدی رسمی بود بر روند در حال گسترش طبقه کارگر برای تسلط کامل بر شرایط زندگی خود. روزنامه فلزکاران نوشت: «طبقه کارگر بنا به ماهیت خود... باید جایگاهی مرکزی در تولید و به‌ویژه در سازمان‌دهی آن اشغال کند... تمام تولید در آینده... بازتاب اراده و اندیشه پرولتاریا خواهد بود.» [۶۶] تا پیش از اکتبر کنترل کارگری غالباً صورتی منفعل و نظارتی داشت، اما اکنون کمیته‌های کارگری نقشی فزاینده در مدیریت کلی واحدهای تولیدی برعهده می‌گرفتند. «برای چندین ماه پس از انقلاب، طبقه کارگر روسیه از سطحی از آزادی و احساس قدرت برخوردار بود که احتمالاً در کل تاریخش بی‌نظیر است [۶۷].»

متأسفانه اطلاعات جزئی اندکی دربارهٔ این دوره بسیار مهم در دست است. داده‌های موجود عمدتاً از منابعی (بورژوازی یا بوروکراتیک) به‌دست می‌آید که اصولاً با خود ایدهٔ مدیریت کارگری دشمن‌اند و فقط می‌کوشند «ناکارآمدی» و «غیرعملی‌بودن» آن را اثبات کنند. گزارش جالبی از آنچه در پالایشگاه نفت نوبل رخ داد منتشر شده است [۶۸] که گرایش بنیادی طبقهٔ کارگر به خودمدیریتی و نیز خصومت محافل حزبی با آن را به‌خوبی نشان می‌دهد. بی‌شک نمونه‌های دیگری نیز در آینده آشکار خواهد شد.

۲۸ نوامبر

جلسهٔ شورای سراسری جدید تأسیس‌شدهٔ کنترل کارگری اختلافات پیشین دوباره ظهور کرد. [۶۹] لارین، نمایندهٔ جناح بلشویک در اتحادیه‌ها، اظهار داشت:

«اتحادیه‌های کارگری نمایندهٔ منافع طبقه به‌طور کلی هستند، در حالی که کمیته‌های کارخانه تنها نمایندهٔ منافع خاص‌اند. کمیته‌های کارخانه باید تابع اتحادیه‌های کارگری باشند.»

ژیوتوف، سخنگوی جنبش کمیته‌های کارخانه، اعلام کرد:

«در کمیته‌های کارخانه، دستورالعمل‌هایی را که از پایین می‌آیند تدوین می‌کنیم، تا ببینیم چگونه می‌توان آن‌ها را به صنعت به‌طور کلی اعمال کرد. این دستورالعمل‌ها از کارگاه و از زندگی خود مردم برمی‌خیزند. تنها دستورالعمل‌هایی هستند که می‌توانند معنای واقعی داشته باشند. آن‌ها نشان می‌دهند که کمیته‌های کارخانه از چه توانایی برخوردارند و بنابراین باید در مباحث مربوط به کنترل کارگری به پیش زمینه بیایند.»

کمیته‌های کارخانه بر این باور بودند که:

«کنترل وظیفهٔ کمیته در هر واحد تولیدی است. سپس کمیته‌های هر شهر باید ملاقات کنند... و بعداً هماهنگی در سطح منطقه‌ای را برقرار سازند.»

ایجاد شورای سراسری کنترل کارگری توسط بلشویک‌ها آشکارا تلاشی برای دور زدن جنبش کمیته‌ها بود. این تلاش تا حدی موفقیت‌آمیز

بود. کمیته‌های کارخانه به فعالیت‌های خود ادامه دادند، اما صدای آن‌ها، که با ابزارهای اداری سرکوب شده بود، تنها پژواک ضعیفی در داخل خود شورای سراسری داشت که تحت سلطه نمایندگان حزبی قرار داشت.

در ژانویه ۱۹۱۸، ریزانوف اعلام کرد که این شورا تنها یک‌بار تشکیل جلسه داده و در ماه مه ۱۹۱۸ ادعا شد که این شورا اصلاً هیچ‌گاه به‌طور واقعی تشکیل جلسه نداده است. طبق منبعی دیگر، شورا «تلاش کرد جلسه برگزار کند» اما نتوانست نصاب لازم را جمع‌آوری کند [70].

مطمئن این است که این شورا هرگز واقعاً کارکردی نداشت. دشوار است بگوییم آیا این ناشی از تحریم و کارشکنی سیستماتیک بلشویک‌ها، یا از عدم درک انقلابیون غیر بلشویک نسبت به آنچه واقعاً در جریان بود، یا ضعف واقعی جنبش، که قادر به شکستن قفس بوروکراتیک اعمال‌شده بر خود نبود، بود. احتمالاً هر سه عامل نقش داشتند.

۲۸ نوامبر

فرمان انحلال شورا در وزارت دریانوردی صادر شد [71].

۵ دسامبر

فرمانی صادر شد [۷۲] که شورای عالی اقتصادی (وزنکا (Vesenka – را ایجاد می‌کرد و وظایف «تهیه برنامه‌ای برای سازمان‌دهی زندگی اقتصادی کشور و منابع مالی دولت» به آن واگذار شد. وزنکا می‌بایست «فعالیت‌های تمام نهادهای اقتصادی موجود، چه مرکزی و چه محلی، از جمله شورای سراسری کنترل کارگری» را به سوی هدفی یکنواخت هدایت کند. [۷۳] وزنکا «به شورای کمیساران خلق» متصل می‌شد (که خود کاملاً از اعضای حزب بلشویک تشکیل شده بود).

ترکیب اعضای وزنکا آموزنده بود. این شورا شامل چند عضو از شورای سراسری کنترل کارگری (نوعی امتیاز غیرمستقیم به کمیته‌های کارخانه)، نمایندگی گسترده از تمام کمیساریات‌های جدید و تعدادی کارشناس منصوب‌شده از بالا در مقام مشورتی بود. ساختار وزنکا دوگانه بود: (الف) «مراکز» (Glavki) برای رسیدگی به بخش‌های مختلف صنعت

و (ب) ارگان‌های منطقه‌ای: «شورای اقتصاد ملی محلی» (Sovnarkhozy).

در ابتدا، بلشویک‌های «چپ» اکثریت موقعیت‌های رهبری وزنکا را در اختیار داشتند. اولین رئیس اوسینسکی بود و دفتر حکومتی شامل بوخارین، ساکولنیکوف، میلیوتین، لوموف و اشمیت می‌شد. با وجود رهبری «چپ»، بدنه جدید پیش از آغاز کار شورای سراسری کنترل کارگری، آن را «جذب» کرد. این گام به‌طور آشکار توسط بلشویک‌ها به‌عنوان حرکتی به سوی «دولتی‌شدن» (ogosudarstvenniye) قدرت اقتصادی شناخته شد. تأثیر خالص ایجاد وزنکا، خاموش‌تر کردن صدای کمیته‌های کارخانه بود. همان‌طور که لنین چند هفته بعد بیان کرد: «ما از کنترل کارگری به ایجاد شورای عالی اقتصاد ملی گذشتیم.» [۷۴] عملکرد این شورا آشکارا این بود که «ماشین‌آلات کنترل کارگری را جایگزین، جذب و تحت سلطه خود درآورد» [75].

اکنون می‌توان فرآیندی را مشاهده کرد که ادامه این کتابچه در پی تحلیل آن است. این فرآیند، ظرف چهار سال، جنبش عظیم کمیته‌های کارخانه (جنبشی که به‌صورت ضمنی و صریح در پی تغییر روابط تولید بود) را به تسلط بدون پرسش یک نهاد یکپارچه و بوروکراتیک (حزب) بر تمام جنبه‌های زندگی اقتصادی و سیاسی می‌رساند. از آنجا که این نهاد مبتنی بر تولید نبود، حاکمیت آن تنها محدودیت مستمر قدرت کارگران در فرایند تولید را مجسم می‌کرد. این به‌طور اجتناب‌ناپذیر به استمرار روابط سلسله‌مراتبی در تولید و بنابراین استمرار جامعه طبقاتی می‌انجامید.

مرحله اول این فرآیند، تابع ساختن کمیته‌های کارخانه در برابر شورای سراسری کنترل کارگری بود که در آن اتحادیه‌ها (که خود تحت تأثیر حزب بودند) نمایندگی گسترده داشتند. مرحله دوم — که تقریباً بلافاصله پس از مرحله اول آمد — ادغام همین شورا در وزنکا بود، که حتی سنگین‌تر به نفع اتحادیه‌ها بود، اما همچنین شامل منصوبان مستقیم دولت (یعنی حزب) می‌شد. وزنکا موقتاً اجازه داشت رهبری «چپ» کمونیستی

را حفظ کند، اما اندکی بعد این «چپ‌ها» حذف شدند. سپس کمپینی پیوسته برای محدود کردن قدرت اتحادیه‌ها آغاز شد، قدرتی که، هرچند به‌طور غیرمستقیم و تحریف‌شده، هنوز تحت تأثیر طبقه کارگر بود. مهم بود که این قدرت، به‌ویژه در رابطه با تولید، محدود شود و جای آن را اقتدار منصوبان مستقیم حزب بگیرد. این مدیران و مسئولان، که تقریباً همگی از بالا منصوب شده بودند، به‌تدریج اساس بوروکراسی جدید را شکل دادند.

هر یک از این مراحل با مقاومت مواجه شد، اما هر نبرد باخته شد. دشمن هر بار در قالب «قدرت پرولتری» جدید ظاهر می‌شد. و هر شکست، کارگران را در مدیریت مستقیم تولید، یعنی تغییر بنیادین روابط تولید، دشوارتر می‌کرد. تا زمانی که این روابط تولید تغییر نیافته بود، انقلاب نمی‌توانست واقعاً هدف سوسیالیستی خود را محقق شده تلقی کند، هرچند رهبران آن چنین اعلام می‌کردند. این، درس واقعی انقلاب روسیه است.

می‌توان مسئله را از زاویه‌ای دیگر نیز تصور کرد. ایجاد وزنکا نمایانگر نوعی ادغام نسبی در جایگاه قدرت اقتصادی میان مقامات اتحادیه‌ای، ارکان حزب و «کارشناسان» منصوب از سوی «دولت کارگری» بود. اما این سه دسته اجتماعی نماینده کارگران نبودند؛ بلکه سه دسته اجتماعی بودند که بالفعل وظایف مدیریتی را بر عهده داشتند، یعنی بالفعل بر کارگران در تولید تسلط داشتند. هر یک از این گروه‌ها، به دلایل تاریخی خود، تا حدی از طبقه کارگر فاصله داشتند و ادغام آن‌ها این فاصله را افزایش داد. نتیجه آن شد که از سال ۱۹۱۸ به بعد، دولت جدید (اگرچه رسماً «دولت کارگری» یا «جمهوری شوروی» خوانده می‌شد و گرچه عمده‌تاً در دوران جنگ داخلی توسط توده کارگری حمایت می‌شد) در واقع نهادی نبود که توسط طبقه کارگر مدیریت شود [6*].

اگر بتوان میان خطوط خواند و فریب اصطلاحاتی مانند «دولت کارگری» و «چشم‌انداز سوسیالیستی» را نخورد، روایت پانکراتووا درباره اهداف و اهمیت ایجاد وزنکا بسیار روشن‌گر است. او می‌گوید:

«ما به سازمان‌دهی مؤثرتری نسبت به کمیته‌های کارخانه و ابزار منعطف‌تری نسبت به کنترل کارگری نیاز داشتیم. باید مدیریت کارخانه‌های

جدید را به اصل یک برنامه اقتصادی واحد متصل می‌کردیم و این کار را در چارچوب چشم‌اندازهای سوسیالیستی دولت کارگری جوان انجام می‌دادیم... کمیته‌های کارخانه فاقد تجربه و دانش فنی بودند... وظایف عظیم اقتصادی دوره گذار به سوی سوسیالیسم نیازمند ایجاد یک ارگان واحد برای نرمال‌سازی اقتصاد ملی در سطح کشور بود. پرولتاریا این را درک می‌کرد. اگر این آرزوگری باشد، واقعاً آرزوگری است [MB] با آزاد کردن کمیته‌های کارخانه از مأموریت‌هایی که دیگر با نیازهای اقتصادی جدید همخوانی نداشت، کارگران اقتدار را به ارگان‌های تازه ایجاد شده، یعنی شورای اقتصاد ملی، واگذار کردند.»

او با جمله تأمل‌برانگیزی پایان می‌دهد: «کمیته‌های کارخانه پتروگرا، که در مه ۱۹۱۷ ضرورت کنترل کارگری را اعلام کرده بودند، در ششمین کنفرانس، به‌طور یک‌صدا این ایده را دفن کردند[76].»

رویدادهای بعدی نشان داد که اگرچه این اهداف و چشم‌اندازها مربوط به رهبری حزب بود، اما از سوی بدنه حزب، چه برسد به توده‌ها — که حزب حق سخن گفتن به‌جای آن‌ها را به‌طور یکجانبه برای خود قائل شده بود — به هیچ وجه پذیرفته نشده بود.

اوایل دسامبر

انتشار کتاب «دولت و انقلاب» اثر لنین

این اثر نظری مهم که چند ماه پیش نوشته شده بود، بحث‌چندانی درباره کنترل کارگری ندارد و مطلقاً سوسیالیسم را با «مدیریت تولید توسط کارگران» یکی نمی‌داند. لنین در این کتاب، به صورت نسبتاً انتزاعی، از «تغییر فوری به گونه‌ای که همه عملکردهای کنترل و نظارت را انجام دهند، که همه برای مدتی «دیوان‌سالار» شوند و بنابراین هیچ‌کس نتواند دائماً «دیوان‌سالار» شود» سخن می‌گوید.

این بخشی از سخنرانی‌های لیبرترین بلشویک‌ها در سال ۱۹۱۷ بود. اما لنین، همانند همیشه، کاملاً واقع‌بین بود و توضیح می‌داد که این امر در عمل چه معنایی دارد. توسعه سرمایه‌داری «پیش‌نیازهای اقتصادی» لازم

را ايجاد کرده بود که امکان «فوراً، شبانه‌روزی پس از سرنگونی سرمایه‌داران و ديوان‌سالاران، جایگزینی آن‌ها در کنترل تولید و توزیع و حسابداری کار و محصولات توسط کارگران مسلح و کل جمعیت مسلح» را فراهم می‌ساخت:

«حسابداری و کنترل لازم برای این کار چنان به وسیله سرمایه‌داری ساده شده است که به عملیات فوق‌العاده ساده ثبت، کنترل و صدور رسید تبدیل شده است، عملیاتی که هر کسی که خواندن و نوشتن بداند و چهار قاعده ابتدایی حساب را بشناسد، می‌تواند انجام دهد [77]».

در اینجا هیچ اشاره‌ای به این نشده است که چه کسی تصمیمات را آغاز خواهد کرد که سپس توده‌ها «بررسی» و «ثبت» کنند. کتاب «دولت و انقلاب» شامل عبارت جالبی است: «ما انقلاب سوسیالیستی را با طبیعت انسانی فعلی می‌خواهیم، با طبیعت انسانی که نمی‌تواند بدون اطاعت، کنترل و مدیران زندگی کند [78]».

سال ۱۹۱۷ قطعاً شاهد یک تحول اجتماعی عظیم بود، اما تصور اینکه سوسیالیسم می‌تواند بدون درک و خواست بخش بزرگی از جمعیت تحقق یابد، رویای آرمانی بود. ساختن سوسیالیسم (برخلاف توسعه سرمایه‌داری که می‌توان آن را به نیروهای بازار واگذار کرد) تنها می‌تواند عمل خودآگاه و جمعی اکثریت عظیم باشد.

دسامبر ۱۹۱۷ - انتشار دفترچه عملی کنترل کارگری
شورای مرکزی کمیته‌های کارخانه پتروگراد، دفترچه معروف «راهنمای عملی اجرای کنترل کارگری در صنعت» را منتشر کرد. این اقدام، موجب ناراحتی شدید اعضای حزب شد، چرا که این دفترچه به‌طور گسترده در حومه پتروگراد توزیع شد.

ارزش اصلی این دفترچه آن بود که نشان می‌داد چگونه «کنترل کارگری» می‌تواند سریعاً به «مدیریت کارگری» توسعه یابد. نه از نظر لنین و نه از نظر نویسندگان دفترچه (با وجود عنوان آن) هیچ ابهامی بین «کنترل» و «مدیریت» وجود نداشت. لنین «کنترل کارگری» را تبلیغ می‌کرد و در عمل پس از انقلاب، تلاش‌های مدیریت کارگری توسط کارگران

را «زودهنگام»، «آرامانی»، «آنارشویستی»، «مضر» و «غیرقابل تحمل» محکوم می‌کرد.

دفترچه به کمیته‌های کارخانه چند پیشنهاد عملی ارائه داد: هر کمیته باید چهار کمیسیون کنترل ایجاد کند که «حق دارند حضور تکنسین‌ها و دیگران را به عنوان مشاور دعوت کنند» (این پاسخ به دروغ شایع بود که کمیته‌های کارخانه آماده همکاری با متخصصان نبودند).

وظایف چهار کمیسیون عبارت بودند از:

۱. سازمان‌دهی تولید

۲. بازگشت از تولید جنگی

۳. تأمین مواد خام

۴. تأمین سوخت

در سرتاسر دفترچه تأکید می‌شود که «کنترل کارگری» تنها محدود به بررسی موجودی مواد خام و سوخت نیست، بلکه ارتباط مستقیم با تبدیل این مواد در کارخانه دارد، یعنی با مجموع فرایندهای کاری که به محصول نهایی منجر می‌شود.

کمیسیون تولید باید ایجاد ارتباط بین بخش‌های مختلف کارخانه، نظارت بر وضعیت ماشین‌آلات، ارائه مشاوره و رفع مشکلات چیدمان کارخانه، تعیین نسبت بهره‌برداری در هر بخش، تعیین تعداد بهینه کارگاه‌ها و کارگران، بررسی استهلاک ماشین‌آلات و ساختمان‌ها، تخصیص شغل‌ها و مدیریت روابط مالی کارخانه را بر عهده گیرد.

نویسندگان دفترچه اعلام کردند که قصد دارند کمیته‌های کارخانه را به اتحادیه‌های منطقه‌ای و سپس به یک فدراسیون سراسری روسیه گروه‌بندی کنند. آن‌ها تأکید کردند:

«کنترل کارگری در صنعت، به عنوان بخشی از کنترل کارگری کل زندگی اقتصادی، نباید تنها به صورت اصلاح نهادی محدود دیده شود، بلکه در گسترده‌ترین معنا، به معنای ورود به حوزه‌هایی است که پیش‌تر تحت سلطه دیگران بوده‌اند. کنترل باید به مدیریت تبدیل شود.»

در عمل، اجرای کنترل کارگری شکل‌های مختلفی در بخش‌های مختلف روسیه داشت. این امر تا حدی ناشی از شرایط محلی و عمدتاً از میزان مقاومت بخش‌های مختلف طبقه کارفرما بود. در برخی مناطق، کارفرمایان فوراً از پایین مصادره شدند. در دیگر مناطق، آن‌ها صرفاً تحت نوعی «نظارت» قرار گرفتند. هیچ مدل از پیش تعیین‌شده‌ای وجود نداشت. این تجربیات و بحث‌ها در ابتدا موجب مناقشات شد، اما این زمان هدر نرفته بود و برای همه کسانی که معتقد به پیشرفت به سوی سوسیالیسم از طریق رهایی خودکار کارگران بودند، ضروری بود. متأسفانه این بحث‌ها به زودی پایان یافت.

۱۳ دسامبر ۱۹۱۷ - انتشار دستورالعمل‌های عمومی کنترل کارگری روزنامه «ایزوستیا» دستورالعمل‌های عمومی کنترل کارگری مطابق با فرمان ۱۴ نوامبر را منتشر کرد. این دستورالعمل‌ها به نام «دفترچه مقابل» معروف شدند و تجسم نهایی دیدگاه لنینی محسوب می‌شوند [۷*].

چهار بخش اول مربوط به سازمان‌دهی کنترل کارگری در کارخانه‌ها و انتخاب کمیسیون‌های کنترل بود. پنج بخش بعدی وظایف و حقوق این کمیسیون‌ها را تعیین می‌کرد و مشخص می‌کرد چه وظایفی بر عهده کمیسیون و چه وظایفی متعلق به مالک-مدیر است. بخش پنجم تأکید می‌کند که هر نقشی که کمیسیون‌ها در مدیریت واقعی واحدهای تولیدی داشته باشند، باید محدود به نظارت بر اجرای دستورالعمل‌های صادرشده توسط نهادهای مرکزی دولت باشد که «به‌طور ویژه مسئول تنظیم فعالیت اقتصادی در مقیاس ملی هستند». بخش هفتم بیان می‌دارد:

«حق صدور دستورالعمل‌های مرتبط با مدیریت و عملکرد واحدها در اختیار مالک باقی می‌ماند. کمیسیون‌های کنترل نباید در مدیریت واحدها شرکت کنند و هیچ مسئولیتی در قبال عملکرد آن‌ها ندارند. این مسئولیت نیز همچنان در اختیار مالک است.»

بخش هشتم مشخص می‌کند که کمیسیون‌ها نباید در امور مالی دخالت کنند، چرا که این امور به نهادهای مرکزی دولت تعلق دارد. بخش نهم به صراحت کمیسیون‌ها را از مصادره و مدیریت واحدها منع می‌کند، اما آن‌ها

حق دارند «موضوع تصاحب واحدها را از طریق دولت و با واسطهٔ نهادهای بالاتر کنترل کارگری مطرح کنند». بخش چهاردهم بالاخره آنچه را که برای چند هفته در ذهن رهبران بلشویک بود، روی کاغذ آورد: حتی در سطح محلی، کمیته‌های کارخانه باید با دستگاه اتحادیه‌ها ادغام شوند:

«کمیسیون‌های کنترل در هر کارخانه باید به عنوان ارگان اجرایی «کنترل بخش توزیع» فدراسیون محلی اتحادیه‌ها تشکیل شوند. فعالیت‌های کمیسیون‌های کنترل باید مطابق تصمیمات فدراسیون انجام گیرد.»

اینکه این «دستورالعمل‌های عمومی» ظرف دو هفته پس از ایجاد وزنکا صادر شد، به‌وضوح مسیر سیستماتیک تفکر لنین و همکارانش را نشان می‌دهد. ممکن است این مسیر «صحیح» یا «غلط» باشد (بستگی به تصور فرد از جامعهٔ مطلوب دارد). اما ادعای اینکه در سال ۱۹۱۷ بلشویک‌ها واقعاً طرفدار کنترل کامل، مستقیم و بدون واسطهٔ کارگران بر کارخانه‌ها، معادن، کارگاه‌ها یا سایر واحدهای تولیدی بودند، مضحک است.

۲۰ دسامبر ۱۹۱۷

نشریهٔ رسمی اتحادیه‌های کارگری، «پروفشنالنی و سستنیک» (خبرنامهٔ اتحادیه‌های کارگری)، قطعه‌نامه‌ای با عنوان «قطعه‌نامه دربارهٔ اتحادیه‌های کارگری و احزاب سیاسی» منتشر کرد:

«بدون اینکه اتحادیه‌ها به ارگان‌های مستقل مبارزهٔ سیاسی، به احزاب سیاسی مستقل یا وابسته به آن‌ها تبدیل شوند، نمی‌توانند نسبت به مسائل مطرح‌شده توسط مبارزهٔ سیاسی پرولتاریا بی‌تفاوت بمانند».

پس از این کلیات بدیهی، قطعه‌نامه وارد جزئیات عملی شد:

«با پیوند سرنوشت خود سازمانی با یک حزب سیاسی، اتحادیه‌ها به عنوان سازمان‌های مبارز طبقهٔ پرولتاریا باید از شعارها و تاکتیک‌های آن حزب پرولتری حمایت کنند، حزبی که در آن لحظه به حل وظایف تاریخی نزدیک‌تر از دیگران است... و غیره...»

در همان شماره نشریه، مقاله‌ای از بلشویک «لوزوفسکی» منتشر شد که به سیاست بلشویک‌ها در سرکوب خشونت‌آمیز اعتصابات کارگری علیه حکومت جدید اعتراض می‌کرد:

«وظایف اتحادیه‌ها و قدرت شوروی، جداسازی عناصر بورژوا که اعتصاب و خرابکاری می‌کنند است، اما این جداسازی نباید صرفاً به وسیله اقدامات مکانیکی، بازداشت‌ها، اعزام به جبهه یا محرومیت از کارت‌های نان انجام شود»:

«سانسور مقدماتی، نابودی روزنامه‌ها، از بین بردن آزادی تبلیغ برای احزاب سوسیالیست و دموکرات برای ما کاملاً غیرقابل قبول است. بستن روزنامه‌ها، اعمال خشونت علیه اعتصابی‌ها و غیره زخم‌های باز را تحریک می‌کند. اخیراً در حافظه توده‌های کارگر روسیه چنین اقدامات "عملی" زیادی رخ داده است و این می‌تواند به وضعیتی مرگبار برای قدرت شوروی منجر شود.»

اینکه یک عضو برجسته حزب مجبور باشد به این شکل سخن بگوید، گویای میزان گستردگی چنین روش‌هایی است. این روش‌ها به‌طور فزاینده‌ای توسط حزب برای حل اختلافات خود، نه تنها با مخالفان بورژوایی بلکه با مخالفان پرگوتر در درون جنبش کارگری، مورد استفاده قرار می‌گرفت. محروم کردن افراد از کارت‌های نان، آن‌ها را از حق قانونی دریافت سهمیه محروم می‌کرد، یعنی از حق خوردن. افراد محروم مجبور بودند غذا را در بازار سیاه یا به طرق غیرقانونی تأمین کنند و «جرایم علیه دولت» آن‌ها سپس به عنوان وسیله قانونی برای «بی‌اثر کردن» شان مورد استفاده قرار می‌گرفت.

در چنین فضایی که حول حزب، اتحادیه‌ها و توده‌های غیرحزبی (که با اغماض «عناصر بورژوا» نامیده می‌شدند) شکل گرفته بود، بود که مناظره بزرگ ژانویه ۱۹۱۸ رخ داد.

۲۳ دسامبر ۱۹۱۷ - فرمان ایجاد شبکه شورای‌های منطقه‌ای اقتصاد ملی (Sovnarkhozy) تحت نظارت وزنکا

«هر Sovnarkhoz منطقه‌ای باید نسخه‌ای مینیاتوری از وزنکا در مرکز باشد. این شورا باید به چهارده بخش برای شاخه‌های مختلف تولید تقسیم شود و شامل نمایندگانی از مؤسسات و سازمان‌های محلی باشد...»

هر Sovnarkhoz می‌توانست «واحد‌های کوچک‌تر شامل ارگان‌های مربوط به کنترل کارگری را در صورتی که چنین ارگانی ایجاد شده باشد، تشکیل دهد». «آنچه ایجاد شده بود، یک دپارتمان اقتصادی مرکزی با دفاتر محلی بود» [80].

يادآوريها:

[1*] در ۱۴ فوریه ۱۹۱۸، روسيه تقويم قديمی ژولینی را رها کرد و تقويم گريگوری مورد استفاده در اروپای غربی را پذيرفت. يکم فوریه به چهاردهم فوریه تبديل شد. تا اين نقطه تاريخهای قديمی رعايت شده و پس از آن تاريخهای جديد به کار رفت.

[2*] آنا ميخايلوونا پانکراتوا در سال ۱۹۱۹ به عنوان دانشجوي دانشگاه اودسا به حزب بلشويک پيوست. او تعدادی کتاب درباره تاريخ جنبش کارگری روسيه نوشت و بعدها استاد دانشگاه مسکو و آکادمی علوم اجتماعي شد. در سال ۱۹۵۲ به کميته مرکزی حزب انتخاب شد و سال بعد سردبير نشریه حزب، «سوالات تاريخ» (Voprosii Istorii) گرديد. او در سال ۱۹۵۷ درگذشت.

اين جزوه پيش از دوران تحريف سيستماتيک تاريخی منتشر شده و مطالب جالبی درباره کميتههای کارخانهای دارد. با اين حال، ديدگاه و محدوده او به دليل تأييد دو فرض اساسی بلشويکها محدود بود: (a) «نقش کميتههای کارخانهای يا با افول موج انقلابی پايان می يابد يا با پيروزی انقلاب» و

(b) «خواستها و آرزوهای ناشی از اعماق طبقه کارگر از طريق حزب شکل می گيرند، به آنها محتوای ايدئولوژيک و سيمان سازمانی داده می شود... مبارزه برای کنترل کارگری تحت رهبری حزب انجام شد، که به [اشتباه] پرولتاريا اجازه داده بود قدرت سياسی و اقتصادی را در دست گيرد».

[3*] ما در اینجا «سرزنش» نمی کنيم که اتحاديهها تحت تأثير احزاب سياسی بودند. همچنين طرفدار هيچ چیزی ساده انگارانه مانند «جداسازی سياسست از اتحاديهها» نيستيم. ما صرفاً وضعيت واقعی در روسيه در ۱۹۱۷ را توصيف می کنيم تا اهميت آن را در تحولات بعدی انقلاب روسيه بسنجيم.

[4*] غیرصادقانه است اگر کسانی که بهتر می‌دانند رجوع کنید به مقاله T. Cliff در Labour Worker نوامبر ۱۹۶۷ (این فرمان‌ها درباره کنترل کارگری را چیزی معرفی کنند که هیچ‌گاه نبوده و هیچ‌گاه هدف نبوده است).

[5*] برخلاف بسیاری از آنارشویست‌های امروزی، بیشتر آنارشویست‌های آن زمان نیز تفاوت را به خوبی می‌دانستند. ولین (Voline) می‌گوید: «آنارشویست‌ها شعار مبهم و غیرشفاف «کنترل تولید» را رد کردند. آن‌ها طرفدار تصاحب تدریجی اما فوری صنایع خصوصی توسط سازمان‌های تولید جمعی بودند».

[6*] مسأله این نیست که مانند برخی آنارشویست‌ها «جنبش توده‌ها» را مقابل «دیکتاتوری دولت» قرار دهیم، بلکه باید شکل خاص روابط قدرت جدیدی را درک کنیم که در آن نقطه تاریخی پدید آمد.

[7*] هر دو جزوه اصلی و جزوه مقابل (Manual) و Counter-Manual باید به انگلیسی ترجمه شوند. می‌توان ایده‌ای از محتوای آن‌ها از طریق Limon به دست آورد، اگرچه مقاله گاهی به دفاع پیچیده لنینیستی می‌گراید.

پانویس‌ها:

[1] Fabzavkomy: *fabrichno-zavodnye komitety* کوتاه‌شده: (کمیته‌های کارخانه‌ای).

[2] A. M. Pankratova, *Fabzavkomy Rossii v borbe za sotsialisticheskuyu fabriku* (کمیته‌های کارخانه‌ای روسیه در مبارزه برای کارخانه سوسیالیستی) (مسکو، ۱۹۲۳)، ص. ۹. بخشی از شماره ۳۴ (دسامبر *Autogestion* این سند مهم در مجله فرانسوی ۱۹۶۷) منتشر شده است. شماره صفحات مربوط به نسخه فرانسوی است.

[3] همان، صص. ۱۲-۱۳.

[4] همان، ص. ۱۲.

[5] V. I. Lenin, «Tasks of the Proletariat in Our Revolution», *Selected Works*, VI, ص. ۶۲.

[6] V. I. Lenin, «Political Parties and Tasks of the Proletariat», همان، صص. ۸۵-۸۶.

[7] V. I. Lenin, «Materials on Revision of Party Programme», همان، صص. ۱۱۶-۱۱۷.

[8] V. I. Lenin, «Ruin is Threatening», همان، ص. ۱۴۲.

[9] I. Kreizel, *Iz istorii profdvizheniya g. Kharkova v 1917 godu* (تاریخ جنبش اتحادیه‌های کارگری در خارکوف در ۱۹۱۷) (خارکوف، ۱۹۲۱). ارجاع به پانکراتوا، همان، ص. ۱۵.

[10] پانکراتوا، همان، ص. ۱۹.

[11] همان، ص. ۱۹.

[12] *Pervaya rabochaya konferentsiya fabrichno-zavodskikh komitetov* (اولین کنفرانس کارگران کمیته‌های کارخانه‌ای) (پترگراد، ۱۹۱۷)

[13] V. I. Lenin, *Sochineniya*, XX, ۴۵۹. ص.

[14] S. O. Zagorsky, *State Control of Industry in Russia during the War* ۱۷۵-۱۷۴. صص. (نیو هون، ۱۹۲۸)، صص. ۱۷۵-۱۷۴.

[15] Daniels^{۸۳}، همان، ۱۹۶۰، ص. ۸۳.

[16] *Tretya vserossiiskaya konferentsiya professionalnykh soyuzov: Rezolyutsii prinyatiya na zasedaniakh konferentsii 20-28 lyunya / 3-11 lyulya 1917 g* (سومین کنفرانس سراسری اتحادیه‌های کارگری: قطعنامه‌های تصویب‌شده در جلسات ۲۰-۲۸ ژوئن / ۳-۱۱ ژوئیه ۱۹۱۷) (پترگراد، بدون سال)، ص. ۱۸.

[17] همان، بند ۶.

[18] همان، ص. ۳۲۳.

[19] I. Deutscher, *Soviet Trade Unions* (لندن: Royal Institute of International Affairs, ۱۹۵۰) ۲-۱. صص. ،

[20] Deutscher^{۱۳}، همان، ص. ۱۳.

[21] آمار اعتصابات سیاسی در A. M. و V. L. Meller (Pankratova، *Rabocheye dvizheniye v 1917 godu*) (جنبش کارگری در ۱۹۱۷)، صص. ۱۶، ۲۰. همچنین M. C. Fleer، *Rabocheye dvizheniye v godu voyny* (جنبش کارگری در سال‌های جنگ) (مسکو، ۱۹۲۵)، صص. ۴-۷.

[22] *Shestoi s'yezd RSDRP(b): Protokoly* (ششمین کنگره) (۱۹۳۴، IMEL^{۱۹۳۴}؛ [۱۹۱۷] پروتکل‌ها: RSDWP(b))، ص. ۱۳۴.

- [23] *Oktyabrskaya revoliutsiya i fabzavkomy: materialy po istorii fabrichno-zavidskikh komitetov* (انقلاب اکتبر و کمیته‌های کارخانه‌ای: مطالبی برای تاریخ کمیته‌های کارخانه‌ای) (مسکو، جلد ۳، ۱۹۲۷-۱۹۲۹)، جلد ۱، صص. ۲۲۹، ۲۵۹. این مجموعه‌ها (که از این پس به آن‌ها *Okt. Rev. i Fabzavkomy* گفته می‌شود) مفیدترین منابع درباره کمیته‌های کارخانه‌ای هستند.
- [24] همان، ص. ۱۹۰.
- [25] همان، ص. ۱۷۱.
- [26] در *Okt Rev. i Fabzavkomy* به تفصیل شرح داده شده‌اند.
- [27] پانکراتو، همان، ص. ۲۵.
- [28] همان، ص. ۲۵.
- [29] همان، ص. ۲۹. بنابراین ادعای «آگاهی صرف اتحادیه‌ای» کارگران رد می‌شود.
- [30] همان، ص. ۳۶.
- [31] *Novy Put*. (راه جدید)، ۱۵ اکتبر ۱۹۱۷، شماره ۱-۲ *Novy Put*. ارگان شورای مرکزی کمیته‌های کارخانه‌ای بود *Put*.
- [32] F. I. Kaplan, *Bolshevik Ideology* (لندن: Peter Owen, ۱۹۶۹)، ص. ۸۳.
- [33] *Okt. Rev. i Fabzavkomy*، جلد ۱۲۳، ص. .
- [34] V. I. Lenin, «The Aims of the Revolution», *Selected Works*, VI ۲۴۶-۲۴۵. صص. .
- [35] V. P. Milyutin, *Istoriya ekonomicheskogo razvitiya SSSR, 1917-1927* (تاریخ توسعه اقتصادی شوروی، ۱۹۱۷-۱۹۲۷) (مسکو و لنینگراد، ۱۹۲۷)، ص. ۴۵.
- [36] تأکید لنین در سرتاسر متن.
- [37] Lenin, *Selected Works*, VI ۲۶۷-۲۶۵. صص. .

[38] C. P. Maximov, *Syndicalists in the Russian Revolution* (۶، شماره ۱۱ Direct Action لندن: بروشور) ص. ۱.

[39] پانکراتوا، همان، ص. ۵.

[40] E. H. Carr, *The Bolshevik Revolution* (ویرایش ۱۸۰ پنگوئن)، جلد ۱.

[41] Deutscher, *Soviet Trade Unions*، صص. ۱۵-۱۶.

[42] Maximov، همان، صص. ۱۱-۱۲.

[43] Okt. Rev. i Fabzavkomy، جلد ۱۱۴ ص. ۱.

[44] همان، جلد ۱۱، ص. ۱۸۸.

[45] همان، جلد ۱۱، ص. ۱۹۰.

[46] همان، جلد ۱۱، ص. ۱۸۰.

[47] همان، جلد ۱۱، ص. ۱۹۱.

[48] G. K. Ordzhonikidze, *Izbrannye statii i rechi 1911-1937* (مقالات و سخنرانی‌های منتخب ۱۹۱۱-۱۹۳۷) (مسکو، ۱۹۳۹)، صص. ۱۲۴.

[49] پانکراتوا، همان، صص. ۴۸-۴۹.

[50] همان، ص. ۵۰.

[51] همان، ص. ۵۱.

[52] V. I. Lenin, *Selected Works*، جلد VI-۴۱۰ صص. ۴۱۱.

[53] *Sobraniye Uzakonenii 1917-18* (مجموعه قوانین ۱۹۱۷-۱۹۱۸)، شماره ۳، ماده ۳۰.

[54] Carr، همان، جلد ۱۱، ص. ۷۷، پانویس ۱۱.

[55] A. Lozovsky, *Rabochii Kontrol* (کنترل کارگری) (پترگرا: انتشارات سوسیالیستی، ۱۹۱۸)، ص. ۱۰.

، ص. ۱۱۷۳ ، همان، جلد [56] Carr

[57] *Protokoly zasedanii VTsIK 2 sozyva* (صورتجلسات)

نشست‌های کمیته مرکزی اجرایی دوم) (۱۹۱۸)، ص. ۶۰.

[58] رجوع کنید به پیوست‌های لنین، *Sochineniya*، جلد XXII.

همچنین D. L. Limon ، «*Lenine et le contrôle ouvrier*»، *Autogestion*، دسامبر ۱۹۶۷.

[59] *Sbornik dekretov i postanovlenii po narodnomu khozyaistvu (25 oktyabrya 1917 g - 25 oktyabrya 1918 g)* (مجموعه فرمان‌ها و مصوبات در زمینه اقتصاد ملی) (مسکو، ۱۹۱۸)، صص. ۱۷۱-۱۷۲.

، صص. ۲۷-۷۱۲۸ جلد *Lenin, Selected Works*، [60]

، ص. ۱۱۷۵ ، همان، جلد [61] Carr

[62] Deutscher, *Soviet Trade Unions*، ص. ۱۷، همان.

[63] I. I. Stepanov-Skvortsov, *Ot rabochemo kontrolya k rabochemu upravleniyu* (از کنترل کارگری تا مدیریت کارگری) (مسکو، ۱۹۱۸).

[64] پانکراتوا، همان، ص. ۵۴.

[65] همان، ص. ۵۴.

[66] N. Filippov, *Ob organizatsii proizvodstva* (درباره (خبرنامه فلزکار)، ژانویه *Vestnik metallista*، (سازماندهی تولید ۱۹۱۸، صص. ۴۰، ۴۳.

[67] P. Avrich, *The Russian Anarchists* (پرینستون: Princeton University Press ۱۹۶۷)، ص. ۱۶۲، ۱۹۶۷.

، همان، صص. ۱۳۹-۱۴۵. بخش «تجربیات [68] Voline شخصی» ولین ارزش خواندن دارد.

[69] رجوع کنید به Limon ، همان، ص. ۷۴.

، ص. ۷۵، پانویس ۱۱۳، همان، جلد [70] Carr

، شماره ۴، ماده *Sobraniye Uzakonenii 1917-1918* [71]

۵۸.

[72] همان، شماره ۵، ماده ۸۳.

[73] *Natsionalizatsiya promyshlennosti v SSSR: sbornik dokumentov i materialov, 1917-1920 gg* (ملی کردن صنعت در شوروی: اسناد و منابع جمع‌آوری‌شده) (مسکو، ۱۹۵۴)، ص. ۴۹۹.

، ص. XXII ۱۵ جلد، *Lenin, Sochineniya* [74]

، ص. ۱۱۸۰، همان، جلد [75] Carr

پانکراتوا، همان، ص. ۵۹ [76]

، صص. ۹۲-۷۱۹۳ جلد، *Lenin, Selected Works* [77]

همان، ص. ۴۷ [78]

سخنرانی ۴ نوامبر ۱۹۱۷ در شورای کارگران و سربازان [79]

پترگراد.

، صص. ۸۲-۱۱۸۳، همان، جلد [80] Carr

۶ ژانویه

انحلال مجلس مؤسسان.

یگانی که مجلس مؤسسان را منحل کرد، تحت فرماندهی یک ملوان کرونشتادت متعلق به جریان آنارشویست، به نام ژلزنیاکوف (Zheleznyakov)، فرمانده وقت گارد کاخ تاوریدا، قرار داشت. او رئیس مجلس، ویکتور چرنوف (Victor Chernov)، را با اعلامی صریح برکنار کرد: «گارد خسته است» [1].

۷-۱۴ ژانویه

برگزاری نخستین کنگره سراسری اتحادیه‌های کارگری در پتروگراد.

دو موضوع اصلی بر مباحث کنگره سیطره یافت:

۱. مناسبات میان کمیته‌های کارخانه و اتحادیه‌های کارگری چه باید باشد؟
۲. روابط میان اتحادیه‌های کارگری و دولت جدید روسیه چگونه باید تعریف شود؟

در این مرحله، محدودی از نمایندگان به پیوند تنگاتنگ این دو پرسش پی برده بودند. شمار کمتری دریافته‌اند که اگر حل این دو مسئله به‌طور هم‌زمان، یکی به سود اتحادیه‌ها و دیگری به سود «دولت کارگری» جدید صورت گیرد، نتیجه ناگزیر آن بی‌خاصیت شدن کمیته‌های کارخانه و در حقیقت تضعیف برگشت‌ناپذیر ماهیت کارگری رژیم خواهد بود.

مشاجرات این کنگره بازتاب مسائلی با اهمیت عمیق بود و باید با تفصیل مورد اشاره قرار گیرد. آینده طبقه کارگر روسیه برای دهه‌های متمادی در ترازوی این مناقشات قرار داشت.

به گفته لوزوفسکی (Lozovsky)، اتحادیه‌گر بلشویک:

«کمیته‌های کارخانه چنان صاحب‌اختیار و مسلط شده بودند که سه ماه پس

از انقلاب، تا اندازه زیادی از نهادهای عمومی کنترل‌کننده مستقل بودند[2]».

مایسکی (Maisky)، که هنوز منشویک بود، اظهار داشت که بر اساس تجربه او «نه فقط بخشی از پرولتاریا بلکه اکثریت پرولتاریا، به‌ویژه در پتروگراد، به کنترل کارگری همچون ظهور پادشاهی (تزارستوو) سوسیالیسم می‌نگریستند». او تأسف می‌خورد که در میان کارگران، «خود مفهوم سوسیالیسم در ایده کنترل کارگری تجسم یافته است»[3].

نماینده‌ای دیگر از منشویک‌ها اظهار تأسف کرد که «موجی آنارشستی به شکل کمیته‌های کارخانه و کنترل کارگری، جنبش کارگری ما در روسیه را درمی‌نوردد»[4].

دی. ب. ریزانوف[*1]، که به‌تازگی به بلشویسم پیوسته بود، در این نکته با منشویک‌ها هم‌نظر بود و از کمیته‌های کارخانه خواست «با تبدیل شدن به بخشی جدایی‌ناپذیر از ساختار اتحادیه‌ها، عملاً خود را منحل کنند»[5].

اندک نمایندگان آنارکو-سندیکالیست حاضر در کنگره «برای حفظ خودمختاری کمیته‌ها نبردی سخت را پیش بردند... ماکسیموف[*2] ادعا کرد که او و یاران آنارکو-سندیکالیستش «مارکسیست‌هایی بهتر» از منشویک‌ها یا بلشویک‌ها هستند — اظهاری که در سالن غوغایی برپا کرد». [6] اشاره او بی‌شک به گفته معروف مارکس بود که رهایی طبقه کارگر تنها به‌دست خود کارگران باید تحقق یابد[*3].

ماکسیموف تأکید کرد که «کمیته‌های کارخانه، سازمان‌هایی هستند که زندگی خود انقلاب مستقیماً پدید آورده است؛ از این‌رو این سازمان‌ها نزدیک‌ترین نهادها به طبقه کارگرند، بسیار نزدیک‌تر از اتحادیه‌ها»[7]. کارکرد کمیته‌ها دیگر محافظت و بهبود شرایط کار نبود. آنان باید به موقعیتی مسلط در صنعت و اقتصاد دست می‌یافتند: «به‌مثابه زاده انقلاب، کمیته‌ها تولیدی نوین بر بنیانی نو ایجاد خواهند کرد»[8].

اتحادیه‌ها، «که مطابق با مناسبات اقتصادی قدیم و دوران تزار شکل گرفته بودند، عمرشان به سر آمده بود و نمی‌توانستند چنین وظیفه‌ای را بر عهده گیرند» [9].

ماکسیموف پیش‌بینی می‌کرد که «میان قدرت دولتی متمرکز و سازمان‌هایی که انحصاراً از کارگران تشکیل شده و در محل‌ها وجود دارند، تضادی عظیم سر برخواهد آورد» [10]:

«هدف پرولتاریا هماهنگ کردن همه فعالیت‌ها و همه منافع محلی است؛ ایجاد مرکزی — اما نه مرکزی برای فرمان و دستور — بلکه مرکزی برای تنظیم و هدایت؛ و تنها از رهگذر چنین مرکزی است که می‌توان زندگی صنعتی کشور را سازمان داد» [11].

یک کارگر رده‌پایین، پلُوسوف، نماینده کمیته‌های کارخانه، حمله‌ای تند به رهبران حزب کرد. آنان پیوسته کمیته‌ها را متهم می‌کردند که «بر پایه قواعد و مقررات عمل نمی‌کنند»، اما خودشان هیچ طرح منسجم و کارآمدی ارائه نمی‌دادند و تنها دم از حرف می‌زدند:

«تمام این‌ها کار محلی را منجمد خواهد کرد. آیا باید در محل دست روی دست بگذاریم و کاری نکنیم؟ فقط آنانی که هیچ نمی‌کنند، خطایی نیز مرتکب نمی‌شوند.»

راه‌حل فروپاشی اقتصادی روسیه، کنترل واقعی کارگری بود: «تنها راه باقیمانده برای کارگران این است که کارخانه‌ها را به‌دست خود گیرند و آن‌ها را اداره کنند» [12].

هیجان‌کنگره زمانی به اوج رسید که بیل شاتوف [۴*] اتحادیه‌ها را «لاشه‌هایی زنده» خواند و از طبقه کارگر خواست «در محل‌ها سازمان یابند و روسیه‌ای آزاد و نو بسازند، بدون خدا، بدون تزار، و بدون رئیس در اتحادیه کارگری». ریزانوف به این توهین اعتراض کرد، اما ماکسیموف به دفاع از همراهش برخاست و اعتراض ریزانوف را سخنان یک «روشنفکر دست‌سفید» دانست که «هرگز کار نکرده، هرگز عرق نریخته، و هرگز زندگی را لمس نکرده است». نماینده دیگری از آتارکوسندیکالیست‌ها، به‌نام لاپتِف، یادآور شد که انقلاب را «تنها

روشنفکران نساخته‌اند، بلکه توده‌ها؛ بنابراین باید «به صدای توده‌های کارگر، صدای از پایین» گوش داد [13].

قطعه‌نامهٔ آنارکو-سندیکالیست‌ها که خواستار «کنترل واقعی کارگری، نه کنترل کارگری دولتی» بود و تأکید می‌کرد «سازمان‌دهی تولید، حمل‌ونقل و توزیع فوراً باید به‌دست خود زحمتکشان سپرده شود، نه به دست دولت یا دستگاهی بوروکراتیک متشکل از هرگونه دشمن طبقاتی»، رد شد. (پایگاه اصلی آنارکو-سندیکالیست‌ها در میان معدن‌کاران ناحیهٔ دی‌آلتسو در حوزهٔ دونباس، کارگران بندر و کارگران سیمان ایکاترینودار و نووروسیسک، و کارگران راه‌آهن مسکو بود. آنان در کنگره ۲۵ نماینده داشتند، به نسبت هر ۳۰۰۰-۳۵۰۰ عضو یک نماینده.) [14]

دولت جدید به هیچ‌یک از این سخنان دربارهٔ گسترش قدرت کمیته‌ها اعتنایی نداشت. دولت در اتحادیه‌ها نیرویی «باثبات‌تر» و «کمتر آنارشیزستی» تشخیص می‌داد — یعنی نیرویی مطیع‌تر و قابل‌کنترل‌تر از بالا — که می‌توانست به‌طور موقت وظایف اداری در صنعت را به آن‌ها واگذار کند. بلشویک‌ها بنابراین اتحادیه‌ها را فراخواندند که «به‌مثابه سازمان‌های طبقاتی پرولتاریا که بر اصل صنعتی شکل گرفته‌اند، وظیفهٔ اصلی سازمان‌دهی تولید و احیای نیروهای تضعیف‌شدهٔ تولیدی کشور را بر عهده گیرند» [15].

(در مرحله‌ای بعد، بلشویک‌ها برای سلب همین وظایف از اتحادیه‌ها و سپردن کامل آن به منصوبان حزبی مبارزهٔ شدیدی خواهند کرد؛ مطالبه‌های ژانویهٔ ۱۹۱۸ بارها در سه سال بعدی علیه رهبران حزب به‌کار گرفته شد. این موضوع را در بخش‌های بعدی بررسی خواهیم کرد). کنگره، با اکثریت قاطع بلشویکی، رأی داد که کمیته‌های کارخانه به ارگان‌های اتحادیه‌ای تبدیل شوند [16].

نمایندگان منشویک و سوسیال‌روشنفکر نیز همراه با بلشویک‌ها به قطعه‌نامه‌ای رأی دادند که اعلام می‌کرد «تمرکز کنترل کارگری وظیفهٔ اتحادیه‌های کارگری است» [17].

«کنترل کارگری» چنین تعريف شد:

«ابزاری که به وسیله آن باید طرح اقتصادی عام در سطح محلی به اجرا درآید» [18].

این مفهوم «دلالیت بر ایده روشن استانداردسازی در حوزه تولید» داشت [19].

اگر کارگران معنای بیشتری از آن برداشت می کردند، «اشتباه از آنان بود»:

«این که کارگران، کنترل کارگری را بد می فهمند، دلیلی برای کنار گذاشتن آن نیست» [20].

مقصود حزب از کنترل کارگری با جزئیات تشریح شد. از جمله:

«این امر در صلاحیت ارگان های پایین کنترل کارگری نیست که وظایف کنترل مالی به آنان سپرده شود... این وظایف باید در دست عالی ترین نهادهای کنترل، در دستگاه مدیریت عمومی، در شورای عالی اقتصاد ملی قرار گیرد. در حوزه مالی، همه چیز باید به ارگان های بالاتر کنترل کارگری محول شود» [21].

برای آن که کنترل کارگری بیشترین سود را به پرولتاریا برساند، «کاملاً ضروری» بود که از تجزیه آن جلوگیری شود:

«کارگران یک واحد منفرد نباید حق داشته باشند تصمیم نهایی درباره پرسش هایی بگیرند که به حیات آن واحد مربوط است» [22].

نیاز به «بازآموزی» گسترده ای وجود داشت و قرار بود این وظیفه بر عهده «کمسیون های کنترل اقتصادی» در اتحادیه ها قرار گیرد. این کمسیون ها باید در میان کارگران، برداشت بلشویکی از کنترل کارگری را جا بیندازند:

«اتحادیه ها باید هر فرمان کمیته های کارخانه در حوزه کنترل را بررسی کنند و از طریق نمایندگان خود در کارخانه ها و کارگاه ها توضیح دهند که کنترل تولید به معنای انتقال واحد تولیدی به دست کارگران همان واحد نیست؛ و این امر معادل اجتماعی سازی تولید و مبادله نیست» [23].

پس از «بلعیده شدن» کمیته‌ها، اتحادیه‌ها باید نقش واسطه را بازی می‌کردند تا کنترل کارگری به‌تدریج به کنترل دولتی بدل شود. این مباحثات انتزاعی نبودند. آنچه در زیرساخت این مناقشه نهفته بود، خود مفهوم سوسیالیسم بود: قدرت مستقیم کارگران یا قدرت حزب که از جانب طبقه کارگر عمل می‌کند؟

«اگر کارگران موفق می‌شدند مالکیت کارخانه‌هایی را که تصرف کرده بودند حفظ کنند، اگر آن‌ها را برای خود اداره می‌کردند، اگر انقلاب را پایان‌یافته می‌پنداشتند، اگر می‌گفتند سوسیالیسم برقرار شده است — در آن صورت دیگر نیازی به رهبری انقلابی بلشویک‌ها نمی‌بود [24]». تلخی و شدتی که در بحث پیرامون مسئله کمیته‌های کارخانه دیده می‌شد، نکته دیگری را برجسته می‌کرد:

«با وجود آنکه بلشویک‌ها در نخستین کنفرانس سراسری کمیته‌های کارخانه در اکثریت بودند — و با وجود آنکه به‌عنوان نمایندگان این کمیته‌ها می‌توانستند قطعنامه‌هایی را از دل کنفرانس بیرون بیاورند — اما نمی‌توانستند این قطعنامه‌ها را در برابر مخالفت خود کمیته‌های کارخانه، به اجرا درآورند... کمیته‌های کارخانه تنها تا زمانی رهبری بلشویک‌ها را می‌پذیرفتند که اختلاف اهداف به محک عمل گذاشته نشده بود [25]».

در نخستین کنگره اتحادیه‌های کارگری نیز جدالی سخت پیرامون رابطه اتحادیه‌ها با دولت درگرفت.

منشویک‌ها، با این ادعا که انقلاب تنها می‌تواند یک جمهوری بورژوا — دموکراتیک پدید آورد، بر خودمختاری اتحادیه‌ها در برابر دولت جدید روسیه اصرار می‌ورزیدند. به‌گفته مایسکی:

«اگر سرمایه‌داری دست‌نخورده باقی بماند، وظایفی که اتحادیه‌ها تحت سرمایه‌داری با آن مواجه‌اند، تغییری نمی‌کند [26]».

برخی دیگر نیز باور داشتند که سرمایه‌داری دوباره خود را بازخواهد ساخت و اتحادیه‌ها نباید هیچ کاری انجام دهند که قدرتشان را تضعیف کند. مارتوف دیدگاهی پیچیده‌تر مطرح کرد. او گفت:

«در این وضعیت تاریخی، این دولت نمی‌تواند فقط نماینده طبقه کارگر باشد. ناگزیر باید نوعی اداره بالفعل باشد که به توده ناهمگن زحمتکشان پیوند خورده، با عناصری پرولتری و غیرپرولتری به‌طور هم‌زمان. از این‌رو نمی‌تواند سیاست اقتصادی خود را در امتداد منافع روشن و پیگیر طبقه کارگر پیش ببرد [27]».

اما اتحادیه‌ها می‌توانستند چنین کنند. بنابراین باید نسبت به دولت نوین درجه‌ای از استقلال را حفظ کنند.

جالب آنکه، لنین در جدال خود با تروتسکی در سال ۱۹۲۱ — یعنی زمانی که دیگر دیر شده بود — استدلالی مشابه پیش کشید. او بر ضرورت دفاع کارگران از خود در برابر «دولت خودشان» تأکید کرد؛ دولتی که او آن را نه یک «دولت کارگری محض»، بلکه «دولت کارگران و دهقانان» و افزون بر این، «با انحرافات بوروکراتیک» توصیف می‌کرد.

دیدگاه بلشویکی، مورد حمایت لنین و تروتسکی و بیان‌شده توسط زینوویف، این بود که اتحادیه‌ها باید تابع دولت باشند، هرچند نه یکسره با آن ادغام شوند. بی‌طرفی اتحادیه‌ها رسماً «ایده‌ای بورژوایی» و ناسازگار با وجود یک دولت کارگری خوانده شد. [۲۸] قطعنامه تصویب‌شده در کنگره، این دیدگاه مسلط را بازتاب می‌داد:

«اتحادیه‌های کارگری باید بار اصلی سازمان‌دهی تولید و بازسازی نیروهای ویران‌شده اقتصاد کشور را بر دوش گیرند. فوری‌ترین وظایفشان مشارکت فعال در تمام نهادهای مرکزی تنظیم تولید، سازمان‌دهی کنترل کارگری [sic]، ثبت و توزیع نیروی کار، سازمان‌دهی مبادله میان شهر و روستا... مبارزه با خرابکاری و اعمال وظیفه عمومی کار است...»

«در روند تکامل خود، اتحادیه‌ها باید در جریان انقلاب سوسیالیستی کنونی به ارگان‌های قدرت سوسیالیستی بدل شوند و در این مقام، در هماهنگی و تابعیت از سایر نهادها برای تحقق اصول نوین عمل کنند...»

کنگره متقاعد است که در نتیجه این روند، اتحادیه‌ها ناگزیر به ارگان‌های دولت سوسیالیستی تبدیل خواهند شد. عضویت در اتحادیه‌ها برای تمام افراد شاغل در هر صنعت، وظیفه‌ای در قبال دولت خواهد بود.»

بلشویک‌ها، اما، همگی نظر لنین را در این مباحث نمی‌پذیرفتند. تومسکی، سخنگوی اصلی حزب در امور اتحادیه‌ها، بر این نکته تأکید داشت که:

«منافع بخشی گروه‌های کارگری باید تابع منافع کل طبقه قرار گیرد» [29]

اما همچون بسیاری از بلشویک‌ها، او نیز این «منافع کل طبقه» را اشتباهاً با هژمونی حزب بلشویک یکی می‌گرفت. ریازانوف، در مخالفت، چنین استدلال کرد:

«تا زمانی که انقلاب اجتماعی آغاز شده در اینجا با انقلاب اجتماعی اروپا و سراسر جهان پیوند نخورده باشد... پرولتاریای روسیه باید هوشیار باشد و نباید از هیچ‌یک از سلاح‌هایش چشم ببوشد... باید سازمان اتحادیه کارگری خود را حفظ کند» [30].

به‌گفته زینوویف، «استقلال» اتحادیه‌ها در یک دولت کارگری نمی‌توانست معنایی جز «حمایت از خرابکاران» داشته باشد! با این حال، تسپیروویچ، اتحادیه‌گر نامدار بلشویک، پیشنهاد داد که کنگره حق اتحادیه‌ها برای توسل به اعتصاب در دفاع از اعضا را به رسمیت بشناسد. این قطعنامه، به‌رغم پیشنهاد او، رد شد [31].

چنان‌که انتظار می‌رفت، موضع غالب حزب غالب — چه در رابطه با کمیته‌های کارخانه و چه در رابطه با اتحادیه‌ها — نقش مهمی در حوادث بعدی ایفا کرد. این امر همان‌قدر «واقعیت عینی تاریخ» بود که «ویرانی» و «اتمیزه‌شدن طبقه کارگر» ناشی از جنگ داخلی بعدی. درواقع می‌توان گفت که مواضع بلشویکی در قبال کمیته‌های کارخانه — و نابود شدن امیدهای عظیمی که این کمیته‌ها در میان صدها هزار کارگر برانگیخته بودند — خود موجب بی‌تفاوتی و بدبینی طبقه کارگر و افزایش غیبت‌های

کاری و روی آوردن آنان به راه‌حل‌های فردی برای مسائل اجتماعی شد؛ مسائلی که بلشویک‌ها بعدها با صدای بلند محکومشان کردند.

ضروری است تأکید شود که سیاست بلشویکی در قبال کمیته‌ها و اتحادیه‌ها - که در اینجا با جزئیات ثبت شده - دوازده ماه پیش از قتل کارل لیکنشت و رزا لوکزامبورگ اتخاذ شده بود؛ یعنی پیش از شکست برگشت‌ناپذیر انقلاب آلمان، رویدادی که معمولاً به‌عنوان «توجیه» بسیاری از اقدامات زمامداران روسیه مطرح می‌شود.

۱۵-۲۱ ژانویه

نخستین کنگره سراسری کارگران نساجی در مسکو.

بلشویک‌ها در اکثریت بودند. کنگره اعلام کرد که:

«کنترل کارگری فقط مرحله‌ای گذرا در مسیر سازمان‌دهی برنامه‌ریزی‌شده تولید و توزیع است [32]».

اتحادیه اساننامه‌های جدیدی تصویب کرد که اعلام می‌کرد:

«پایین‌ترین سلول اتحادیه، کمیته کارخانه است که وظیفه‌اش اجرای تمام فرامین اتحادیه در واحد مربوطه است [33]».

تهدید نیز آشکار بود. لوزوفسکی خطاب به کنگره گفت:

«اگر میهن‌پرستی محلی کارخانه‌های منفرد با منافع کل پرولتاریا در تعارض قرار گیرد، ما بی‌هیچ تردیدی [تأکید از من، م.ب.] از هر اقدامی برای سرکوب گرایش‌های زیان‌بار برای زحمتکشان فروگذار نخواهیم کرد [34]».

به بیان دیگر، حزب می‌تواند برداشت خود از منافع طبقه کارگر را حتی بر ضد کارگران تحمیل کند.

۲۳-۳۱ ژانویه

سومین کنگره سراسری شوراهای

فوریه

فرمان بلشویک‌ها درباره ملی‌سازی زمین.

۳ مارس

امضای پیمان صلح برست‌لیتوفسک.

در همین زمان، فرمانی از سوی وسنکا (شورای عالی اقتصاد ملی) صادر شد که وظایف مدیریت فنی در صنعت را تعریف می‌کرد. هر مرکز اداری می‌بایست در هر واحد صنعتی زیر نظارت خود، یک کمیسر (نماینده و ناظر دولت) و دو مدیر (یکی فنی و دیگری اداری) منصوب کند. مدیر فنی فقط می‌توانست توسط کمیسر دولتی یا «مدیریت مرکزی» آن صنعت لغو یا کنترل شود. (به بیان دیگر، تنها «مدیر اداری» تا حدی تحت کنترل از پایین قرار داشت.)

فرمان مقرر می‌کرد که:

«در واحدهای ملی‌شده، کنترل کارگری با اراده تمام گزارش‌ها و تصمیمات کمیته کارخانه یا کارگاه، یا کمیسیون کنترل، به شورای اداری اقتصادی برای تأیید اعمال می‌شود.»

«بیش از نیمی از اعضای شورای اداری نباید از میان کارگران یا کارکنان باشند[35].».

در اوایل سال ۱۹۱۸، وسنکا آغاز به ساختن «نظام اداری یکپارچه» صنایع، از بالا، کرده بود. این الگو معنادار بود. در سال‌های ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶، دولت تزاری نهادهای مرکزی‌ای (گاهی «کمیته» و گاهی «مرکز») برای اداره صنایعی ایجاد کرده بود که کالاهای لازم برای جنگ تولید می‌کردند. تا سال ۱۹۱۷، این نهادها تقریباً سراسر میدان تولید صنعتی را پوشانده بودند.

در نیمه نخست ۱۹۱۸، وسنکا به تدریج این نهادها را (با بقایای آن‌ها را) در دست گرفت و آن‌ها را — اکنون با نام گلاوکی (کمیته‌های اصلی) یا شسنتری (مرکزها) — به ارگان‌های اداری تبدیل کرد که تابع دستور و کنترل وسنکا بودند. «کمیته اصلی صنعت چرم» (گلاوکوز) در ژانویه ۱۹۱۸ ایجاد شد. سپس کمیته‌های اصلی کاغذ و شکر، و «مرکزهای» صابون و چای شکل گرفتند. این نهادها، همراه با تسنترتکستیل، تا مارس ۱۹۱۸ همگی برپا شده بودند.

این‌ها:

«نمی‌توانستند پديد آیند مگر بر مبنای ساختارهایی که پیش از انقلاب وجود داشت یا بدون همکاری مدیران و کارکنان فنی... نوعی هم‌سویی خاموش میان دولت و صنعتی‌گران معقول‌تر و میانه‌روتر برای بازگرداندن تولید به وضعیت منظم، قابل تشخیص بود[36]».

این مسئله، پرسشی با اهمیتی قابل توجه در حوزه نظری پیش می‌کشد. مارکسیست‌ها معمولاً استدلال کرده‌اند که انقلابیون نمی‌توانند به‌سادگی نهادهای سیاسی جامعه بورژوایی (پارلمان و غیره) را تصرف کرده و آن‌ها را برای مقاصد متفاوت - یعنی برای استقرار سوسیالیسم - به کار گیرند. آنان همواره بر این باور بوده‌اند که نهادهای سیاسی تازه‌ای (سوییت‌ها/ شوراهای) باید ایجاد شوند تا واقعیت قدرت کارگری را بیان کنند. اما معمولاً درباره این پرسش که آیا انقلابیون می‌توانند نهادهای قدرت اقتصادی بورژوایی را «تصرف» کرده و آن‌ها را در جهت اهداف خویش به کار گیرند - یا این‌که این نهادها نیز باید نخست درهم‌شکسته شده و سپس با نوعی نهاد تازه جایگزین شوند که دلالت بر تغییری بنیادین در روابط تولید داشته باشد - سکوت کرده‌اند.

بلشویک‌ها در سال ۱۹۱۸ آشکارا راه نخست را برگزیدند. حتی درون صفوف خود آن‌ها نیز این انتخاب بیم و نگرانی‌هایی برانگیخت؛ بیم از اینکه تمام انرژی‌ها اکنون صرف «تقویت و توسعه ظرفیت تولیدی و ساخت‌وساز ارگانیک» شود، یعنی تلاشی که مستلزم خودداری از ادامه گسستن روابط تولیدی سرمایه‌داری و حتی بازسازی جزئی آن‌ها بود[37].

۶ تا ۸ مارس

هفتمین کنگره حزب.

گفت‌وگوهای پرحرارت این کنگره بسیار کوتاه حول امضای معاهده صلح برست-لیتوفسک می‌چرخید.

۱۴ تا ۱۸ مارس

چهارمین کنگره سراسری شوراهای روسیه.

مارس

کمونیسست‌های «چپ» (اوسینسکی، بوخارین، لاموف، اسمیرنوف) - که بخشی از مخالفتشان به دلیل موضعشان نسبت به برست-لیتوفسک بود - از مقام‌های رهبری شورای عالی اقتصاد کنار گذاشته شدند و «میان‌رو»هایی چون میلیوتین و ریگوف جایگزینشان شدند [38]. اقدامات فوری برای تقویت اقتدار مدیریتی، بازگرداندن انضباط کار و به‌کارگیری محرک‌های مزدی در چارچوب نظارت سازمان‌های اتحادیه‌ای اتخاذ شد. این رویداد به‌روشنی نشان داد که «چپ‌ها» در رأس دستگاه اداری نمی‌توانند جایگزین کنترل از پایین و کنترل مستقیم کارگران در نقطه تولید شوند.

۲۶ مارس

ایزوستیا، ارگان کمیته اجرایی مرکزی سراسری، فرمان «متمرکزسازی مدیریت راه‌آهن» را منتشر کرد (مصوبه شورای کمیساریای خلق). این فرمان که به کارگران کنترل خط آهن پایان می‌داد، «پیش‌شرط *absolutely* ضروری برای بهبود شرایط سیستم حمل‌ونقل» اعلام شد [39].

در آن بر فوریت «انضباط آهنین کار» و «مدیریت فردی» در راه‌آهن تأکید شده و اختیارات «دیکتاتوری» به کمیساریای راه‌های ارتباطی اعطا می‌گردید. بند ۶ ضرورت انتصاب افرادی مشخص در مقام «مدیران فنی-اداری» در هر مرکز محلی، ناحیه‌ای یا منطقه‌ای راه‌آهن را اعلام می‌کرد؛ افرادی که می‌بایست «پاسخ‌گو به کمیساریای خلق راه‌های ارتباطی» باشند و «تجسم کل قدرت دیکتاتوری پرولتاریا در مرکز راه‌آهن مربوطه» محسوب شوند [40].

۳۰ مارس

تروتسکی، که پس از برست-لیتوفسک به مقام کمیساریای امور نظامی منصوب شده بود، به‌سرعت ارتش سرخ را سازمان‌دهی مجدد کرد. مجازات اعدام برای نافرمانی در هنگام نبرد دوباره برقرار شد. به‌تدریج سلام نظامی، شیوه‌های خطاب رسمی، محل سکونت مجزا و دیگر امتیازات برای افسران نیز احیا شد [5*].

شکل‌های دموکراتیک سازمان‌یابی، از جمله انتخاب افسران، به سرعت کنار گذاشته شد. تروتسکی نوشت: «پایه انتخاباتی بی‌معنا از لحاظ سیاسی و نامناسب از لحاظ فنی است و با فرمان کنار گذاشته شده است». [۴۱] ن. و. کرلنکو، یکی از هم‌کمیساران امور نظامی که پس از انقلاب اکتبر منصوب شده بود، به دلیل همین سیاست‌ها با خشم از دستگاه دفاعی استعفا داد [42].

۳ آوریل

شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری نخستین بیانیه تفصیلی خود را درباره نقش اتحادیه‌ها در ارتباط با «انضباط کار» و «محرک‌های کار» صادر کرد.

اتحادیه‌ها باید «تمام تلاش خود را برای افزایش بهره‌وری کار به کار گیرند و در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها بنیادهای ضروری انضباط کار را ایجاد کنند». هر اتحادیه باید کمیسیونی «برای تعیین معیارهای بهره‌وری برای هر رشته و هر دسته از کارگران» تشکیل دهد. استفاده از دستمزدهای قطعه‌کاری برای «افزایش بهره‌وری» مجاز اعلام شد و گفته شد «پاداش‌ها برای بهره‌وری فراتر از معیار تعیین‌شده، در حدود مشخص، می‌تواند ابزاری مفید باشد».

سرانجام، در صورتی که «گروه‌های معینی از کارگران» از اجرای انضباط اتحادیه‌ای سر باز زنند، در نهایت می‌توان آن‌ها را از اتحادیه اخراج کرد «با تمام پیامدهای ناشی از آن» [43].

۱۱-۱۲ آوریل

یگان‌های مسلح چکا به ۲۶ مرکز آتارشیستی در مسکو حمله کردند. در صومعه دونسکوی، میان عوامل چکا و گاردهای سیاه درگیری رخ داد. چهل آتارشیست کشته یا زخمی و بیش از ۵۰۰ تن دستگیر شدند.

۲۰ آوریل

موضوع کنترل کارگری اینک به‌طور گسترده درون حزب مورد بحث قرار می‌گرفت. کمیته ناحیه پتروگراد نخستین شماره کمیونسیت (یک نشریه

تئوریک کمونیست‌های «چپ» به سردبیری بوخارین، رادک و اوسینسکی، و بعدها اسمیرنوف) را منتشر کرد.

این شماره حاوی «تزیی‌های دربارهٔ وضعیت کنونی» بود. نشریه سیاست «ایجاد انضباط زیر پرچم 'خودانضباطی'، اجرای خدمت کار اجباری برای کارگران، دستمزد قطعه‌کاری و افزایش روز کار» را محکوم کرد. اعلام شد که «استقرار انضباط کار در پیوند با بازسازی مدیریت سرمایه‌داری نمی‌تواند بهره‌وری کار را واقعاً افزایش دهد». این امر:

«ابتکار، پویایی و سازمان‌یافتگی طبقاتی پرولتاریا را کاهش می‌دهد. کارگر را تهدید به بردگی می‌کند. نارضایتی را هم در عناصر عقب‌مانده و هم در پیشاهنگ پرولتاریا برمی‌انگیزد. و برای اجرای این نظام در برابر نفرت موجود از 'خرابکاران سرمایه‌دار' حزب کمونیست ناچار خواهد شد بر خرده‌بورژوازی تکیه کند، نه بر کارگران».

و در نتیجه «خود را به عنوان حزب پرولتاریا نابود خواهد کرد».

همین شماره هشدار مهمی از سوی رادک نیز دربرداشت: «اگر انقلاب روسیه به وسیلهٔ خشونت ضدانقلابی بورژوازی سرنگون شود، چون ققنوس دوباره برخاست؛ اما اگر ویژگی سوسیالیستی خود را از دست بدهد و توده‌های کارگر را ناامید کند، پیامدهای آن ده برابر هولناک‌تر خواهد بود» [44].

همان شماره نسبت به «تمرکز بوروکراتیک، حاکمیت کمیسارها، از دست رفتن استقلال شوراهای محلی و کنار گذاشته شدن عملی مدل کمون دولتی مدیریت‌شده از پایین» هشدار داد [45].

بوخارین یادآور شد: «این‌که بگوییم — چنان‌که لندن در دولت و انقلاب گفته بود — هر آشپزی باید مدیریت دولت را بیاموزد، حرف خوبی است. اما چه می‌شود وقتی بر سر هر آشپز یک کمیسار می‌گمارید تا به او دستور بدهد؟»

شمارهٔ دوم نشریه حاوی نظرهایی پیش‌گویانه از اوسینسکی بود:

«ما طرفدار ساختن جامعه پرولتری از طريق آفرينشگری طبقاتی خود کارگران هستيم، نه از طريق اوامر کاپيتانهای صنعت... اگر خود پرولتاریا نتواند پيش‌نیازهای ضروری سازمان‌دهی سوسیالیستی کار را بیافریند، هیچ‌کس نمی‌تواند این کار را به نیابت از آن انجام دهد و هیچ‌کس نمی‌تواند آن را مجبور به انجام آن کند. اگر چوب‌دست بر ضد کارگران بلند شود، ناگزیر در دست نیروهایی قرار خواهد گرفت که یا زیر نفوذ طبقه‌ای دیگر قرار دارند یا در دست قدرت شورایی‌اند؛ و قدرت شورایی برای یافتن پشتیبانی بر ضد پرولتاریا به سوی طبقه‌ای دیگر (مثلاً دهقانان) متمایل خواهد شد و با این کار خود را به‌عنوان دیکتاتوری پرولتاریا نابود خواهد کرد. سوسیالیسم و سازمان‌دهی سوسیالیستی یا به‌دست پرولتاریا برپا می‌شود، یا اصلاً برپا نخواهد شد: آنچه جایگزینش می‌شود نه سوسیالیسم، بلکه سرمایه‌داری دولتی است [46].»

لنین با تندی واکنش نشان داد. طبق معمول رشته‌ای از توهین‌ها آغاز شد. لنین دیدگاه‌های کمونیست‌های «چپ» را «مایه ننگ»، «انکار کامل کمونیسم در عمل» و «گریز به اردوگاه خرده‌بورژوازی» خواند [47]. کمونیست‌های چپ «به‌دست ایسوف‌ها [منشویک‌ها] و دیگر یهودای سرمایه‌داری تحریک می‌شدند». در پتروگراد کارزاری به راه افتاد که کمونیست را واداشت انتشار خود را به مسکو منتقل کند؛ نخست زیر نام سازمان منطقه مسکو و سپس به‌عنوان ارگان «غیررسمی» گروهی از رفقا.

پس از انتشار نخستین شماره، کنفرانس حزب در پتروگراد با شتاب برگزار شد؛ اکثریت به سود لنین رأی دادند و «خواستار آن شدند که هواداران کمونیست فعالیت سازمانی جداگانه خود را متوقف کنند» [48].

این است سرنوشت «حقوق جناحی»... در سال ۱۹۱۸ (یعنی سال‌ها پیش از آن‌که کنگره دهم در سال ۱۹۲۱ رسماً وجود جناح‌ها را ممنوع کند)!

در ماه‌های پس از آن، لنینیست‌ها توانستند کنترل سازمانی خود را به حوزه‌هایی گسترش دهند که در آغاز از «چپ‌ها» پشتیبانی می‌کردند. تا

پایان ماه مه، سازمان حزبی عمدتاً کارگری در منطقه اورال، به رهبری پروبرازنسکی (Preobrazhensky)، و همچنین دفتر منطقه‌ای حزب در مسکو، بار دیگر توسط هواداران رهبری حزب تصرف شده بود. چهارمین و آخرین شماره کومونیست (مه ۱۹۱۸) ناگزیر به صورت یک نشریه خصوصی - و تمام عیار فرکسیونی - منتشر شد. حل و فصل این مسائل مهم، که تأثیری ژرف بر کل طبقه کارگر داشت، نه از طریق

«بحث، اقتناع یا سازش، بلکه از راه یک کارزار پرفشار درون سازمان‌های حزبی، پشتیبانی‌شده با رگبار دشنام‌های خشونت‌آمیز در مطبوعات حزب و بیانیه‌های رهبران حزبی. جدل‌های لنین لحن را تعیین می‌کرد و مباشرین سازمانی او اعضا را به صف می‌آوردند [49]».

بسیاری از فعالان جنبش انقلابی سنتی با این شیوه‌ها کاملاً آشنا هستند!

۲۸ آوریل

مقاله لنین با عنوان «وظایف فوری دولت شوروی» در *ایزوستیا* ارگان کمیته اجرایی مرکزی سرتاسری منتشر شد. در این مقاله، «اقدامات و فرمان‌هایی» برای «ارتقای انضباط کار» خواسته شد، زیرا انضباط «شرط احیای اقتصادی» بود. (از جمله این اقدامات، پیشنهادی برای ایجاد نظام کارت ثبت بازدهی هر کارگر، تدوین آیین‌نامه‌های کارخانه برای هر واحد تولیدی، ایجاد دفاتر تعیین نرخ‌بازده جهت تثبیت خروجی هر کارگر، و پرداخت پاداش بر اساس افزایش بهره‌وری بود.) اگر لنین حتی لحظه‌ای پیامدهای بالقوه زیان‌بار این پیشنهادها را احساس کرده بود، هرگز اشاره‌ای بدان نکرد. با این حال، چندان هم تخیل بزرگی لازم نبود تا در «کاغذبازانی» که بازدهی هر کارگر را ثبت می‌کردند و «کارمندی» که دفاتر تعیین نرخ‌بازده را اداره می‌کردند، عناصر هنوز بی‌شکل یک بوروکراسی جدید را تشخیص داد. لنین حتی فراتر رفت. او نوشت:

«ما باید مسئله کارمزدی را مطرح کنیم و آن را در عمل به کار بسته و بیازماییم... باید مسئله به کارگیری آنچه را در نظام تیلور [۵۰] علمی و

پيشرو است مطرح كنيم... جمهورى شوروى بايد به هر قيمتى همه دستاوردهاى ارزشمند علم و فناورى را در اين حوزه به كار گيرد... بايد در روسيه آموزش و مطالعه نظام تيلور را سازمان دهيم.»

فقط «نمايندگان آگاه سستى خرده بورژوايى» بودند كه مى توانستند در فرمان اخير دربارهٔ مديريت راه آهن — كه «به رهبران فردى اختيارات ديكتاتورگونه مى داد» — نوعى «عدول از اصل كلكتيوى، از دموكراسى و ديگر اصول حكومت شورايى» ببينند:

«تجربهٔ انكارناپذير تاريخ نشان داده كه ديكتاتورى افراد، بسيار غالب، وسيله و مجراى ديكتاتورى طبقات انقلابى بوده است.

صنعت بزرگ ماشينى — كه سرچشمهٔ مادى و بنيان توليدى سوسياليسم است — وحدت ارادهٔ كامل و سخت گيرانه را مى طلبد... چگونه مى توان وحدت سخت گيرانهٔ اراده را تضمين كرد؟ با آنكه هزاران نفر ارادهٔ خويش را تابع ارادهٔ يك نفر كنند.

اطاعت بى چون و چرا [تاكيد در اصل] از يك اراده، براى موفقيت فرايندهاى كارى مبتنى بر صنعت بزرگ ماشينى، كاملاً ضرورى است... امروز انقلاب، در راستاى منافع سوسياليسم، مى طلبد كه توده ها بى چون و چرا از ارادهٔ واحد [تاكيد در اصل] رهبران فرايند كار اطاعت كنند[51].»

مطالبهٔ «اطاعت بى چون و چرا»، در طول تاريخ، بارها از زبان واكنش گرايانى شنيده شده كه در پى تحميل چنين اطاعتى بر زيردستان خود بوده اند. در مقابل، نگرشى به شدت انتقادى (و خودانتقادى) نشانهٔ انقلابى واقعى است.

مه

نشریات برجستهٔ آناشيستى مانند *بوروستنيك*، *آنارخيا*، *گولوس ترويا* و ديگران تعطيل شدند.

پروبراژنسكى در *كومونيست هشدار داد*: «حزب به زودى ناچار خواهد شد تصميم بگيرد كه تا چه حد ديكتاتورى افراد از راه آهن و شاخه هاى ديگر اقتصاد به خود حزب گسترش يابد[52].»

۵ مه

انتشار بچگانه‌گری چپ‌روانه و ذهنیت خرده‌بورژوازی. پس از محکوم‌کردن دیدگاه‌های کمونیست به عنوان «هیا‌هوی عبارت‌پردازانه»، «رَجَزخوانی با عباراتی پرطمطراق» و... لنین کوشید تا به برخی نکات کمونیست‌های «چپ» پاسخ دهد. از نظر لنین «سرمایه‌داری دولتی» نه خطر، بلکه هدفی مطلوب بود:

«اگر ما سرمایه‌داری دولتی را در حدود شش ماه برقرار می‌کردیم، به موفقیتی بزرگ و تضمینی مطمئن دست می‌یافتیم که ظرف یک سال، سوسیالیسم در کشور ما جایگاهی دائمی و شکست‌ناپذیر پیدا خواهد کرد. از نظر اقتصادی، سرمایه‌داری دولتی بی‌اندازه برتر از نظام اقتصادی کنونی است... قدرت شورایی نیز هیچ هراسی از آن ندارد، زیرا دولت شوروی دولتی است که در آن قدرت کارگران و زحمتکشان تضمین شده است [به این دلیل که «حزب کارگری» قدرت سیاسی را در دست داشت].»

«مجموع شرایط لازم برای سوسیالیسم» عبارت بودند از «تکنیک سرمایه‌داری بزرگ‌مقیاس بر پایه آخرین دستاوردهای علم نوین... که بدون سازمان‌دهی برنامه‌ریزی‌شده دولتی — سازمانی که ده‌ها میلیون نفر را به رعایت سخت‌گیرانه یک معیار واحد در تولید و توزیع وادارد — قابل تصور نیست» و «قدرت دولتی پرولتاریا». (مهم است توجه کنیم که قدرت طبقه کارگر در تولید، در شمار «شرایط لازم برای سوسیالیسم» ذکر نشده است.) لنین سپس اشاره می‌کند که در سال ۱۹۱۸ «دو نیمه نامتصل سوسیالیسم همچون دو جوجه آینده در یک پوسته مشترک امپریالیسم بین‌المللی» وجود داشتند. آلمان و روسیه، به ترتیب، تجسم «شرایط اقتصادی — تولیدی و اجتماعی سوسیالیستی» از یک‌سو، و «شرایط سیاسی» از سوی دیگر بودند. وظیفه بلشویک‌ها «مطالعه سرمایه‌داری دولتی آلمانی‌ها» و «هیچ فروگذاری در تقلید از آن» نبود. آنان نباید «از به‌کارگیری روش‌های دیکتاتورمآبانه برای تسریع تقلید» پرهیز کنند. در متن اصلی منتشرشده [۵۳] لنین جمله جالبی می‌افزاید: «وظیفه ما شتاب‌دادن به این روند است، حتی بیش از شتابی که پتر (پتر کبیر) در

پذیرش غرب‌گرایی توسط روسیه برابر روا داشت، بی‌آنکه از روش‌های بربرانه برای مبارزه با بربریت چشم‌پوشد.» این شاید تنها اشاره تحسین‌آمیز لنین به یک تزار در سراسر آثار او باشد. او سه سال بعد، در نقل دوباره همین بخش، اشاره به پتر کبیر را حذف کرد [54].

لنین ادامه می‌دهد: «یک مسیر واحد» از سرمایه‌داری خرده‌بورژوازی حاکم بر روسیه ۱۹۱۸ به سرمایه‌داری بزرگ‌مقیاس و سپس به سوسیالیسم می‌رسد، و آن مسیر از ایستگاه میانجی‌ای می‌گذرد که «حسابرسی ملی و کنترل تولید و توزیع» نام دارد. مبارزه با سرمایه‌داری دولتی، در آوریل ۱۹۱۸، از نظر لنین «زدن به هوا» بود. [۵۵] ادعایی که جمهوری شوروی را در معرض «تکامل به سوی سرمایه‌داری دولتی» می‌دید، فقط «خنده‌های هومری» برمی‌انگیخت. اگر تاجری به او می‌گفت که در برخی خطوط آهن بهبودی حاصل شده است، «این ستایش برای من هزار بار ارزشمندتر از بیست قطعه‌نامه کمونیستی است» [56].

با خواندن چنین بخش‌هایی، دشوار است درک کنیم چگونه برخی رفقا می‌توانند همزمان مدعی «لنینیست» بودن باشند و در عین حال جامعه روسیه را شکلی قابل‌نکوهش از سرمایه‌داری دولتی بدانند. هرچند برخی موفق می‌شوند این هر دو را در کنار هم نگاه دارند.

از آنچه در بالا آمد (و از دیگر نوشته‌های همان دوره) کاملاً روشن است که «ماهیت پرولتری» رژیم، از دید تقریباً همه رهبران بلشویک، بستگی داشت به ماهیت پرولتری حزبی که قدرت دولتی را به دست گرفته بود. هیچ‌یک از آنان ماهیت پرولتری رژیم روسیه را اساساً و به‌طور تعیین‌کننده متکی بر اعمال قدرتِ کارگری در نقطه تولید (یعنی مدیریت کارگری تولید) نمی‌دانستند. این امر می‌بایست برای آنان، همچون مارکسیست، آشکار می‌بود که اگر طبقه کارگر قدرت اقتصادی را در دست نداشته باشد، قدرت «سیاسی» آن حداکثر می‌تواند ناامن باشد و در واقع به سرعت رو به زوال خواهد رفت. رهبران بلشویک سازمان سرمایه‌داری تولید را چیزی ذاتاً خنثی تلقی می‌کردند؛ سازمانی که می‌توانست برای اهدافی بد به کار رود (چنان‌که بورژوازی آن را برای انباشت خصوصی

به‌کار می‌برد) یا برای اهدافی خوب (چنان‌که «دولت کارگری» آن را «در جهت منافع اکثریت» به‌کار گیرد). لنین این نکته را با صراحت بیان کرد: «سوسیالیسم چیزی نیست جز انحصار سرمایه‌داری دولتی که در خدمت تمامی مردم قرار گرفته باشد» [57].

از نظر لنین، مشکلِ روش‌های سرمایه‌داری تولید این نبود که خود این روش‌ها بد باشند، بلکه این بود که پیش‌تر در خدمت بورژوازی قرار گرفته بودند. اکنون قرار بود همین روش‌ها توسط دولت کارگری به کار گرفته شوند و از این‌رو به «یکی از شروط سوسیالیسم» تبدیل شوند. همه چیز بستگی داشت به اینکه چه کسی قدرت دولتی را در دست دارد. [۵۸] استدلال مبنی بر اینکه روسیه یک دولت کارگری است، به دلیل ملی‌سازی ابزار تولید، فقط در سال ۱۹۳۶ از سوی تروتسکی مطرح شد! او در تلاش بود دیدگاه خود را که «اتحاد شوروی باید دفاع شود» با این نظر که «حزب بلشویک دیگر حزب کارگری نیست» آشتی دهد.

۲۴ مه - ۴ ژوئن

نخستین کنگره سراسری شوراهای اقتصادی منطقه‌ای در مسکو برگزار شد. این «پارلمان اقتصادی» میزبان بیش از صد نماینده دارای حق رأی (و ۱۵۰ نماینده بدون حق رأی) بود که از وسنخا (Vesenka)، گلاوکی‌ها و مراکز تابعش، و شوراهای اقتصادی منطقه‌ای و محلی، و نیز از اتحادیه‌های کارگری آمده بودند.

ریاست کنگره بر عهده ریکوف بود - مردی با «کارنامه‌ای بی‌خدشه و دیدگاهی بی‌رنگ‌وبو» [۵۹]. لنین با درخواست برای «انضباط کار» و توضیحی طولانی درباره ضرورت استخدام/سیستسی‌ها (متخصصان عالی‌مزد) جلسات را گشود.

اوسینسکی قاطعانه از دموکراتیزه کردن صنعت دفاع کرد. او حمله‌ای علیه «کارمزدی» و «تیلوریسم» سازمان داد. اسمیرنوف و چندین نماینده استانی از او پشتیبانی کردند. «اپوزیسیون» خواستار به رسمیت شناختن و تکمیل ملی‌سازی بالفعل صنعتی بود که کمیته‌های کارخانه در عمل آن را پیش می‌بردند، و خواهان برپایی یک مرجع واحد اقتصادی سراسری بر

پایه نهادهای کنترل کارگری شدند. [۶۰] آنان خواستار «اداره کارگری... نه تنها از بالا بلکه از پایین» شدند که آن را بنیان اقتصادی ضروری رژیم نوین می‌دانستند. لُمواف در دفاع از گسترش وسیع کنترل کارگری هشدار داد که:

«تمرکز بوروکراتیک... نیروهای کشور را خفه می‌کند. توده‌ها از نیروی زنده و خلاق در همه شاخه‌های اقتصاد ما جدا می‌شوند.»
او به کنگره یادآور شد که عبارت لنین درباره «بیاد گرفتن از سرمایه‌داران» را در دهه ۱۸۹۰ استرووه شبه‌مارکسیست (و بورژوازی امروز) مطرح کرده بود [61].

پس از آن یکی از آن رویدادهایی رخ داد که می‌تواند کل یک بحث را روشن سازد و دیدگاه‌های مختلف را در خود خلاصه کند. یکی از کمیته‌های فرعی کنگره قطعنامه‌ای گذراند مبنی بر اینکه دوسوم نمایندگان هیئت‌مدیره کارخانه‌ها باید از میان کارگران انتخاب شوند. [۶۲] لنین از این «تصمیم احمقانه» سخت خشمگین شد. با هدایت او، جلسه عمومی کنگره این تصمیم را «تصحیح» کرد و مقرر داشت که بیش از یک‌سوم مدیران واحدهای صنعتی نباید انتخابی باشند. کمیته‌های مدیریت می‌بایست در ساختار سلسله‌مراتبی و پیچیده‌ای که پیش‌تر ترسیم شده و اختیار و تو را در دست شورای عالی اقتصاد (وسنخا) — تأسیس شده در دسامبر ۱۹۱۷ - متمرکز می‌کرد، ادغام شوند [63].

کنگره رسماً قطعنامه شورای مرکزی اتحادیه‌ها را تأیید کرد که اصل «نرخ مشخص و ثابتی از بازدهی در برابر دستمزد تضمین شده» را اعلام می‌کرد. کارمزدی و پاداش‌ها پذیرفته شدند. «فضای فکری کلی، بیش از یک خطمشی مشخص، در حال شکل‌گیری بود» [64].

۲۵ مه

درگیری میان نیروهای دولتی و لشکر چک در اورال. قیام‌های ضدبُلشویکی در سراسر سیبری و جنوب شرقی روسیه. آغاز جنگ داخلی گسترده و آغاز مداخله متفقین. (از این نقطه به بعد، کسانی که می‌خواهند

جنگ داخلی را عامل روش‌های ضدپرولتاری بلشویک کنند، می‌توانند چنین کنند).

۲۸ ژوئن

شورای کمیسرهای خلق، پس از یک نشست شبانه، فرمان «ملی‌سازی عمومی» را صادر کرد که همه واحدهای صنعتی با سرمایه بیش از یک میلیون روبل را دربرمی‌گرفت. هدف فرمان «مبارزه‌ای قاطع با بی‌نظمی در تولید و تأمین» عنوان شد.

بخش‌های مشمول فرمان — که اکنون دارایی‌هایشان ملک جمهوری سوسیالیستی فدراتیو شوروی روسیه اعلام شد — عبارت بودند از صنایع معدنی، فلزی، نساجی، برقی، چوب، دخانیات، رزین، شیشه و سفال، چرم و سیمان، همه آسیاب‌های بخار، خدمات شهری محلی و راه‌آهن‌های خصوصی، به همراه چند صنعت جزئی دیگر. وظیفه «سازمان‌دهی اداره واحدهای ملی‌شده» به عنوان «اقدامی فوری» به وسنخا و بخش‌های آن سپرده شد. اما تا زمانی که وسنخا درباره هر واحد مشمول فرمان دستورالعمل مشخص صادر نمی‌کرد، «چنین واحدهایی به‌منزله واکذار شده بدون اجازه به مالکان سابق‌شان تلقی می‌شدند، کسانی که باید همچنان آن‌ها را تأمین مالی کرده و از آن‌ها درآمد به‌دست آورند [65]».

انتقال قانونی مالکیت واحدهای منفرد به دولت کار ساده‌ای بود. تصاحب وظایف مدیریتی توسط مدیران منصوب‌شده کمی بیشتر طول کشید، اما این روند نیز ظرف چند ماه تکمیل شد. هر دو مرحله تحت تهدید مداخله خارجی شتاب گرفته بودند. تغییر در روابط مالکیت، عمیق و بنیادین بود. از این جهت یک انقلاب ژرف رخ داده بود. «چنان‌که انقلاب، جنگ داخلی را رها ساخت، جنگ داخلی نیز انقلاب را تشدید کرد.» [۶۶] اما در باب هرگونه تغییر بنیادی در روابط تولید، انقلاب در این مقطع دیگر ته‌کشیده بود. دوره «کمونیسم جنگی» — که اکنون آغاز می‌شد — شاهد آن بود که طبقه کارگر همان اندک قدرتی را که در تولید طی چند هفته پایانی ۱۹۱۷ و چند هفته نخست ۱۹۱۸ به‌دست آورده بود، از دست داد.

کنگره پنجم سراسری شوراهای روسیه

در سراسر نیمه نخست سال ۱۹۱۸، موضوع «ملی سازی» محور جدال های تند میان کمونیست های «چپ» و لنینیست ها بود. لنین با ملی سازی کامل ابزار تولید بلافاصله پس از اکتبر مخالف بود. این مخالفت نه از سر تمایل به سازش سیاسی با بورژوازی، بلکه ناشی از دست کم گرفتن بلوغ تکنیکی و اداری پرولتاریا بود؛ بلوغی که اگر همه صنایع بزرگ فوراً ملی می شدند، بی درنگ در معرض آزمونی سرنوشت ساز قرار می گرفت.

نتیجه، وضعیتی پیچیده بود: برخی صنایع «از بالا» (با فرمان دولت مرکزی) ملی شده بودند؛ برخی دیگر «از پایین» (در مواردی که کارگران، کارخانه های رها شده از سوی مالکان را به دست گرفته بودند)؛ و در جاهای دیگر، هنوز مالکان پیشین مدیریت کارخانه ها را در اختیار داشتند — هرچند آزادی عمل آنان به دلیل مداخله کمیته های کارخانه به شدت محدود شده بود.

کریتسمان (Kritzman)، یکی از برجسته ترین نظریه پردازان کمونیسم «چپ»، از همان ابتدا این وضعیت را نقد کرده بود. او درباره فرمان «کنترل کارگری» ۱۴ نوامبر ۱۹۱۷ گفته بود این فرمان «نیمبند» و بنابراین «غیرقابل اجرا» بود:

«کنترل کارگری به مثابه یک شعار، بیانگر قدرت رو به رشد اما هنوز ناکافی پرولتاریا بود. این شعار بیان ضمنی ضعفی بود که جنبش کارگری هنوز باید بر آن غلبه می کرد. کارفرمایان تمایلی نداشتند کسب و کار خود را تنها برای آموزش کارگران اداره کنند. از سوی دیگر، کارگران فقط نفرت نسبت به سرمایه داران داشتند و هیچ دلیلی نمی دیدند که داوطلبانه در وضعیت استثمار باقی بمانند [67]».

اوسینسکی (Osinsky)، کمونیست چپ دیگر، جنبه ای متفاوت را برجسته کرد. او نوشت:

«سرنوشت شعار کنترل کارگری بسیار جالب است. این شعار که از میل به رسوا کردن حریف زاده شده بود، هنگامی که کوشید به یک نظام بدل شود، شکست خورد. هر جا که — علی رغم همه چیز — جامه عمل

پوشید، محتوا و جوهره‌اش به‌کلی از آنچه در آغاز تصور می‌کردیم دگرگون شد. این شعار به شکل یک دیکتاتوری غیرمتمرکز درآمد؛ به شکل **subordinating** سرمایه‌داران منفرد به سازمان‌های مختلف کارگری که مستقل از یکدیگر عمل می‌کردند... کنترل کارگری در اصل برای تحت‌انقیاد درآوردن صاحبان ابزار تولید مطرح شده بود... اما این هم‌زیستی دیری نپایید و تحمل‌ناپذیر شد. وضعیت دوقدرتی میان مدیران و کارگران یا به فروپاشی بنگاه انجامید، یا به سرعت به قدرت کامل کارگران بدل شد - بی‌آنکه کمترین مجوزی از مقامات مرکزی داشته باشد [68].»

بخش بزرگی از نوشته‌های کمونیست‌های چپ در این دوره تأکید داشت که ملی‌سازی زود هنگام ابزار تولید می‌توانست این ابهامات را از میان ببرد. خلعید کامل سرمایه‌داران اجازه می‌داد که فوراً از «کنترل کارگری» به «مدیریت کارگری» گذر شود؛ آن هم از طریق نهادی مرکزی که کل اقتصاد اجتماعی‌شده را تنظیم کند.

جالب آنکه لوزوفسکی (Lozovsky) — که در آن زمان با دیدگاه کمونیست‌های چپ مخالف بود، زیرا انقلاب را «بورژوا-دمکراتیک» می‌دانست - بعدها نوشت:

«به‌زودی ثابت شد که در دوران انقلاب اجتماعی، وجود یک «سلطنت مشروطه» در هر واحد تولیدی — یعنی همان رئیس سابق اما با قدرت محدود — ناممکن است؛ و اینکه مالک قبلی، هرچند ساختار یک بنگاه مدرن پیچیده باشد، قطعه‌ای زاید بود [69].»

اندکی بعد، شکافی در میان کمونیست‌های چپ پدید آمد. رادک (Radek) با لنینیست‌ها به توافق رسید. او حاضر بود اصل «مدیریت تک‌نفره» را بپذیرد (کاری نه‌چندان دشوار برای کسی که پرولتر نبود؟)، زیرا قرار بود این اصل در چارچوب فرمان‌های گسترده ملی‌سازی، مصوب ژوئن ۱۹۱۸، اجرا شود. از نظر رادک، این فرمان‌ها «پایه پرولتری رژیم» را تضمین می‌کرد.

بوخارین نیز از اوسینسکی جدا شد و به جمع رهبری بازگشت. اما اوسینسکی و هوادارانش گرایش مخالف جدید تشکیل دادند: «تمرکزگرایان دمکراتیک»؛ نامی که از مخالفت آنان با «مرکزگرایی بوروکراتیک» رهبری حزب گرفته شد. آنان همچنان برای مدیریت کارگری تولید مبارزه کردند. این ایده‌ها، همچون ایده‌های کمونیست‌های چپ اولیه، دو سال بعد در شکل‌گیری اپوزیسیون کارگری نقش مهمی یافت.

با آغاز جنگ داخلی و «کمونیسم جنگی»، مسائل برای مدتی مبهم شدند. تولیدی نبود که کسی آن را کنترل کند:

«اما مسائل سال ۱۹۱۸ فقط به تعویق افتادند. کار انتقادی کمونیست‌های چپ سبب شد این مسائل فراموش نشوند. به مجرد آنکه اوضاع نظامی اندکی آرام گرفت، اپوزیسیون چپ بار دیگر آماده بود که پرسش بنیادی در باب ماهیت اجتماعی رژیم شوروی را مطرح کند [70]».

اوت — اوج یورش سپیدها در منطقه ولگا

جنگ داخلی روند تمرکز اقتصادی را به‌شدت سرعت بخشید. همان‌گونه که از تجربه پیشین بلشویکی می‌شد انتظار داشت، این تمرکز شکلی به‌غایت بوروکراتیک یافت. کل اقتصاد روسیه بر پایه‌ای نیمه‌نظامی سازمان‌دهی شد. صنایع بزرگ عملاً به سازمان‌های تدارکاتی ارتش سرخ بدل شدند. سیاست صنعتی تابعی از استراتژی نظامی شد.

در این نقطه باید یادآور شد که تمرکز در خود نه فضیلت است و نه رذیلت. کمون پاریس، کنگره شوراه‌ها، یا حتی کمیته‌های اعتصاب، همگی بسیار متمرکز بودند اما در عین حال دمکراتیک. در مقابل، فنودالیسم هم بسیار غیرمتمرکز بود و هم به‌شدت بوروکراتیک. مسئله اصلی این است که:

آیا دستگاه متمرکز از پایین و به‌وسیله نمایندگان منتخب و قابل عزل کنترل می‌شود یا از مردمی که مدعی نمایندگی آنان است جدا می‌گردد؟ در این دوره تولید به دلایل پیچیده‌ای که در منابع دیگر شرح داده شده، سقوط شدیدی کرد. [۷۱] دولت و سخنگویان حزب، این مشکلات را به «نفوذ اندیشه‌های هر etical آنارکو-سندیکالیستی» نسبت می‌دادند.

اشتباهاتی البته رخ داده بود، اما آنچه دردهای رشد یک جنبش نوپا بود، اکنون به «عیوب ذاتی هرگونه تلاش کارگران برای تسلط بر تولید» تبدیل شده بود.

یکی از سخنگویان دولت نوشت:

«کنترل کارگری بر صنعت که از سوی کمیته‌های کارخانه اعمال شد، نشان داد اگر طرح‌های آمارشیست‌ها تحقق یابد، چه خواهد شد [72]».

تلاش‌ها برای کنترل کارگری از پایین اکنون به‌طور سیستماتیک سرکوب می‌شد. کارگران پیشرو در کمیته‌های کارخانه کوشیدند مقاومت کنند، اما مقاومت آنان به‌آسانی درهم شکسته شد. [۷۳] این روند موجب تلخی و یأس در بخش‌هایی از طبقه کارگر شد — و این بخش‌ها الزاماً لایه‌های «عقب‌مانده» نبودند. این عوامل نیز باید در تحلیل سقوط تولید و گسترش «فعالیت‌های ضداجتماعی» در دوره کمونیسم جنگی مورد توجه قرار گیرند، هرچند معمولاً چنین نمی‌شود.

۲۵ اوت — ۱ سپتامبر — نخستین کنفرانس سراسری آناکو-

سندیکالیست‌ها در مسکو

قطعه‌نامه صنعتی کنفرانس دولت را متهم می‌کرد که:

«با سرکوب کنترل کارگری و ترجیح دادن ابزارهای سرمایه‌دارانه‌ای همچون مدیریت تک‌نفره، انضباط کار و استخدام مهندسان و تکنسین‌های «بورژوا»، طبقه کارگر را به خیانت گرفته است. با کنار گذاشتن کمیته‌های کارخانه — این فرزند عزیز انقلاب بزرگ کارگری — و جانشین کردن اتحادیه‌های کارگری آن «سازمان‌های مرده» — و با جایگزینی دموکراسی صنعتی با فرمان و کاغذبازی، رهبری بلشویک هیولای «سرمایه‌داری دولتی»، این بهیموت بوروکراتیک، را می‌آفرید و مضحکانه آن را سوسیالیسم می‌نامید [74]».

ولنی گولوس ترودا («صدای آزاد کار») به‌عنوان جانشین «گولوس ترودا» (که در مه ۱۹۱۸ تعطیل شده بود) منتشر شد. اما پس از چهار شماره (۱۶ سپتامبر ۱۹۱۸) تعطیل شد. شماره چهارم مقاله‌ای از «م. سرگون» (احتمالاً ماکسیموف) با عنوان «راه‌های انقلاب» داشت. مقاله:

«گزاره‌ای متفاوت از محکومیت معمول بلشویک‌ها به‌عنوان «خیانت‌کاران طبقه کارگر» ارائه می‌کرد. لنین و پیروانش لزوماً سیاستمدارانی سرد و بدطینت نبودند که با نیرنگ ماکیاولیستی، ساختار طبقاتی جدید را از پیش برای ارضای میل شخصی به قدرت طراحی کرده باشند. کاملاً ممکن بود انگیزه آنان واقعاً رنج انسانی بوده باشد... اما تقسیم جامعه به مدیران و کارگران به‌طور اجتناب‌ناپذیر از تمرکز قدرت ناشی می‌شد؛ و نمی‌توانست غیر از این باشد. هنگامی که کارکردهای مدیریت و کار از هم جدا شوند — اولی به اقلیتی از «متخصصان» سپرده شود و دومی به توده‌های آموزش‌ندیده — هرگونه امکان کرامت و برابری نابود می‌شود» [75].

در همان شماره، ماکسیموف با حمله به «مانیلوف‌ها» [۷۶] در جنبش آنارشستی گفت:

«رویاپردازانی رمانتیک‌اند که در حسرت اتوپیا‌های روستایی‌اند و نیروهای پیچیده‌ی دنیای مدرن را نمی‌بینند. زمان پایان رویاپردازی درباره عصر طلایی فرا رسیده است. زمان سازمان‌یابی و عمل است.»
برای این دیدگاه‌های اصولی اما واقع‌گرایانه، ماکسیموف و آنارکو-سندیکالیست‌ها از سوی گرایش‌های دیگر جنبش آنارشستی به‌عنوان «یهودای آنارکو-پوروکرات» به‌شدت مورد حمله قرار گرفتند [77].
اوت — فرمان دولت درباره ترکیب شورای عالی اقتصاد ملی (وسنخا)

فرمان جدید ترکیب وُسنخا را چنین تعیین می‌کرد: ۳۰ نفر از سوی شورای مرکزی سراسری اتحادیه‌های کارگری، ۲۰ نفر از سوی شوراهای منطقه‌ای اقتصاد ملی (سوونارخوزها)، و ۱۰ نفر از سوی کمیته اجرایی مرکزی سراسری شوراها (وتس.ایک). اداره امور جاری به یک هیئت‌رئیسۀ ۹ نفره سپرده شد که رئیس و معاون او را س ovnarkom منصوب می‌کرد و دیگران را وتس.ایک. بنا بود جلسات ماهانه همه ۶۹ عضو وُسنخا سیاست‌ها را تعیین کند، اما هیئت‌رئیسۀ به‌سرعت همه کارها را در دست گرفت. پس از پاییز

۱۹۱۸، جلسات کامل وُسنخا دیگر برگزار نشد. این نهاد به یک وزارتخانه دولتی بدل شد [78].

به بیان دیگر، تنها یک سال پس از کسب قدرت از سوی بلشویک‌ها، روابط تولید — که در اوج جنبش توده‌ای برای مدتی لرزیده بود — دوباره به الگوی آمرانه کلاسیک همه جوامع طبقاتی بازگشت. کارگران، به‌مثابه کارگر، از هرگونه اختیار معنادار در تصمیم‌گیری درباره امور که مستقیم به آنان مربوط بود محروم شدند.

۲۸ سپتامبر

تومسکی، رهبر اتحادیه‌های کارگری بلشویک، در نخستین کنگره سراسری کمونیست‌های راه‌آهن اعلام کرد:

«وظیفه کمونیست‌ها نخست ساختن اتحادیه‌های نیرومند در صنایع خودشان، دوم تسخیر این سازمان‌ها از طریق کار پیگیر، سوم قرار گرفتن در رأس این سازمان‌ها، چهارم اخراج همه سازمان‌های غیرپرولتری، و پنجم قرار دادن اتحادیه تحت نفوذ کمونیستی ما است [79].»

اکتبر

فرمان دولتی تازه‌ای تأکید کرد که هیچ نهادی جز وُسنخا، «به‌مثابه ارگان مرکزی تنظیم و سازمان‌دهی کل تولید جمهوری»، حق مصاحبه بنگاه‌های صنعتی را ندارد. [۸۰] صدور چنین فرمانی نشان می‌دهد که شوراهای محلی یا حتی سِوونارخوزهای محلی احتمالاً دست به چنین اقداماتی زده بودند.

۹-۶ نوامبر

کنگره ششم سراسری شوراهای روسیه

۲۵ نوامبر — ۱ دسامبر

دومین کنفرانس سراسری آنارکو-سندیکالیست‌ها در مسکو برگزار می‌شود.

دسامبر

فرمان تازه‌ای سوونارخوزهای منطقه‌ای را لغو کرد و سوونارخوزهای ایالتی را به‌عنوان «ارگان‌های اجرایی وُسُنخا» به رسمیت شناخت. سوونارخوزهای محلی باید به «بخش‌های اقتصادی» کمیته‌های اجرایی شوراهای محلی مربوطه تبدیل می‌شدند. گلاوکی‌ها نیز موظف بودند ارگان‌های فرعی خود را در مراکز ایالتی ایجاد کنند.

«این امر به‌روشنی گامی دیگر در جهت کنترل متمرکز هر شاخهٔ صنعت در سراسر کشور توسط گلاوک مربوطه یا مرکز آن در مسکو، تحت اقتدار عالی وُسُنخا بود[81].»

دومین کنگرهٔ سراسری شوراهای اقتصادی منطقه‌ای مولوتوف ترکیب اعضای بیست گلاوک و «مرکز» مهم را بررسی کرد. از میان ۴۰۰ نفر عضو این نهادها:

- بیش از ۱۰٪ کارفرمایان یا نمایندگان کارفرمایان بودند؛
- ۹٪ تکنسین بودند؛
- ۳۸٪ کارمندان ادارات مختلف (از جمله خود وُسُنخا) بودند؛
- و ۴۳٪ باقی‌مانده کارگران یا نمایندگان سازمان‌های کارگری، از جمله اتحادیه‌های کارگری.

بنابراین مدیریت تولید عمدتاً در دست افرادی بود که «هیچ ارتباطی با عناصر پرولتری صنعت نداشتند». گلاوکی‌ها باید به‌عنوان «ارگان‌هایی که هیچ سنجیتی با دیکتاتوری پرولتاریا ندارند» تلقی می‌شدند. کسانی که در واقع خطمشی را تعیین می‌کردند «نمایندگان کارفرمایان، تکنسین‌ها و متخصصان» بودند[82].

«بی‌تردید، کارگزار بوروکراسی شوروی در این سال‌های نخست، معمولاً از میان اعضای سابق روشنفکری بورژوایی یا طبقهٔ کارمند قدیم روسیه بود و بسیاری از سنت‌های بوروکراسی پیشین روسیه را با خود به همراه داشت[83].»

یادآوری‌ها:

*[1] دیمتری بوریسویچ ریازانوف، پژوهشگر مارکسیست که بیش از هر چیز به عنوان تاریخ‌نگار انترناسیونال کارگری (انترناسیونال اول) شناخته می‌شود، بعدها بنیان‌گذار «مؤسسه مارکس-انگلس» در مسکو شد و زندگی‌نامه‌ای از مارکس و انگلس منتشر کرد.

*[2] گریگوری پتروویچ ماکسیموف، متولد ۱۸۹۳، در سال ۱۹۱۵ در پتروگراد در رشته کشاورزی فارغ‌التحصیل شد. او در دوران دانشجویی به جنبش انقلابی پیوست. در سال ۱۹۱۸ به ارتش سرخ پیوست، اما هنگامی که بلشویک‌ها از ارتش برای کارهای پلیسی و خلع سلاح کارگران استفاده کردند، از اجرای دستورات سر باز زد و به مرگ محکوم شد. همبستگی اتحادیه کارگران فولاد جان او را نجات داد.

او سردبیر روزنامه‌های آنارکو-سندیکالیست *گولوس ترودا* («صدای کار») و *نوی گولوس ترودا* («صدای نوین کار») بود. در ۸ مارس ۱۹۲۱، در جریان خیزش کرونشات پازداشت شد. همان سال پس از یک اعتصاب غذا و تنها پس از مداخله نمایندگان اروپایی شرکت‌کننده در کنگره انترناسیونال سرخ اتحادیه‌های کارگری آزاد شد، اما اجازه ماندن نداشت و ناچار به تبعید شد.

در برلین روزنامه *رابوچی پوت* («راه کار») ارگان سندیکالیست‌های روس در تبعید را منتشر کرد. سپس به پاریس رفت و سرانجام در شیکاگو ساکن شد. در سال ۱۹۵۰ درگذشت. او نویسنده آثار متعدد درباره آنارشیزم و ترور بلشویکی است، از جمله *گیوتین در کار* (۱۹۴۰).

*[3] جالب است که رزا لوکزامبورگ ————— با آن مقام بلند «مارکسیستی» - در کنگره مؤسس حزب کمونیست آلمان (ژانویه ۱۹۱۹) اعلام کرد که اتحادیه‌های کارگری سرنوشت‌شان رو به زوال است و جای خود را به شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و کمیته‌های کارخانه خواهند داد. (Bericht..., 1919, pp. 16, 80)

*[4] ولاديمير شاتوف، زاده روسيه، به كانادا و ايالات متحده مهاجرت كرد. در سال ۱۹۱۴ صد هزار نسخه از جزوه مشهور مارگارت سنگر درباره كنترل مواليد (*Family Limitation*) را به طور مخفيانه چاپ كرد. شاتوف به عنوان كارگر ماشين چي، كارگر بندر و حروف چين كار مي كرد و به «كارگران صنعتي جهان» (IWW) پيوست. سپس به انتشار گولوس ترودا، ارگان هفتگي سنديكاليست هاي روس در آمريكا و كانادا، كمك كرد. در ژوئيه ۱۹۱۷ به پتروگراد بازگشت و «گولوس ترودا» را بار ديگر در پايخت روسيه كاشت. او بعدها عضو كميته انقلابي نظامي پتروگراد و افسر ارتش دهم سرخ شد. در سال ۱۹۱۹ نقش مهمي در دفاع از پتروگراد در برابر يودنيچ ايفا كرد. او در ۱۹۲۰ وزير حمل و نقل «جمهوري شوروي خاور دور» شد. در جريان پاكسازي هاي ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸ ناپديد شد.

*[5] ادبيات تروتسكيستي سال ها اين جنبه هاي ارتجاعی ارتش سرخ را نمونه هايی از آنچه «تحت استالينيسم» بر آن رفته می دانست. واقعيت آن است كه اين مسائل نخستين بار در كنگره هشتم حزب، در مارس ۱۹۱۹، از سوی اسميرنوف به چالش كشیده شد.

پانویس‌ها:

- [1] آورچ، همان، ص. ۱۵۶. (با چند ارجاع ثانویه).
- [2] نخستین کنگره سراسری اتحادیه‌های کارگری روسیه، ۷-۱۴ ژانویه ۱۹۱۸، مسکو ۱۹۱۸، ص. ۱۹۳. (از این پس: «کنگره اول اتحادیه‌های کارگری»).
- [3] همان، ص. ۲۱۲.
- [4] همان، ص. ۴۸.
- [5] کنگره اول اتحادیه‌های کارگری، ص. ۲۳۵.
- [6] آورچ، همان، ص. ۱۶۸.
- [7] کنگره اول اتحادیه‌های کارگری، ص. ۸۵.
- [8] همان، ص. ۲۳۹.
- [9] همان، ص. ۲۱۵.
- [10] همان، ص. ۸۵.
- [11] همان، ص. ۸۵.
- [12] همان، ص. ۲۲۱.
- [13] آورچ، همان، صص. ۱۶۸-۱۶۹.
- [14] ماکسیموف، همان، صص. ۱۲-۱۳.
- [15] نقل از شلیاپنیکوف، اتحادیه‌های کارگری روسیه، لایپزیگ ۱۹۲۰.
- [16] کنگره اول اتحادیه‌های کارگری، ص. ۳۷۴.
- [17] همان، صص. ۳۶۹-۳۷۰.
- [18] همان، ص. ۳۶۹.
- [19] همان، ص. ۱۹۲.
- [20] همان، ص. ۲۳۰.
- [21] همان، ص. ۱۹۵.
- [22] همان، ص. ۳۶۹.

- [23] قطننامه مصوب (همان، ص. ۳۷۰).
- [24] کاپلان، همان، ص. ۱۲۸.
- [25] همان، ص. ۱۸۱.
- [26] کنگره اول اتحادیه‌های کارگری، ص. ۱۱.
- [27] همان، ص. ۸۰.
- [28] همان، ص. ۳۶۴.
- [29] همان، پیشگفتار.
- [30] همان، ص. ۲۷.
- [31] همان، ص. ۳۶۷.
- [32] کنگره اتحادیه‌های کارگری نساج و کمیته‌های کارخانه، مسکو ۱۹۱۸، ص. ۸.
- [33] همان، ص. ۵.
- [34] همان، ص. ۳۰.
- [35] مجموعه فرامین و مصوبات اقتصاد ملی (۱۹۱۸)، صص. ۳۱۵-۳۱۱.
- [36] کار، همان، جلد دوم، صص. ۸۶-۸۷.
- [37] همان، ص. ۹۵.
- [38] همان، ص. ۹۱.
- [39] لنین، گزیده آثار، جلد ۷، یادداشت‌های توضیحی، ص. ۵۰۵.
- [40] همان.
- [41] لنون تروتسکی، «کار، انضباط، نظم»، آثار، جلد ۱۷، صص. ۱۷۱-۱۷۲.
- [42] ان. وی. کریلنکو، زندگینامه در دایره‌المعارف...، جلد ۴۱-۱، پیوست، ص. ۲۴۶.
- [43] اقتصاد ملی، شماره ۲، ۱۹۱۸، ص. ۳۸.
- [44] کارل رادک، «پس از پنج ماه»، کمونیست، شماره ۱ (آوریل

- ۱۹۱۸)، صص. ۳-۴.
- [45] «تزهایی درباره وضعیت کنونی»، کمونیست، شماره ۱، ص. ۸.
- [46] اوسینسکی، «درباره ساخت سوسیالیسم»، کمونیست، شماره ۲ (آوریل ۱۹۱۸)، ص. ۵.
- [47] لنین، «کودکانه‌گرایی چپ و روان‌شناسی خرده‌بورژوازی»، گزیده آثار، جلد ۷، ص. ۳۷۴.
- [48] سورین، «حزب و اپوزیسیون»، فرقه کمونیست‌های چپ، مسکو ۱۹۲۵، صص. ۲۱-۲۲.
- [49] دانیلز، همان، ص. ۸۷.
- [50] پیش از انقلاب لنین تیلوریسم را «بندگی انسان در برابر ماشین» خوانده بود (آثار، جلد ۱۷، صص. ۲۴۷-۲۴۸).
- [51] لنین، گزیده آثار، جلد ۷، صص. ۳۳۲-۳۳۳، ۳۴۰-۳۴۲.
- [52] کمونیست، شماره ۴.
- [53] لنین، آثار، جلد ۲۲، صص. ۵۱۶-۵۱۷.
- [54] همان، جلد ۲۶، ص. ۳۲۶.
- [55] لنین، گزیده آثار، جلد ۷، صص. ۳۶۰-۳۶۶.
- [56] کار، همان، جلد ۲، ص. ۱۰۰.
- [57] لنین، فاجعه تهدیدکننده و چگونه با آن مبارزه کنیم.
- [58] برای تحلیل کامل‌تر نسبت میان وسیله و هدف — و پیامدهای آن — نک: پل کاردان، از بلشویسم تا بوروکراسی، جزوه «سولیداریتی»، شماره ۲۴.
- [59] کار، همان، جلد ۲، ص. ۱۰۱، پاورقی ۴.
- [60] اوسینسکی، در مجموعه مقالات اولین کنگره سراسری شوراهای اقتصاد ملی، مسکو ۱۹۱۸، صص. ۶۴-۶۱.
- [61] همان، ص. ۷۵.
- [62] همان، ص. ۶۵.

- [63] «آيين‌نامه اداره بنگاه‌هاى ملى‌شده»، همان، صص. ۴۷۷-۴۷۸.
- [64] كار، همان، جلد ۲، صص. ۱۱۹-۱۲۰.
- [65] همان، ص. ۱۰۵.
- [66] دانيلز، همان، ص. ۹۲.
- [67] لارين و كريتمان، *زندگى اقتصادى و ساخت اقتصاد در روسيه شوروى*، ۱۹۲۱، ص. ۱۶۳.
- [68] اوسينسكى، *ساختمان سوسياليسم*، مسكو ۱۹۱۸، ص. ۳۵ به بعد.
- [69] آ. لوزوفسكى، *اتحاديه‌هاى كارگرى در روسيه شوروى*، مسكو ۱۹۲۰، ص. ۶۵۴.
- [70] دانيلز، همان، ص. ۹۱.
- [71] نك: ايزاك دويچر، *پيامبر بى سلاح*، ۱۹۵۹، صص. ۱-۱۴.
- [72] استپانوف-اسكورتسوف، همان، ص. ۲۴.
- [73] موريس داب، *توسعه اقتصادى شوروى از ۱۹۱۷ تا كنون*، نيويورك ۱۹۴۸، صص. ۸۹-۹۰.
- [74] اورچ، همان، ص. ۱۹۱.
- [75] همان، صص. ۱۹۲-۱۹۳.
- [76] «ماتيلوف» *شخصيت خيال‌پرداز و زمين‌دار در ارواح مرده گوگول* بود.
- [77] اورچ، همان، صص. ۱۹۶-۱۹۷.
- [78] كار، همان، جلد ۲، ص. ۱۸۰.
- [79] *خستين كنفرانس سراسرى كمونيست‌هاى راه‌آهن*، مسكو ۱۹۱۹، ص. ۷۲.
- [80] *مجموعه فرامين و مصوبات اقتصاد ملى*، ۱۹۲۰، جلد ۲، ص. ۸۳.
- [81] كار، همان، جلد ۲، ص. ۱۸۳.
- [82] *مجموعه مقالات دومين كنفره سراسرى شوراهاى اقتصادى*

۱۱۰ / بلشویک‌ها و کنترل کارگری

منطقه‌ای، ص. ۲۱۳.

[83] کار، همان، جلد ۲، ص. ۱۹۰.

دومین کنگره سراسری اتحادیه‌های کارگری روسیه در سراسر سال ۱۹۱۸، اتحادیه‌های کارگری نقشی مهم در اداره صنعتی ایفا کردند. این نقش هنگامی به‌طور چشمگیری افزایش یافت که دولت، بیمناک از آن‌که صنعت خصوصی نیازهای ارتش سرخ را تأمین نکند، برنامه ملی‌سازی را شتاب بخشید؛ «در آغاز، بیش از آن‌که ماهیتی اقتصادی داشته باشد، اقدامی نظامی بود» [۱]. آنچه لنین «وظایف دولتی» اتحادیه‌ها می‌نامید، به‌سرعت در حال گسترش بود. اعضای حزب در رهبری اتحادیه‌ها — از جمله تومسکی، رئیس شورای مرکزی سراسری اتحادیه‌های کارگری — از قدرت قابل‌توجهی برخوردار بودند.

اما رابطه میان رهبری اتحادیه‌ها و صفوف کارگران چندان دموکراتیک نبود. «در عمل، هرچه اتحادیه‌ها بیشتر وظایف اداری یک دستگاه مدیریت بوروکراتیک متعارف را به عهده می‌گرفتند، خودشان نیز بیشتر بوروکراتیزه می‌شدند» [۲]. یکی از نمایندگان کنگره، چیرکین، ادعا می‌کرد که:

«اگرچه در اغلب مناطق نهادهای نمایندگی‌کننده جنبش اتحادیه‌ای وجود داشت، اما این نهادها نه انتخاب شده بودند و نه به هیچ نحوی تأیید. هر جا انتخابات برگزار شده بود و افرادی برگزیده شده بودند که برای نیازهای شورای مرکزی یا مقامات محلی مناسب نبودند، انتخابات بسیار آزادانه باطل و افراد با کسانی مطیع‌تر نسبت به دستگاه اداری جایگزین شده بودند» [3].

نماینده دیگری، پرکین، علیه مقررات تازه‌ای سخن گفت که مقرر می‌کرد نمایندگان برگزیده سازمان‌های کارگری برای کمیساریای کار باید از سوی همان کمیساریا تأیید شوند:

«اگر در یک نشست اتحادیه فردی را به عنوان کمیسار انتخاب کنیم - یعنی اگر طبقه کارگر در موردی معین اجازه یابد اراده خود را ابراز کند - می‌توان گمان برد که این فرد اجازه خواهد داشت منافع ما را در کمیساری نمایندگی کند و کمیسار ما باشد. اما خیر. با وجود آن‌که ما اراده خود - اراده طبقه کارگر - را ابراز کرده‌ایم، باز هم ضروری است که کمیساری که برگزیده‌ایم، از سوی مقامات تأیید شود... به پرولتاریا اجازه داده می‌شود خودش را مضحکه خود کند. اجازه دارد نمایندگانی برگزیند، اما قدرت دولتی، با حق خود برای تأیید یا رد انتخابات، با نمایندگان ما هر طور که می‌خواهد رفتار می‌کند».[4]

اتحادیه‌ها - و هر نهاد دیگری - بیش از پیش زیر سلطه دولت قرار می‌گرفتند؛ دولتی که خود در انحصار حزب و منصوبان آن بود. اما با وجود چرخش آشکاری که قدرت را به سوی بوروکراسی نوظهور سوق می‌داد، سازمان‌یافتگی و آگاهی طبقه کارگر هنوز به اندازه‌ای نیرومند بود که رهبران حزب و اتحادیه را وادار به دادن امتیازهای لفظی کند. کمیته‌های کارخانه که زمانی نهادهای خودگردان کارگران بودند، اکنون کاملاً در هم شکسته بودند، اما کارگران هنوز در درون اتحادیه‌ها برای حفظ اندک باقی‌مانده قدرت پیشین خود مبارزه می‌کردند.

دومین کنگره اتحادیه‌ها «ترتیباتی را مشروعیت بخشید که طبق آن اتحادیه‌ها به‌طور هم‌زمان نقش مأموران نظامی سرپازگیری، واحدهای تأمین تدارکات، و نهادهای تنبیهی و نظایر آن را یافته بودند»[۵]. برای مثال، تومسکی خاطرنشان کرد که:

«در زمانی که اتحادیه‌ها مزد و شرایط کار را تعیین می‌کنند، دیگر نمی‌توان اعتصاب‌ها را تحمل کرد. لازم است نقطه‌ها را بر سر حروف گذاشت».

لنین در مورد «تقسیم‌پذیری اجتناب‌ناپذیر اتحادیه‌ها» سخن گفت. (این قرص تلخ با بحث‌هایی درباره وظیفه اتحادیه‌ها در آموزش کارگران در هنر اداره و نیز با سخن‌گفتن از «زوال تدریجی» دولت شیرین می‌شد.)

لوزوفسکی، که حزب را ترک کرده بود، به عنوان یک بین الملل گرای مستقل علیه سیاست بلشویک ها در اتحادیه ها سخن گفت.

قطعه نامه ای تصویب شد که «اعطای وضعیت رسمی به اختیارات اداری اتحادیه ها» را خواستار می شد. قطعه نامه از «دولتی سازی» (اگوسودارستولنیه) اتحادیه ها سخن می گفت، «زیرا وظایف آنان گسترده تر شده و با دستگاه حاکم اداری و کنترلی صنعت درمی آمیخت» [۶]. کمیسار کار، و. و. شمیت، پذیرفت که «حتی نهادهای کمیساریای کار نیز باید از دل دستگاه اتحادیه ای ساخته شوند» [۷]. (در این مقطع شمار اعضای اتحادیه ها ۳۵۰۰۰۰ نفر بود؛ این رقم در زمان نخستین کنگره اتحادیه ها، ژانویه ۱۹۱۸، ۲۶۰۰۰۰ و در کنفرانس ژوئیه ۱۹۱۷ تنها ۱۵۰۰۰۰ نفر بود). [۸]

سرانجام، دومین کنگره هیئتی اجرایی تشکیل داد که دارای «اختیار عالی» در فاصله میان دو کنگره بود. اعلام شد که فرامین این هیئت «برای تمام اتحادیه های مشمول آن و برای تک تک اعضای این اتحادیه ها لازم الاجراست»:

«نقض فرامین و سرپیچی از آنها از سوی اتحادیه های منفرد، به اخراج آنان از خانواده اتحادیه های پرولتری خواهد انجامید». [۹]

این امر طبعاً اتحادیه اخراج شده را بیرون از یگانه چارچوب قانونی قرار می داد که رژیم بلشویکی برای وجود اتحادیه ها به رسمیت می شناخت.

۲ تا ۷ مارس

نخستین کنگره کمینترن (انترناسیونال سوم)

۱۸ تا ۲۳ مارس

هشتمین کنگره حزب

اوکراین و مناطق ولگا اکنون دوباره به دست ارتش سرخ بازپس گرفته شده بودند. دوره ای کوتاه از ثبات نسبی پدید آمد. اما در ادامه همان سال، پیشروی های دنیکن و یودنیچ به ترتیب مسکو و پتروگراد را در معرض تهدید قرار داد.

در هشتمین کنگره موجی از انتقادهای چپ‌گرایانه علیه گرایش‌های فراستمرکزکننده اوج گرفت. برنامه جدید حزب به بحث گذاشته شد و به تصویب رسید. بند ۵ «بخش اقتصادی» اعلام می‌کرد:

«سازوکار سازمانی صنعت اجتماعی‌شده باید اساساً بر اتحادیه‌های کارگری استوار باشد... اتحادیه‌ها که مطابق قوانین جمهوری شوروی و رویه تثبیت‌شده در تمامی نهادهای محلی و مرکزی اداره صنعتی مشارکت دارند، باید به‌سوی تمرکز واقعی تمامی اداره اقتصاد، همچون یک واحد اقتصادی واحد، در دست‌های خود پیش روند... مشارکت اتحادیه‌ها در مدیریت اقتصادی و کشاندن توده‌های وسیع به این کار، همچنین اصلی‌ترین شیوه مبارزه با بوروکراتیزه‌شدن دستگاه اقتصادی است».[10]

این بند مشهور در سال‌های بعد موضوع جدل‌های سختی شد. محافظه‌کاران در حزب احساس می‌کردند که این بند بیش از حد پیش می‌رود. ریزانوف در کنگره هشدار داد که «تا زمانی که تمامی اتحادیه‌های کارگری... هرگونه حق در اداره تولید را واگذار نکنند، از بوروکراتیزه‌شدن گریزی نیست»[۱۱]. از سوی دیگر، آن دسته از بلشویک‌هایی که به ادغام کمیته‌های کارخانه در اتحادیه‌ها رأی داده بودند و دیر هنگام خطای خود را فهمیدند، به همین بند چون آخرین سنگر چنگ زدند و تلاش کردند آن را در برابر هجوم فراگیر دستگاه بوروکراتیک حزب حفظ کنند.

دویچر بند ۵ را «لغزشی سندیکالیستی» از سوی رهبری بلشویکی توصیف می‌کند که «در حالتی از احساس سپاس‌گزاری صادقانه نسبت به اتحادیه‌ها بابت کوشش‌هایشان در جنگ داخلی انجام شد»[۱۲]. او توضیح می‌دهد که چگونه لنین و دیگر رهبران حزب «به‌زودی ناچار شدند تلاش فراوانی برای توجیه و بی‌اثر کردن این چک و عده‌دار که حزب با چنان رسمیت و اقتدار به اتحادیه‌ها داده بود انجام دهند». این تفسیر قابل‌تردید است. لنین عادت به لغزش (سندیکالیستی یا هرگونه دیگر) نداشت، و کمتر پیش می‌آمد که تحت‌تأثیر «سپاس‌گزاری» قرار گیرد. محتمل‌تر آن بود که توازن نیروها - آشکار شده در کنگره، که خود تنها پژواکی کم‌رنگ از نگرش‌های طبقه کارگر بیرون از حزب بود - رهبری بلشویکی را ناچار

به عقب‌نشینی لفظی کرده باشد. این بند به‌رحال با بندهای دیگری احاطه شده بود که بخشی از اثر آن را خنثی می‌کرد.

برنامه اعلام می‌کرد که «شیوه تولید سوسیالیستی تنها بر پایه انضباط رفیقانه کارگران می‌تواند استوار گردد». به اتحادیه‌های کارگری «نقش اصلی در خلق این انضباط نوین سوسیالیستی» سپرده شده بود. بند ۸:

«اتحادیه‌ها را فرامی‌خواند که ضرورت همکاری کارگران با تکنسین‌ها و متخصصان بورژوا و یادگیری از آنان را به کارگران تفهیم کنند — و بی‌اعتمادی "فوق‌افراطی" آنان نسبت به این قشر را برطرف سازند... کارگران نمی‌توانستند بدون دوره‌ای شاگردی نزد روشنفکران تربیت‌یافته بورژوازی، سوسیالیسم را بنا کنند... بنابراین پرداخت دستمزدها و پاداش‌های گزاف به متخصصان بورژوا جایز دانسته شد. این بهایی بود که دولت جوان پرولتری باید به تکنسین‌ها و دانشمندان پرورش‌یافته بورژوازی می‌پرداخت، زیرا نمی‌توانست از خدمات آنان صرف‌نظر کند». [13]

در اینجا امکان پرداختن مفصل به مسئله «متخصصان» پس از انقلاب وجود ندارد. مسئله تنها روسی نبود، هرچند شرایط تاریخی روسیه سبب شکاف ویژه‌ای میان تکنسین‌ها و کارگران صنعتی شده بود. روشن است که شوراهای کارگری به دانش تخصصی نیاز خواهند داشت. اما هیچ ضرورتی وجود ندارد که همه دارندگان این دانش در کنار بورژوازی قرار گیرند. این دانش به خودی خود کسی را محق به تحمیل تصمیمات یا برخورداری از امتیازات مادی نمی‌کند.

این مسئله بارها در مباحثات گوناگون بررسی شده است، اما معمولاً یا با رویکردی مبتنی بر مصلحت‌گرایی خام یا بر اساس «اصول بنیادی» تغییرناپذیر. پیامدهای نظری آن تنها به‌تازگی بررسی شده‌اند. به گفته لیمون، مدیریت بخشی فنی دارد [۱۴]، اما شرایطی تاریخی که طبقه کارگر در آن ناگزیر به برعهده‌گیری مدیریت خواهد شد، آن را در نظر آنان بیش از هر چیز وظیفه‌ای سیاسی و اجتماعی جلوه خواهد داد. در سطح زمینی،

روزمره و انسانی، کارگران در لحظه انقلاب سوسیالیستی متخصصان را نه به عنوان انسان‌هایی (که اتفاقاً دانش فنی دارند)، بلکه صرفاً به عنوان عاملان استثمار انسان از انسان خواهند دید.

جهان سرمایه‌داری جهانی است متکی به فетиشیسم (بت‌وارگی)، که در آن روابط انسانی پشت روابط میان اشیاء ناپدید می‌شود. اما در لحظه‌ای که توده‌ها برمی‌خیزند، این پرده را می‌درند. آنان تاپوی «اشیاء» را می‌شکنند و با انسان‌هایی روبه‌رو می‌شوند که تا پیش از آن در سایه فetiš (بت) مقدس مالکیت خصوصی به آنان «احترام» می‌گذاشتند. از آن لحظه، متخصص، مدیر یا سرمایه‌دار - فارغ از رابطه فنی یا شخصی او با بنگاه - برای کارگران تجسم استثمار و دشمنی است که تنها می‌خواهند از زندگی‌شان بیرونش کنند. خواستن از کارگران که در این مرحله نگاهی «متعادل» داشته باشند، و در ارباب سابق «مدیر فنی جدید» یا «متخصص ضروری» را ببینند، برابر است با مطالبه اعتراف به ناتوانی و ضعف خود، درست در لحظه‌ای که نیروی تاریخی و قدرت اجتماعی‌شان را بازمی‌یابند و برای نخستین بار خودآیین می‌شوند - آن هم در عرصه‌ای که بیش از همه بدان حساس‌اند: تولید.

بوروکراتیزه‌شدن حزب نیز موجب بروز انتقادهای تندی در کنگره شد. اوسینسکی اعلام کرد: «ضروری است کارگران را در مقیاسی گسترده وارد کمیته مرکزی کنیم؛ لازم است تعداد کافی کارگر به آن وارد شود تا کمیته مرکزی پرولتری شود» [۱۵]. (لنین چهار سال بعد، در ۱۹۲۳، در ماجرای «ورودی لنینی» به همین نتیجه رسید!) اوسینسکی پیشنهاد کرد شمار اعضای کمیته مرکزی از ۱۵ به ۲۱ نفر افزایش یابد. اما تصور اینکه ورود کارگران به سطوح بالای دستگاه اداری بتواند کمبود قدرت واقعی طبقه کارگر - که در نقطه تولید تقریباً کامل از دست رفته بود - را جبران کند، تصویری بسیار ساده‌لوحانه بود.

زوال شوراهای کارگران و دهقانان نیز در کنگره به بحث گذاشته شد. شوراهای دیگر نقشی در تولید ایفا نمی‌کردند - و در عرصه‌های دیگر نیز بسیار کم‌اثر شده بودند. تصمیمات بیش از پیش توسط اعضای حزبی

مستقر در «دستگاه شورایی» اتخاذ می‌شد. شوراها به ارگان‌هایی برای تأیید (مهر تأیید) تصمیمات بدل شده بودند. تزه‌های ساپرونوف و اوسینسکی — مبنی بر اینکه حزب نباید «اراده خود را بر شوراها تحمیل کند» — قاطعانه رد شد.

رهبران حزب در همه این زمینه‌ها امتیازهای خردی دادند، اما روند تمرکز و تشدید کنترل — چه در حزب و چه در اقتصاد — بی‌امان ادامه یافت. هشتمین کنگره پولیت‌بورو، ارگ‌بورو و دبیرخانه را تأسیس کرد؛ نهادهایی که از نظر فنی تنها زیر — کمیته‌هایی از کمیته مرکزی بودند اما خیلی زود قدرتی عظیم یافتند. تمرکز قدرت تصمیم‌گیری گامی بزرگ به‌پیش برداشت. «انضباط حزبی» تقویت شد. کنگره حکم داد که هر تصمیمی باید پیش از هر چیز اجرا شود و تنها پس از اجرا امکان شکایت به نهاد حزبی مربوطه وجود دارد: [1*]

«...تمامی امور مربوط به اعزام کادرهای حزبی در دست کمیته مرکزی است. تصمیمات آن برای همه الزام‌آور است». [16]
دوران «تبعیض‌های سازمانی» — به‌عنوان ابزاری برای خاموش کردن انتقادهای ناخوشایند — عملاً آغاز شده بود.

آوریل

اوج پیشروی کولچاک در اورال‌ها.

ژوئن

صدور فرمان معرفی «دفترچه‌های کار» برای کارگران در مسکو و

پتروگراد.

اکتبر

اوج پیشروی دینیکین در جنوب روسیه و پیشروی یودنیچ به سمت

پتروگراد.

۲-۴ دسامبر

هشتمین کنفرانس حزب.

هشتمین کنفرانس حزب اساسنامه‌ای تدوین کرد که حقوق و وظایف سلول‌های حزبی (فراکسیون‌ها یا *fraktsya*) را به‌طور سختگیرانه تعریف می‌کرد و طرحی را پیش‌بینی نمود که نقش رهبری حزب را در هر سازمان تضمین می‌کرد. «بنابراین، کارگر کمونیست ابتدا و بالذات یک کمونیست بود و تنها پس از آن عضو اتحادیه کارگری، و با رفتار منضبط خود حزب را قادر می‌ساخت تا اتحادیه‌های کارگری را رهبری کند» [۱۷]. با انحطاط حزب، این «رهبری» نقش روزافزون و مضر خود را ایفا کرد.

۵-۹ دسامبر

هفتمین کنگره سراسری شوراهای (تاکنون دو کنگره در ۱۹۱۷ و چهار کنگره در ۱۹۱۸ برگزار شده بود). قطعنامه‌ای به نفع مدیریت جمعی صنعت تصویب شد [۱۸]. در این کنگره، ساپرونوف به انتقاد از *glavki*‌های نامحبوب پرداخت و استدلال کرد که آن‌ها نمایانگر تلاش برای جایگزینی «سازمان‌بندی بر اساس دیپارتمان‌ها به جای شوراهای سیستم بوروکراتیک به جای سیستم دموکراتیک» هستند. سخنان دیگری اعلام کرد که اگر از مردم پرسیده شود «چه چیزی باید در روز پس از نابودی دینیکین و کولچاک منهدم شود»، ۹۰ درصد پاسخ خواهند داد *glavki* و مراکز. [19]

۶-۱۲ دسامبر

تروتسکی «تزهای گذار از جنگ به صلح» خود را به کمیته مرکزی حزب ارائه داد، که به‌ویژه به «نظامی‌سازی کار» می‌پرداخت و در حال حاضر قرار نبود فراتر برود [۲۰]. بنیادی‌ترین تصمیم‌ها، که شرایط مادی زندگی میلیون‌ها کارگر روسی را تحت تأثیر قرار می‌داد، ابتدا باید پشت درهای بسته توسط رهبران حزب بررسی و اتخاذ می‌شد. روز بعد، پرودا، به سردبیری بوخارین، تزهای تروتسکی را «به اشتباه» منتشر کرد (در واقع به‌عنوان بخشی از کارزار برای بی‌اعتبار کردن تروتسکی). برای کسانی که فراتر از ظاهر وقایع را می‌بینند، این کل ماجرا نشانه‌ای بارز از تنش‌های داخلی حزب در آن زمان بود.

در این مرحله، لنين كاملاً از پيشنهادات تروتسكى حمايت مى‌كرد. (مى‌دانيم كه بعدها اسطوره‌اى توسط تروتسكىست‌ها و ديگران ساخته شد مبنى بر اينكه «تروتسكى ممكن است در نظامى‌سازى كار اشتباه كرده باشد، اما لنين هميشه مخالف آن بوده است». اين نادرست است. لنين تنها دوازده ماه بعد، در پايان ۱۹۲۰، با تروتسكى در اين مسئله مخالفت كرد، همان‌طور كه بعداً توضيح داده خواهد شد.)

پيشنهادات تروتسكى موجى از اعتراضات را برانگيخت [۲۱]. وى در كنفرانس‌هاى اعضاى حزب، مديران و اتحاديه‌ها با فرياد متوقف شد [۲۲]. در اين مرحله، لازم است درباره نگرش انقلابيون نسبت به «اقدامات شديد» لازم براى نجات انقلاب توضيح داده شود. در طول تاريخ، توده‌ها همواره حاضر به فداكارى‌هاى عظيم بوده‌اند هرگاه مسائل اساسى در خطر باشند. اما مسئله واقعى اين نيست كه پيرسيم پيشنهاده اين يا آن «زياد شديد» بوده يا نه، بلكه بايد دانست تصميم از سوى چه كسى صادر شده است. آيا تصميم از نهاده‌اى كنترل‌شده از پايين گرفته شده بود؟ يا توسط يك ارگان خودانتهاب و خودتداوم‌پابنده جدا از توده‌ها؟ اعضاى حزبى كه در اين مرحله با اين اقدامات مخالفت مى‌كردند در تضادى حل‌ناشدنى گرفتار بودند. آن‌ها سياست‌هاى رهبران حزب را محكوم مى‌كردند بدون آن‌كه واقعاً دريابند برداشت‌هاى سازمانى خود تا چه حد در آنچه براى انقلاب رخ مى‌داد نقش داشته است. تنها برخى اعضاى «اپوزيسيون كارگرى» ۱۹۲۱ (تا حدى محدود) و «گروه كارگرى مياسنيكوف» ۱۹۲۲ (به‌طور گسترده‌تر) شروع به درك واقعيت جديد كردند.

۲۷ دسامبر

با تأييد لنين، دولت كميسيون «وظيفه كار» را تأسيس كرد، با تروتسكى (هنوز كميسر جنگ) به‌عنوان رئيس.

يادداشت‌ها:

[1*] پژواك تأسف‌برانگيزى، تقريباً پنجاه سال بعد، در سند «چشم‌اندازها براى (Perspectives for I.S.)» I.S. ديده مى‌شود كه در

سپتامبر ۱۹۶۸ توسط کمیته سیاسی سوسیالیسم بین‌الملل ارائه شد. بند ۴ چنین بود: «شاخه‌ها باید دستورات مرکز را بپذیرند، مگر آن‌که به‌طور بنیادی با آن‌ها مخالف باشند، که در این صورت باید تلاش کنند با آن‌ها هماهنگ شوند و همزمان خواستار بحث علنی درباره موضوع شوند».

[16] هشتمین کنگره حزب، *Resolutions*، جلد ۱، ص. ۴۴۴.

[17] Deutscher, *Soviet Trade Unions*, ص. ۳۳.

[18] Preobrazhensky, *Devyaty s'yezd RKP(b): Protokoly* (پروتکل‌ها: RCP(b) نهمین کنگره) ، (IMEL, 1934، مسکو) ، ص. ۷۲. (از این پس «نهمین کنگره حزب» نامیده می‌شود)

[19] Carr, همان، جلد ۱۱۸۴، ص.

[20] Deutscher, *The Prophet Armed*, ص. ۴۸۷.

[21] همان، ص. ۴۹۲.

[22] همان، ص. ۴۹۲.

ژانویه

فروپاشی نیروهای سفید در سبیری. محاصره اقتصادی روسیه از سوی بریتانیا، فرانسه و ایتالیا برداشته می‌شود.

سونارکوم (شورای کمیسرهای خلق) فرمانی صادر می‌کند که مقررات عمومی خدمت کار اجباری همگانی را تعیین می‌کند؛ خدمتی برای «تأمین نیروی کار صنعت، کشاورزی، حمل‌ونقل و دیگر شاخه‌های اقتصاد ملی بر اساس یک برنامه اقتصادی عمومی». هر فرد می‌توانست یک‌بار یا به‌صورت دوره‌ای برای انواع کارها (کشاورزی، ساختمان، جاده‌سازی، تأمین غذا یا سوخت، برف‌روبی، بارکشی و «اقدامات مربوط به پیامدهای بلایای عمومی») فراخوانده شود. در عبارتی شگفت‌انگیز، سند اعلام می‌کرد که حتی باید «در تخریب دستگاه پلیس قدیم که می‌دانست چگونه شهروندان را نه فقط در شهرها بلکه در روستاها نیز ثبت کند، اظهار تأسف کرد» [1].

۱۲ ژانویه

نشست شورای مرکزی سراسری اتحادیه‌های کارگری روسیه. در گردهمایی فراکسیون بلشویک، لنین و تروتسکی به‌طور مشترک ضرورت پذیرش نظامی‌سازی کار را مطرح می‌کنند. تنها دو نفر از میان شصت رهبر بلشویک اتحادیه‌های کارگری از آن‌ها حمایت می‌کنند. «هیچ‌گاه پیش از این، تروتسکی یا لنین با چنین مخالفت چشم‌گیری روبه‌رو نشده بودند» [2].

۱۰-۲۱ ژانویه

سومین کنگره شوراهای اقتصادی.

لنین در سخنرانی خود در کنگره اعلام می‌کند:

«اصل شورایی [مدیریت جمعی]... چیزی ابتدایی است، لازم برای نخستین مرحله، زمانی که باید از نو بنا کرد... گذار به کار عملی با

اتوریتۀ فردی پیوند دارد. این همان نظامی است که بیش از هر نظام دیگر، بهترین بهره‌گیری از منابع انسانی را تضمین می‌کند» [3].

با وجود این فراخوان، مخالفت با دیدگاه‌های لنین و تروتسکی پیوسته در حال افزایش بود. کنگرۀ مذکور قطعنامه‌ای به نفع مدیریت جمعی تولید به تصویب رساند.

فوریۀ

کنفرانس‌های منطقه‌ای حزب در مسکو و خارکف علیه «مدیریت تک‌نفره» موضع گرفتند. همین‌گونه، فراکسیون بلشویک شورای مرکزی سراسری اتحادیه‌ها نیز در نشست‌های ژانویه و مارس با آن مخالفت کرد. [۴] تومسکی، رهبر شناخته‌شده اتحادیه و عضو ARCCTU، «تزهایی» درباره «وظایف اتحادیه‌های کارگری» ارائه داد که با وجود انتقاد ضمنی از دیدگاه‌های لنین و تروتسکی، مورد پذیرش قرار گرفت.

تومسکی در تزه‌ای خود اظهار می‌کرد که:

«اصل بنیادی هدایت‌کنندۀ کار نهادهای مختلف هدایت و اداره اقتصاد، همان اصل موجود است: مدیریت جمعی. این اصل باید از هیئت‌رئیسۀ وِسِنخا تا اداره کارخانه‌ها اجرا شود. تنها مدیریت جمعی می‌تواند مشارکت توده‌های گسترده غیرحزبی را، از طریق اتحادیه‌ها، تضمین کند.»

با این حال، موضوع هنوز بیشتر به‌عنوان مسئله‌ای «مصلحتی» دیده می‌شد تا یک اصل بنیادی: «اتحادیه‌ها»، به‌زعم تومسکی، «صلاحیت‌دارترین و ذی‌نفع‌ترین سازمان‌ها در امر بازسازی تولید کشور و عملکرد درست آن‌اند» [5].

پذیرش تزه‌ای تومسکی با اکثریت چشم‌گیر، نقطه اوج مخالفت درون‌حزبی با دیدگاه‌های لنین بود. اما روشن بود که هیچ قطعنامه‌ای اختلافات را حل نخواهد کرد. تلاش‌های گروه‌های ناراضی حزب در صنعت برای ایجاد یک مرکز مستقل، تهدید جدی‌تری برای رهبری حزب محسوب می‌شد.

تنش میان حزب و رهبری اتحادیه‌ها بر سر تعیین اعضای حزب برای کار اتحادیه‌ای تشدید شده بود. فراکسیون حزب در ARCCTU که تحت سلطهٔ «چپ‌ها» بود:

«ادعای اقتدار مستقیم بر اعضای حزب در اتحادیه‌های صنعتی را داشت... این امر آشکارا یک حزب درون حزب ایجاد می‌کرد... رهبری، این مطالبهٔ خودمختاری اتحادیه‌ای‌ها را رد کرد» [6].

این رویداد پیامدهای جالبی داشت. «مرکزیت‌خواهان دموکرات» که در برابر تعارض بین دموکراسی و مرکزیت قرار گرفتند، ثابت کردند که — همانند موارد دیگر — مرکزیت در عمل مقدم بر دموکراسی است. آن‌ها قطعنامه‌ای به تصویب سازمان مسکو رساندند مبنی بر اینکه:

«انضباط حزبی در هر مورد بر انضباط اتحادیه‌ای تقدم دارد» [7].
در مقابل، دفتر جنوبی ARCCTU قطعنامه‌ای مشابه دربارهٔ خودمختاری اتحادیه‌ای‌ها تصویب کرد و آن را از تصویب چهارمین کنفرانس حزبی اوکراین گذراند.

مارس

دومین کنگرهٔ سراسری کارگران صنایع غذایی (تحت نفوذ سندیکالیست‌ها) در مسکو برگزار می‌شود. این کنگره رژیم بلشویکی را محکوم می‌کند که:

«سلطهٔ نامحدود و کنترل‌نشده بر پرولتاریا و دهقانان برقرار کرده، مرکزیت وحشتناکی را تا حد پوچی پیش برده... و هر آنچه زنده، خودانگیخته و آزاد است را نابود می‌کند.»

به پاور آن‌ها:

«آنچه دیکتاتوری پرولتاریا نامیده می‌شود، در واقع دیکتاتوری حزب — و حتی افراد — بر پرولتاریاست» [8].

۲۹ مارس تا ۴ آوریل

نهمین کنگرهٔ حزب.

جنگ داخلی تقریباً به پایان رسیده بود. مردم مشتاق چشیدن ثمرات انقلاب بودند. اما کنگره نشان داد که بسیاری از روش‌های «کمونیسم جنگی» قرار است در زمان صلح نیز ادامه یابد:

- بسیج اجباری نیروی کار،
- جهت‌دهی اجباری کار،
- سهمیه‌بندی سختگیرانه کالاهای،
- پرداخت مزدها به صورت جنسی،
- مصادره محصولات کشاورزی.

بحث‌برانگیزترین مسائل «نظامی‌سازی کار» و «مدیریت تکنفره» در صنعت بود.

تروتسکی، تحت تأثیر تجربه خود در مقام کمی‌سار جنگ، استدلال می‌کرد که ارتش در حال دمobilization می‌توان به‌طور سازمان‌یافته در کارهای غیرنظامی همچون جنگل‌داری به‌کار گرفت. «تنها یک گام» لازم بود تا این الگو به کل جمعیت کارگری تعمیم یابد [9].

او در کنگره اعلام کرد:

«طبقه کارگر نمی‌تواند آزادانه در سراسر روسیه سرگردان شود. باید مانند سربازان، به این‌سو و آن‌سو انداخته شوند، منصوب شوند، فرمان بگیرند.

اجبار کار در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم به بالاترین درجه شدت خواهد رسید.

فراریان از کار باید در گردان‌های تنبیهی سازمان یابند یا به اردوگاه‌های تمرکز فرستاده شوند.»

او از «دستمزدهای تشویقی برای کارگران کارآمد»، «رقابت سوسیالیستی» دفاع می‌کرد و از «ضرورت پذیرش جوهر پیشرو تیلوریسم» سخن می‌گفت. [۱۰] در رابطه با مدیریت صنعتی، دغدغه اصلی لنین و تروتسکی «کارایی اقتصادی» بود. مانند بورژوازی (چه پیش و چه پس از آنان)، آنان «کارایی» را با مدیریت فردی یکی می‌گرفتند. با این

حال، آنان دریافتند که این موضوع برای کارگران بسیار ناخوشایند خواهد بود و بنابراین ناچار بودند با احتیاط گام بردارند.

قطعه‌نامه رسمی با لحنی محتاطانه اعلام می‌کرد که «مدیریت فردی» «به هیچ وجه حقوق طبقه کارگر یا 'حقوق' اتحادیه‌های کارگری را محدود یا نقض نمی‌کند، زیرا طبقه می‌تواند حاکمیت خود را، بنا به اقتضای فنی، در شکل‌های گوناگون اعمال کند. این کل طبقه حاکم [که باز در این‌جا با حزب یکی انگاشته می‌شود (م.)] است که در هر مورد، افراد را برای وظایف مدیریتی و اداری 'منصوب' می‌کند [11]».

احتیاط آنان کاملاً توجیه‌پذیر بود. کارگران هنوز فراموش نکرده بودند که چگونه در نخستین کنگره اتحادیه‌های کارگری (ژانویه ۱۹۱۸) قطعه‌نامه‌ای اعلام کرده بود که «وظیفه نظارت کارگری پایان دادن به خودکامگی در عرصه اقتصادی است، همان‌گونه که در عرصه سیاسی نیز به آن پایان داده شده است» [12].

به‌زودی الگوهای گوناگونی از مدیریت صنعتی ترسیم شد. [۱۳] در تدوین این طرح‌ها، بعید است لنین و تروتسکی چندان درگیر ملاحظات دکتیرینی نظریه‌پردازانی چون کریتزمان، نظریه‌پرداز کمونیسم «چپ»، بوده باشند؛ کسی که مدیریت جمعی را «نشانه ویژه و ممیزه پرولتاریا ... که آن را از همه طبقات اجتماعی دیگر متمایز می‌کند ... دموکراتیک‌ترین اصل سازماندهی» تعریف کرده بود. [۱۴] تروتسکی، تا آنجا که اصولاً نظر اصولی‌ای در این باره داشت، اعلام کرده بود که مدیریت جمعی «ایده‌ای منشویستی» است.

در نهمین کنگره، لنین و تروتسکی با شدیدترین مخالفت از سوی دموکرات‌های مرکزی (اوسینسکی، ساپرونوف، پریوبرزنسکی) روبه‌رو شدند. اسمیرنوف، که آشکارا از زمانه خود جلوتر بود، پرسید اگر مدیریت فردی چنین ایده خوبی است، چرا در شورای کمیساران خلق (سوونارکوم) اجرا نمی‌شود؟ لوتوینوف، رهبر کارگران فلزکار که بعدها نقشی مهم در پیدایش «اپوزیسیون کارگری» ایفا کرد، چنین اظهار داشت:

«مسئول اصلی هر شاخه صنعت فقط می‌تواند اتحادیه تولیدی باشد. و مسئول کلی صنعت فقط می‌تواند شورای مرکزی سراسری اتحادیه‌های کارگری باشد. و راه دیگری ندارد» [15].

شلیاپنیکوف آشکارا خواستار «تفکیک قوای» سه‌گانه میان حزب، شوراهای و اتحادیه‌های کارگری شد. [۱۶] اوسینسکی، به‌نمایندگی از دموکرات‌های مرکزی، از ایده شلیاپنیکوف دفاع کرد. او از «برخورد چند فرهنگ» سخن گفت (فرهنگ «نظامی-شورایی»، فرهنگ «مدنی-شورایی» و جنبش اتحادیه‌ای که «حیطه فرهنگی خاص خود را پدید آورده است»). به‌گفته او، به‌کار بردن روش‌هایی معین (مانند نظامی‌سازی) که تنها برای یکی از این فرهنگ‌ها مناسب بود، بر دیگران نامناسب و نادرست بود. [۱۷] این نمونه‌ای روشن از گرفتار شدن در دام ساخته دست خویش بود.

در موضوع «مدیریت فردی»، دموکرات‌های مرکزی موضعی داشتند که البته از نقطه اصلی بحث منحرف بود. قطعنامه‌ای که آنان پیش‌تر در کنفرانس حزبی استان مسکو به تصویب رسانده بودند، موضوع را کم‌اهمیت جلوه می‌داد:

«مسئله نظام شورایی [مدیریت جمعی] و اقتدار فردی، مسئله‌ای اصولی نیست، بلکه عملی است. در هر مورد باید مطابق شرایط تصمیم گرفت» [18].

در حالی‌که آنان درست دریافته بودند که مدیریت جمعی ذاتاً هیچ فضیلت درونی‌ای ندارد، اما نتوانستند تشخیص دهند که مسئله واقعی، نسبت میان مدیریت (فردی یا جمعی) و کسانی است که بر آنان مدیریت می‌شود. مسئله واقعی این بود که «فرد» یا «جمع» مدیران، مشروعیت خود را از چه کسی می‌گیرند.

لنین حاضر به هیچ‌گونه امتیازدهی در مسئله خودمختاری اتحادیه‌های کارگری نبود: «حزب کمونیست روسیه در هیچ شرایطی نمی‌تواند بپذیرد که فقط رهبری سیاسی از آن حزب باشد و رهبری اقتصادی از آن اتحادیه‌های کارگری». [۱۹] کرسینسکی، نظریات لوتوینوف را «کالای

قاجاق سندیکاليسـتی» خوانده بود. [۲۰] به ابتکار لنين، کنگره از اتحاديه‌ها خواست:

«برای توده‌های گسترده طبقه کارگر توضيح دهند که بازسازی صنعتی تنها از طريق گذار به حداکثر کاهش مدیریت جمعی و با معرفی تدریجی مدیریت فردی در واحدهای مستقیماً درگیر تولید امکان‌پذیر است» [21].

مدیریت فردی باید در تمامی نهادها، از تراست‌های دولتی تا کارخانه‌های منفرد، اعمال می‌شد. «اصل انتخابی باید اکنون با اصل انتصاب جایگزین شود». [۲۲] مدیریت جمعی «آرمان‌گرایانه»، «غیرعملی» و «زیان‌بار» اعلام شد. [۲۳] کنگره همچنین خواستار مبارزه با «غرور جاهلانه... عناصر دموکرات‌مآب» شد «که می‌پندارند طبقه کارگر می‌تواند مشکلات خود را بدون توسل به متخصصان بورژوا در مسنول‌ترین مناصب حل کند»:

«در حزب سوسیالیسم علمی جایی برای آن عناصر دموگویی که بر این‌گونه تعصبات در میان بخش‌های عقب‌مانده کارگران تکیه می‌کنند، نمی‌تواند وجود داشته باشد» [24].

نهمین کنگره حزب صراحتاً تصویب کرد که «هیچ گروه اتحادیه‌ای نباید مستقیماً در مدیریت صنعتی مداخله کند» و «کمیته‌های کارخانه باید خود را وقف مسائل انضباط کار، تبلیغ و آموزش کارگران سازند» [25]. برای جلوگیری از تکرار گرایش‌های «مستقل» در میان رهبران اتحادیه‌ها، آن دو پرولتاریای نامدار، بوخارین و رادک، به شورای مرکزی سراسری اتحادیه‌های کارگری منتقل شدند تا از جانب رهبری حزب نظارت دقیقی بر فعالیت‌های شورای مرکزی اعمال کنند [26].

این سیاست، البته، آشکارا در تناقض با روح تصمیمات سال قبل در هشتمین کنگره حزب بود، به‌ویژه با بند ۵ مشهور «بخش اقتصادی برنامه حزبی سال ۱۹۱۹». این امر به‌خوبی نشان می‌دهد که چگونه طبقه کارگر، پس از آنکه وادار شد قدرت واقعی خود در تولید را واگذار کند و آن را با قدرتی سایه‌گون — یعنی قدرت سیاسی‌ای که حزب «نمایندگی» می‌کرد -

جایگزین سازد، ضربه پذیر شده بود. سیاستی که لنین تبلیغ می‌کرد با شدت دنبال شد. در اواخر سال ۱۹۲۰، از میان ۲۰۵۱ بنگاه مهمی که آمارشان موجود بود، ۱۷۸۳ واحد تحت «مدیریت فردی» اداره می‌شدند [27].

نهمین کنگره حزب همچنین شاهد تغییراتی در ساختار درونی حزب بود. کنگره با طوفانی از اعتراض‌ها درباره این موضوع آغاز شد. کمیته‌های محلی حزب (که دست‌کم در ظاهر دموکراتیک بودند) تابع «ادارات سیاسی» بوروکراتیک محلی شده بودند:

«با ایجاد این نهادها، همه فعالیت‌های سیاسی در کارخانه، صنعت، سازمان یا ناحیه تابع، زیر نظارت سخت‌گیرانه از بالا قرار گرفت... این نوآوری... که از ارتش اقتباس شده بود... برای انتقال تبلیغات از بالا به پایین طراحی شده بود، نه انتقال نظر از پایین به بالا [28].»

باز هم امتیازهای لفظی همراه درخواست‌های مکرر برای وحدت داده شد. چه در کنگره و چه در ماه‌های بعد:

«دگراندیشان این اشتباه را مرتکب می‌شدند که می‌کوشیدند نهادهای سیاسی عالی را بازآرایی کنند، شکل‌های کنترل سیاسی را بازسازمان دهند یا چهره‌های تازه وارد رهبری کنند - بی‌آنکه سرچشمه‌های واقعی قدرت را دست‌نخورده باقی نگذارند... آنان ساده‌لوحانه باور داشتند که سازماندهی مؤثرترین سلاح علیه بوروکراسی است [29].»

نهمین کنگره در نهایت به آرگ‌بورو (که یک سال پیش ایجاد شده و از پنج عضو کمیته مرکزی تشکیل می‌شد) حق داد تا بدون رجوع به پولیت‌بورو، جابه‌جایی‌ها و انتصابات اعضای حزب را انجام دهد. همچون گذشته - و همچنان که بارها پس از آن نیز تکرار شد - پسرقت‌های سیاست صنعتی همراه شد با پسرقت‌هایی در ساختار درونی حزب.

آوریل

به تروتسکی، علاوه بر سمت کمیساریای دفاع، کمیساریای ترابری نیز واگذار شد. «پولیت‌بورو... پیشنهاد کرد که در هر اقدامی، هر قدر هم که شدید باشد، او را تا آخرین حد پشتیبانی کند.» [۳۰] کسانی که افسانه

«مخالفت لنینی» با روش‌های تروتسکی را در این دوره تبلیغ می‌کنند، لطفاً توجه کنند.

۱۵-۶ آوریل

سومین کنگره سراسری اتحادیه‌های کارگری.

تروتسکی اعلام کرد که «نظامی‌سازی کار... روش پایه‌ای و ضروری برای سازمان‌دهی نیروهای کار ماست»:

«آیا درست است که کار اجباری همیشه غیرمولد است؟... این بدترین و رقت‌بارترین پیش‌داوری لیبرالی است؛ برده‌داری نیز مولد بود. کار اجباری بردگان... در زمان خود پدیده‌ای ترقی‌خواهانه بود. کار... که برای کل کشور الزامی و برای هر کارگر اجباری باشد، بنیان سوسیالیسم است.»

«دستمزد... نباید از زاویه تأمین معیشت فردی کارگر نگریسته شود»، بلکه باید «معیار وجدان‌کاری و کارآیی هر کارگر» باشد. [۳۱] تروتسکی تأکید کرد که اجبار، انضباط و نظامی‌سازی کار، صرفاً اقداماتی اضطراری نیستند. دولت کارگری به‌طور عادی حق دارد هر شهروندی را، در هر زمانی که بخواهد، به انجام هر کاری وادار کند. [۳۲] فلسفه کار تروتسکی، با قدرت تمام، به‌صورت مبانی سیاست عملی کار در دوره استالین در دهه ۱۹۳۰ درآمد.

در این کنگره، لنین با افتخار اعلام کرد که از همان آغاز، طرفدار مدیریت فردی بوده است. او مدعی شد که در سال ۱۹۱۸ «بر ضرورت به‌رسمیت شناختن اختیار دیکتاتورگونه افراد واحد برای تحقق ایده شوروی» تأکید کرده بود [۳۳] و ادعا کرد که در آن زمان «هیچ اختلاف‌نظری در رابطه با موضوع [مدیریت فردی] وجود نداشت». این ادعا آشکارا نادرست است—حتی اگر دامنه بررسی را تنها به صفوف حزب محدود کنیم. پرونده‌های نشریه کمونیست خود گواه کافی‌اند!

ژوئن - ژوئیه

تا میانه سال ۱۹۲۰، در واقعیت سخت زندگی طبقه کارگر روسیه تغییر چندانی رخ نداده بود. سال‌های جنگ، جنگ داخلی و جنگ‌های

مداخله‌جویانه، همراه با ویرانی، خرابکاری، خشکسالی، قحطی و سطح نازل نیروهای مولده، امکان هرگونه بهبود مادی را دشوار کرده بود. اما حتی چشم‌انداز نیز دیگر تیره و تار شده بود. در «روسیه شوروی» سال ۱۹۲۰، کارگران صنعتی «بار دیگر تابع اقتدار مدیریتی، انضباط کار، مشوق‌های مزدی، مدیریت علمی—یعنی همان اشکال آشنای سازماندهی سرمایه‌دارانه صنعت، با همان مدیران پورژوا، بودند؛ تنها با این تفاوت که مالکیت اسمی به دولت تعلق داشت» [34].

استادی «سفید» که در پاییز ۱۹۱۹ از مسکو به اومسک رسیده بود، گزارش می‌داد که:

«در رأس بسیاری از مراکز و گلاوک‌ها، کارفرمایان سابق و مقامات و مدیران مسنول کسب‌وکار نشسته‌اند. برای کسی که با دنیای تجاری و صنعتی پیشین آشنا باشد، دیدن مالکان سابق کارخانه‌های بزرگ چرم‌سازی در گلاوکژ، یا صاحبان کارخانه‌های بزرگ در سازمان‌های مرکزی نساجی، بسیار شگفت‌آور خواهد بود» [35].

با این اوضاع، تعجبی ندارد که وحدت ساختگی به‌دست‌آمده در نهمین کنگره، چند ماه هم دوام نیاورد. در سراسر تاپستان و پاییز، اختلاف‌نظرها درباره مسائلی چون بوروکراسی درون حزب، رابطه اتحادیه‌های کارگری با دولت، و حتی ماهیت طبقاتی خود دولت، به شکل کاملاً تندى بروز یافت. گروه‌های مخالف در تقریباً همه سطوح پدیدار شدند. در بخش پایانی سال (پس از پایان جنگ روسیه و لهستان)، نارضایتی مهارشده به‌صورت علنی سربرآورد. در پاییز، اقتدار لنین جدی‌تر از هر زمان دیگر پس از خیزش کمونیست‌های «چپ» در اوایل ۱۹۱۸، به چالش کشیده شد.

ژوئیه

انتشار اثر کلاسیک تروتسکی تروریسم و کمونیسم (کمی پیش از دومین کنگره انترناسیونال کمونیستی). این کتاب، دیدگاه‌های تروتسکی درباره «سازماندهی سوسیالیستی کار» را در کامل‌ترین، روشن‌ترین و بی‌ابهام‌ترین صورت بیان می‌کند:

«سازماندهی کار، در ذات خود، سازماندهی جامعه نوین است: هر شکل تاریخی جامعه، در بنیاد خود، شکل سازماندهی کار است» [36].

«ایجاد جامعه سوسیالیستی یعنی سازمان دادن کارگران بر بنیادهای نوین، انطباق آنان با این بنیادها و بازپروری کاری آنان، با یک هدف ثابت: افزایش بهره‌وری کار» [37].

«دستمزد، چه در شکل پول و چه کالا، باید بیشترین پیوند ممکن را با بهره‌وری کار فردی داشته باشد. در سرمایه‌داری، نظام کارمزد، درجه‌بندی، تیلوریسم و... هدفشان افزایش استثمار کارگران از طریق استخراج ارزش اضافی است. اما در تولید سوسیالیستی، کارمزد، پاداش‌ها و... وظیفه دارند حجم محصول اجتماعی را افزایش دهند... کارگرانی که بیش از دیگران برای منفعت عمومی کار می‌کنند، حق دارند مقدار بیشتری از محصول اجتماعی دریافت کنند تا افراد تنبل، بی‌دقت و برهم‌زنندگان نظم» [38].

«اصل کار اجباری برای کمونیست کاملاً غیرقابل‌چشم‌پوشی است... تنها راه حل درست—چه از نظر اصولی و چه عملی—برای دشواری‌های اقتصادی این است که جمعیت کل کشور به عنوان ذخیره نیروی کار لازم قلمداد شود—ذخیره‌ای تقریباً پایان‌ناپذیر—و نظم سختی در ثبت، بسیج و به‌کارگیری آن برقرار شود» [39].

«اعمال خدمت اجباری کار، بدون استفاده کمابیش گسترده از روش‌های نظامی‌سازی کار، غیرقابل تصور است» [40].

«اتحادیه‌ها باید کارگران را منضبط کنند و به آنان بیاموزند که منافع تولید را بر نیازها و مطالبات خود مقدم بدانند. دولت کارگری جوان به اتحادیه‌ها نه برای مبارزه برای شرایط بهتر کار—که وظیفه کل سازمان‌های اجتماعی و دولتی است—بلکه برای سازمان‌دهی طبقه کارگر در جهت اهداف تولید نیاز دارد» [41].

«اشتباهی فاحش خواهد بود اگر مسئله برتری پرولتاریا را با مسئله هینت‌های کارگری در رأس کارخانه‌ها یکی بگیریم. دیکتاتوری پرولتاریا در الغای مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و در برتری اراده جمعی

کارگران بر کل سازوکار شورایی [که اینجا مترادف با حزب است (م.)] تجلی می‌یابد، نه در شکل اداره واحدهای اقتصادی منفرد» [42].

«من بر این باورم که اگر جنگ داخلی، نهادهای اقتصادی ما را از قوی‌ترین، مستقل‌ترین و مبتکرترین عناصر تهی نکرده بود، بی‌شک بسیار زودتر و با درد کمتری وارد مسیر مدیریت فردی در عرصه اداره اقتصادی می‌شدیم» [43].

اوت (August)

در نتیجه جنگ داخلی — و نیز عواملی که کمتر به آن‌ها اشاره شده، مانند موضع کارگران راه‌آهن نسبت به رژیم «جدید» — راه‌آهن روسیه عملاً از کار افتاده بود. تروتسکی، کمیسار حمل‌ونقل، اختیارات اضطراری گسترده‌ای دریافت کرد تا نظریه‌های خود درباره «نظامی‌کردن کار» را به آزمایش بگذارد. او کار را با قراردادن کارکنان راه‌آهن و پرسنل کارگاه‌های تعمیر تحت قوانین نظامی آغاز کرد. هنگامی که اتحادیه راه‌آهن به این موضوع اعتراض کرد، تروتسکی بی‌درنگ رهبران آن را برکنار کرد و با حمایت کامل رهبری حزب:

«افرادی را منصوب کرد که آماده اجرای اوامر او بودند. او همین روش را در دیگر اتحادیه‌های کارگران حمل‌ونقل نیز تکرار کرد» [44].

اویل سپتامبر

تشکیل «تسک‌تران» (هیأت اداری مرکزی راه‌آهن). این نهاد که به‌شدت ساخته‌وپرداخته ذهن تروتسکی بود، از طریق ادغام اجباری کمیساریای حمل‌ونقل، اتحادیه‌های راه‌آهن و ارگان‌های حزبی («ادارات سیاسی») در این حوزه به‌وجود آمد. کل سیستم‌های حمل‌ونقل ریلی و آبی زیر نظر تسک‌تران قرار گرفت. تروتسکی به ریاست آن منصوب شد و آن را به‌طور کامل بر اساس خطوط نظامی و بوروکراتیک اداره کرد.

«پولیت‌بورو همان‌گونه که وعده داده بود، بی‌چون‌وچرا از او حمایت کرد» [45].

راه‌آهن دوباره به حرکت درآمد. اما هزینه این موفقیت برای وجهه حزب غیرقابل سنجش بود. کسانی که می‌پرسند چرا تروتسکی در مراحل بعدی

نتوانست در مبارزه خود با «بوروکراسی استالینی» حمایت توده‌ای گرد آورد، باید در چنین واقعیت‌هایی تأمل کنند.

۲۲-۲۵ سپتامبر

نهمین کنفرانس حزبی.

زینویف گزارش رسمی را از جانب کمیته مرکزی ارائه داد. ساپرونوف گزارش اقلیت را از جانب «دموکراتیک-سنترالیست‌ها» که نمایندگی چشمگیری داشتند، مطرح کرد. لوتوینوف از طرف «اپوزیسیون کارگری» که تازه تشکیل شده بود سخن گفت. او خواستار برقراری فوری گسترده‌ترین اشکال دموکراسی پرولتری، رد کامل نظام انتصاب از بالا در مقام‌هایی که ناماً انتخابی بودند، و پاکسازی حزب از عناصر جاه‌طلب و فرصت‌طلبی شد که اکنون فوج فوج به آن می‌پیوستند. همچنین درخواست کرد که کمیته مرکزی از مداخله‌های مداوم و اغراق‌آمیز در زندگی اتحادیه‌های کارگری و شوراهای خودداری کند.

رهبری حزب ناچار به عقب‌نشینی شد. زینویف از پاسخ‌دادن به شکایات اصلی طفره رفت. قطعنامه‌ای تصویب شد که بر «برابری کامل درون حزب» تأکید می‌کرد و «سلطه اعضای رده‌بالا و ممتاز بر اعضای عادی» را محکوم می‌ساخت. قطعنامه کمیته مرکزی را موظف می‌کرد به جای انتصاب از بالا، از طریق «توصیه‌ها» عمل کند و از «تغییرات انضباطی بر پایه ملاحظات سیاسی» خودداری ورزد [46].

با وجود این امتیازهای لفظی، رهبری حزب توانست — از طریق سخنگوی خود زینویف — کنفرانس سپتامبر را به پذیرش تشکیل «کمیسیون‌های کنترل مرکزی و منطقه‌ای» وادارد. این کمیسیون‌ها بعدها نقش مهمی در بوروکراتیزه کردن بیشتر حزب ایفا کردند، به‌ویژه پس از آنکه متصدیان اولیه آن‌ها (دزرژینسکی، پروبرائنسکی و مورانوف) کنار گذاشته شدند و جای خود را به مهره‌های استالین دادند.

اکتبر

امضای پیمان صلح با لهستان.

۲-۶ نوامبر

پنجمین کنفرانس سراسری اتحادیه‌های کارگری.

تروتسکی اعلام کرد که همپایگی میان اتحادیه‌ها و ارگان‌های اداری — که مسئول سردرگمی موجود بودند — باید برچیده شود. این امر تنها با تبدیل اتحادیه‌های «حرفه‌ای» (پروفِسیونالنی) به اتحادیه‌های «تولیدی» (پرویزودستوننی) ممکن بود. اگر رهبری اتحادیه‌ها مخالفت می‌کرد، باید همان‌گونه که رهبران اتحادیه‌ی راه‌آهن «تکان داده شده» بودند، آن‌ها نیز «تکان داده» می‌شدند. «واژه‌بالدار» (اصطلاح لنین) ادا شده بود!

۱۴ نوامبر

ژنرال ورنگل از کریمه تخلیه می‌کند. پایان جنگ داخلی.

نوامبر

کنفرانس حزبی استان مسکو.

رشد سریع گروه‌های مخالف درون حزب آشکار می‌شود. «اپوزیسیون کارگری»، «دموکراتیک-سنترالیست‌ها» و گروه‌ایگناتوف (گروهی محلی در مسکو که با اپوزیسیون کارگری متحد بود و بعداً در آن ادغام شد) در این کنفرانس ۱۲۴ نماینده در برابر ۱۵۴ نماینده حامی کمیته مرکزی کسب کردند [47].

۸-۹ نوامبر

جلسه پنجم کمیته مرکزی.

تروتسکی «پیش‌نویس تزهایی» با عنوان «اتحادیه‌های کارگری و نقش آینده آن‌ها» ارائه می‌کند که در ۲۵ دسامبر — با اندکی تغییر — به‌صورت رساله‌ای با عنوان نقش و وظایف اتحادیه‌های کارگری منتشر شد. او تأکید می‌کرد که «باید بلافاصله به سازماندهی مجدد اتحادیه‌ها، یعنی گزینش کادر رهبری آن‌ها پرداخت» (تز ۵). سرمست از موفقیت‌های پیشین، تروتسکی دوباره تهدید کرد که برخی اتحادیه‌ها را «تکان» خواهد داد، همان‌طور که اتحادیه‌های کارگران حمل‌ونقل را «تکان» داده

بود. [۴۸] به‌زعم او، ضروری بود که «مبلغين غيرمسئول [!] با اتحاديه‌گرايان توليدمحور جايجزين شوند» [49].

اين تژها به رأی گذاشته شد و با اختلاف ۸ رأی در برابر ۷ رأی شکست خورد. سپس لنين «به‌صراحت خود را از تروتسکی جدا کرد و کمیته مرکزی را نیز قانع کرد که همين کار را بکند» [50].

قطعه‌نامه جايجزینی که لنين پيشنهاده کرد با ۱۰ رأی در برابر ۴ رأی به تصويب رسيد. قطعه‌نامه خواستار «اصلاح تسک‌تران»، حمايت از «اشکال سالم نظامی کردن کار» [۵۱] و اين هدف بود که «حزب بايد اتحاديه‌گرای نوع جديدي را تربيت و حمايت کند — سازمانگر اقتصادی پرتلاش و خلاق که به مسائل اقتصادی نه از منظر توزيع و مصرف بلکه از منظر گسترش توليد نگاه کند» [52].

اين ديدگاه، ديدگاه مسلط بود. «خطای» تروتسکی فقط اين بود که آن را تا نتايج منطقی‌اش پيش برده بود. اما حزب نياز به یک قربانی داشت. پلنوم تصميم گرفت که «تروتسکی از سخن‌گفتن علنی درباره رابطه میان اتحاديه‌ها و دولت منع شود» [53].

۲ دسامبر

تروتسکی در سخنرانی خود در پلنوم گسترش‌یافته «تسک‌تران» اعلام کرد که:

«یک دستگاه خدمات کشوری کارآمد و دارای سلسله‌مراتب، محاسن خاص خود را دارد. رنج روسيه نه از زيادی بوروکراسی، بلکه از کمبود یک بوروکراسی کارآمد بود» [54].

«نظامی کردن اتحاديه‌های کارگری و نظامی کردن حمل‌ونقل، نيازمند یک نظامی‌گری درونی و ايدئولوژیک است» [55].

استالين بعدها تروتسکی را «پدرسالار بوروکرات‌ها» توصيف کرد [56].

هنگامی که کمیته مرکزی بار ديگر او را پس زد:

«تروتسکی با دلخوری به لنين و ديگر اعضا يادآوری کرد که چندبار در جلسات خصوصی از او خواسته بودند... که بی‌رحمانه عمل کند و به

ملاحظات دموکراسی اعتنا نکند. او این را بی‌وفایی می‌داندست... که وانمود کنند در برابر او از اصل دموکراسی دفاع می‌کنند[57]».

۷ دسامبر

در پلنومی از کمیته مرکزی، بوخارین قطعنامه‌ای درباره «دموکراسی صنعتی» ارائه کرد. مفاد این قطعنامه لنین را سخت خشمگین ساخت. او آن را «پیچ‌وتابی لفظی»، «عبارتی حقه‌بازانه»، «گمراه‌کننده» و «ترقه‌ای بی‌اثر» خواند:

«صنعت همیشه ضروری است. دموکراسی همیشه ضروری نیست. اصطلاح «دموکراسی صنعتی» منشأ بسیاری از تصورات کاملاً نادرست است[58]».

«ممکن است چنین فهمیده شود که این اصطلاح دیکتاتوری و مدیریت فردی را نفی می‌کند[59]».

«اگر پاداش‌های جنسیتی (به‌صورت کالا) و دادگاه‌های انضباطی وجود نداشته باشد، این حرف‌ها چیزی جز یاهو نیست[60]».

شدیدترین مخالفت با طرح‌های تروتسکی درباره «نظامی‌کردن کار» از سوی بخشی از حزب بود که عمیق‌ترین ریشه را در اتحادیه‌های کارگری داشت. برخی از این اعضای حزب نه تنها تا آن زمان شورای اتحادیه کارگری را تحت سلطه داشتند، بلکه «بهره‌برداران مستقیم دکنترین مسئولیت خودمختار اتحادیه‌ها» نیز بودند[61]. به عبارت دیگر، آنان خود در بخشی از بوروکراسی اتحادیه‌ای ادغام شده بودند و بخشی از همین لایه بود که بعدها «اپوزیسیون کارگری» را شکل داد.

اما تا این زمان، دستگاه سیاسی-اقتصادی حاکم کاملاً متفاوت از آن چیزی شده بود که در سال ۱۹۱۸ در حال ظهور بود. در فاصله فقط دو سال، دستگاه حزبی کنترل بی‌چون‌وچرای سیاسی بر دولت (از طریق شوراهای بوروکراتیزه‌شده) به‌دست آورده بود. همچنین تقریباً کنترل کامل دستگاه اقتصادی را نیز از طریق مقامات اتحادیه‌ای و مدیران منصوب‌شده کسب کرده بود. این گروه‌ها مهارت و تجربه لازم برای تبدیل‌شدن به یک

طبقه اجتماعی با کارویژه مشخص - یعنی اداره روسیه - را به دست آورده بودند. درهم آمیختگی آن‌ها امری اجتناب‌ناپذیر بود.

۲۲ تا ۲۹ دسامبر

هشتمین کنگره سراسری شوراهای مسکو برگزار شد. این کنگره فرصتی بود برای طرح آشکار دیدگاه‌های متعارض درباره مسئله اتحادیه‌های کارگری که در درون حزب پدید آمده بود و دیگر قابل مهار در چارچوب داخلی آن نبود. میزان مخالفت با سیاست رسمی حزب را می‌توان در سخنرانی زینویف سنجید:

«ما تماس‌های نزدیک‌تری با توده‌های کارگر برقرار خواهیم کرد. نشست‌هایی در پادگان‌ها، اردوگاه‌ها و کارخانه‌ها برگزار خواهیم کرد. آنگاه توده‌های کارگر... خواهند فهمید که شوخی نمی‌کنیم وقتی اعلام می‌کنیم که دوران جدیدی در شرف آغاز است، و به محض آنکه بتوانیم نفس راحتی بکشیم، نشست‌های سیاسی خود را به کارخانه‌ها منتقل خواهیم کرد... از ما می‌پرسند مقصودمان از دموکراسی کارگری و دهقانی چیست. پاسخ می‌دهم: دقیقاً همان چیزی که در سال ۱۹۱۷ منظورمان بود. باید اصل انتخاب در دموکراسی کارگری و دهقانی را باز برقرار کنیم... اگر ابتدایی‌ترین حقوق دموکراتیک کارگران و دهقانان را از خود دریغ کرده‌ایم، وقت آن است که به این وضع پایان دهیم[62]».

دغدغه زینویف برای دموکراسی چندان جدی گرفته نمی‌شد، زیرا انگیزه جناحی داشت (بخشی از کمپینی علیه تروتسکی بود). در آن دوره، سخنوران عمومی معمولاً می‌توانستند با نقل قول‌هایی دقیقاً انتخاب‌شده از گفته‌های خود زینویف درباره حقوق دموکراتیک، موجب خنده حضار شوند[63].

۳۰ دسامبر

نشست مشترک فراکسیون حزبی حاضر در هشتمین کنگره شوراهای اعضای حزبی شورای مرکزی سراسری اتحادیه‌های کارگری، و اعضای حزبی دیگر سازمان‌ها در تئاتر بولشوی مسکو برای بحث درباره «مسئله اتحادیه‌های کارگری». تمامی بازیگران اصلی حاضر بودند تا دیدگاه‌های

خود را مطرح کنند. دیدگاه‌های مختلفی که در جلسه بیان شد (یا در مقالات هم‌زمان و هفته‌های بعد تشریح شد) به‌طور خلاصه چنین بود[64]:
 تروتسکی و به‌ویژه بوخارین بعدها پیشنهادهای اولیه خود را تعدیل کردند تا بتوانند در کنگره یک بلوک مشترک تشکیل دهند.

دیدگاه لنین

از نظر لنین، اتحادیه‌ها «مخازن قدرت دولتی» بودند. آن‌ها باید پایه اجتماعی گسترده‌ای فراهم می‌کردند برای «دیکتاتوری پرولتاریا که توسط حزب اعمال می‌شد» — پایه‌ای که با توجه به ماهیت عمدتاً دهقانی کشور، به‌شدت مورد نیاز بود.

اتحادیه‌ها باید «حلقه واسطه» یا «کمر بند انتقال» میان حزب و توده کارگران غیرحزبی باشند.

اتحادیه‌ها نه می‌توانستند مستقل باشند و نه می‌توانستند نقشی مستقل در تکوین یا اجرای سیاست‌ها ایفا کنند. آن‌ها باید تحت نفوذ قوی خط مشی حزبی باقی می‌ماندند و آموزش سیاسی توده‌ها را طبق خطوطی که حزب تعیین می‌کرد بر عهده می‌گرفتند. به این ترتیب، اتحادیه‌ها باید «مدارس کمونیسم» برای هفت میلیون عضو خود می‌شدند[*1].

حزب نقش آموزگار را داشت:

«حزب کمونیست روسیه، از طریق سازمان‌های مرکزی و منطقه‌ای خود، همچنان که پیش‌تر نیز چنین بود، بدون قید و شرط، تمامی جنبه‌های ایدئولوژیک کار اتحادیه‌ها را هدایت می‌کند[65]».

لنین تأکید می‌کرد که اتحادیه‌ها نمی‌توانند ابزار دولت باشند. تصور تروتسکی مبنی بر اینکه چون دولت «دولت کارگری» است، اتحادیه‌ها دیگر نیازی به دفاع از کارگران ندارند، نادرست بود: «دولت ما چنان است که کل پرولتاریای سازمان‌یافته باید از خود دفاع کند: ما [sic] باید این سازمان‌های کارگری را برای دفاع کارگران از دولت خودشان و دفاع دولت ما به‌وسیله کارگران به‌کار بگیریم.»

(کلمات مشخص شده با حروف ایتالیک معمولاً هنگام نقل این جمله مشهور حذف می‌شوند).

از نظر لنین، نظامی‌گری کار نباید به عنوان ویژگی دائمی سیاست کار سوسیالیستی تلقی شود. اقتناع نیز باید در کنار اجبار به کار گرفته شود. اگرچه انتصاب از بالا از سوی دولت امری «طبیعی» شده بود (راهی بسیار طولانی از مواضع ۲۰ مه ۱۹۱۷ طی شده بود)، اما برای اتحادیه‌ها مناسب نبود که چنین کنند. اتحادیه‌ها باید برای مشاغل اداری-اقتصادی توصیه صادر کنند و در برنامه‌ریزی همکاری داشته باشند. آن‌ها همچنین باید از طریق بخش‌های تخصصی، کار دستگاه اقتصادی را بازرسی کنند.

تعیین نرخ دستمزد باید به شورای مرکزی سراسری اتحادیه‌های کارگری منتقل می‌شد. در زمینه دستمزد، برابری طلبی افراطی «اپوزیسیون کارگری» باید با آن مقابله می‌شد. سیاست مزدی باید به گونه‌ای باشد که «کار را منضبط کند و بهره‌وری آن را افزایش دهد» [66].

اعضای حزب:

«به اندازه کافی درباره اصول در اسمولنی پرحرفی کرده‌اند. اکنون، پس از سه سال، درباره همه مسائل تولید، فرمان‌های لازم را دارند» [67]. «تصمیم‌ها درباره نظامی‌کردن کار و... غیرقابل‌چالش‌اند و هیچ دلیلی وجود ندارد که سخنان تمسخرآمیز خود را درباره اشاره‌های دموکراسی‌خواهانه مخالفان این تصمیم‌ها پس بگیرم... ما دموکراسی را در سازمان‌های کارگری توسعه خواهیم داد، اما آن را به بت تبدیل نخواهیم کرد» [68]...

دیدگاه تروتسکی

تروتسکی بار دیگر تأکید کرد که «تبدیل اتحادیه‌ها به اتحادیه‌های تولیدی... بزرگ‌ترین وظیفه عصر ماست»:

«اتحادیه‌ها باید دائماً اعضای خود را از منظر تولید ارزیابی کنند و همواره به ویژگی‌ها و ارزش تولیدی هر کارگر آگاهی کامل و دقیق داشته باشند.»

رهبران اتحادیه‌های کارگری و دستگاه اداره اقتصادی باید یک‌سوم تا نیمی از اعضای خود را به‌طور مشترک داشته باشند تا به مخالفت میان آن‌ها پایان داده شود.

تکنسین‌ها و مدیران بورژوا که عضو کامل اتحادیه شده بودند، باید حق تصدی پست‌های مدیریتی را داشته باشند، بدون نظارت کمیسارها. پس از تضمین حداقل واقعی دستمزد برای همه کارگران، باید «رقابت ضربتی» (اود/رنیچستوو) در تولید میان کارگران برقرار می‌شد.

دیدگاه‌های بوخارین به‌سرعت در حال تحول بود. آنچه او اکنون طرح می‌کرد، کوششی برای ایجاد پلی میان مواضع رسمی حزب و دیدگاه‌های «اپوزیسیون کارگری» بود. او تأکید می‌کرد که باید «دموکراسی کارگری در تولید» برقرار شود. «دولتی‌شدن اتحادیه‌ها» باید هم‌زمان با «اتحادیه‌ای‌شدن دولت» پیش برود.

او می‌گفت:

«پایان منطقی و تاریخی [این روند] نه بلعیده شدن اتحادیه‌ها توسط دولت پرولتری، بلکه ناپدید شدن هر دو مقوله — چه اتحادیه‌ها و چه دولت — و پیدایش مقولهٔ سومی است: جامعهٔ سازمان‌یافتهٔ کمونیستی [69].»

لنین فوراً بر سکوی نظری بوخارین چنگ زد و آن را «یک گسست کامل از کمونیسم و گذار به موضع سندیکالیستی» نامید [70]:

«این دیدگاه ضرورت وجود حزب را منتفی می‌کند. اگر اتحادیه‌ها — که نهمین اعضای آن کارگران غیرحزبی‌اند — مدیران صنعت را منصوب کنند، دیگر چه نیازی به حزب است؟» [71]

او هشدار داد: «بدین‌سان ما از اختلافات کوچک رسیده‌ایم به سندیکالیسم، که بیانگر گسستی کامل با کمونیسم و شکافی ناگزیر در حزب است» [72].

انتقادهای دیگر لنین به دیدگاه‌های بوخارین در مقالهٔ مشهور او علیه تروتسکی آمده است [73].

ديدگاه‌هاى «اپوزيسيون كارگرى» توسط شلياپنيكوف - يك كارگر فلزكار - در نشست مسكو بيان شد (و بعدتر توسط كولنتاى و ديگران بسط يافت). اين ديدگاه‌ها، آشكارا يا تلويحاً، مبتنى بر برترى و سلطه اتحاديه‌ها بر دولت بود.

«اپوزيسيون كارگرى» طبعاً به بند ۵ برنامه ۱۹۱۹ استناد مى‌كرد و رهبران حزب را به نقض تعهداتشان در قبال اتحاديه‌ها متهم مى‌ساخت:

«رهبرى حزب و نهادهاى حكومتى طى دو سال گذشته حوزه فعاليت اتحاديه‌ها را به شكل نظام‌مند تنگ كرده‌اند و نفوذ طبقه كارگر را تقريباً به صفر رسانده‌اند... حزب و مقامات اقتصادى كه از سوى تكنسين‌هاى بورژوايى و عناصر غيرپرولترى فراوانى انباشته شده‌اند، خصومت آشكار نسبت به اتحاديه‌ها نشان داده‌اند...»
راهل، تمرکز اداره صنعت در دست اتحاديه‌ها بود.

گذار بايد از پايين به بالا صورت گيرد

«در سطح كارخانه، كميته‌هاى كارخانه بايد جايگاه مسلط پيشين خود

را بازيابند.»

(اتفاقاً اتحاديه‌گرايان بلشويك بسيار دير به اين ديدگاه رسيدند!)
«اپوزيسيون» خواهان افزايش نقش نمايندگان اتحاديه‌ها در نهادهاى كنترلى بود. هيچ فردى نبايد بدون موافقت اتحاديه‌ها به پستى ادارى - اقتصادى منصوب شود. مديرانى كه از سوى اتحاديه‌ها معرفى مى‌شدند بايد در برابر همان اتحاديه‌ها پاسخگو باشند و اتحاديه‌ها حق داشته باشند هر زمان كه خواستند آنان را بركنار كنند.

اوج اين برنامه، خواست برگزارى «كنگره سراسرى توليدكنندگان» براى انتخاب مديريت مركزى كل اقتصاد مى بود. كنگره‌هاى مى اتحاديه‌هاى مجزا نيز بايد مديران شاخه‌هاى مختلف اقتصاد را انتخاب كنند. مديريت‌هاى محلى و منطقه‌اى نيز بايد از طريق كنفرانس‌هاى محلى اتحاديه‌ها تشكيل شود. مديريت تكتيك كارخانه‌ها بايد در اختيار كميته‌هاى كارخانه باشد؛ كميته‌هاى كه بخشى از ساختار اتحاديه باقى مى‌ماندند.

شلياپنيكوف مى‌گفت:

«به این ترتیب، وحدت اراده که برای سازمان‌دهی اقتصاد ضروری است پدید می‌آید و امکان واقعی برای اعمال ابتکار توده‌های وسیع کارگر در سازمان‌دهی و توسعه اقتصاد ما فراهم می‌شود[74]».

در پایان، «اپوزیسیون کارگری» تجدیدنظر ریشه‌ای در سیاست دستمزد را مطرح کرد؛ تجدیدنظری عمیقاً برابرطلبانه: دستمزد پولی باید به‌تدریج با پاداش‌های کالایی جایگزین شود.

در درون حزب، در این مرحله دیر هنگام، بار سنگین دفاع از آرمان‌های انقلابی «دولت و انقلاب» - به‌ویژه درباره مشارکت دموکراتیک و خودمختار توده‌ها در تصمیم‌گیری اقتصادی - به‌وضوح بر دوش «اپوزیسیون کارگری» افتاده بود.

پانویس ها/ منابع

یادداشت‌ها:

*[1] بنا بر آمار ارائه‌شده از سوی زینوویف در دهمین کنگره حزب، شمار اعضای اتحادیه‌های کارگری چنین بوده است: ۱/۵ میلیون نفر در ژوئیه ۱۹۱۷، ۲/۶ میلیون نفر در ژانویه ۱۹۱۸، ۳/۵ میلیون نفر در سال ۱۹۱۹، ۴/۳ میلیون نفر در سال ۱۹۲۰ و ۷ میلیون نفر در سال ۱۹۲۱.

پانویس ها:

[1] Sobraniye Uzakonenii، ۱۹۲۰، شماره ۸، ماده ۴۹. همچنین سومین کنگره سراسری اتحادیه‌های کارگری (۱۹۲۰)، جلد اول، «پلنوم‌ها»، صص. ۵۰-۵۱. (از این پس: «سومین کنگره اتحادیه‌های کارگری»).

[2] دویچر، پیامبر مسلح، همان، ص. ۴۹۳.

[3] ولادیمیر ایلیچ لنین، «سخنرانی در سومین کنگره شوراهای اقتصادی»، آثار، جلد ۲۵، ص. ۱۷.

[4] کار (Carr)، همان، جلد دوم، ص. ۱۹۳.

[5] تومسکی، «وظایف اتحادیه‌های کارگری»، نهمین کنگره حزب، پیوست ۱۳، ص. ۵۳۴.

[6] دانیلز، همان، ص. ۱۲۶.

[7] «تزارهای کمیته استانی مسکو حزب کمونیست روسیه»، نهمین کنگره حزب، پیوست ۱۵، ص. ۵۴۲.

[8] به‌جای برنامه: قطعنامه‌های کنفرانس‌های اول و دوم آتارکو-سندیکالیست‌ها (برلین، ۱۹۲۲)، ص. ۲۸.

[9] دویچر، اتحادیه‌های کارگری شوروی، همان، ص. ۳۶.

[10] لنون تروتسکی، آثار، جلد ۱۵، ص. ۱۲۶.

[11] نهمین کنگره حزب، ص. ۱۲۸.

[12] نخستین کنگره اتحادیه‌های کارگری، صص. ۲۶۹-۲۷۲.

- [13] دویچر، اتحادیه‌های کارگری شوروی، همان، ص. ۳۵.
- [14] ل. کریترمان، دورهٔ قهرمانانهٔ انقلاب روسیه (مسکو و لنینگراد، ۱۹۲۶)، ص. ۸۳.
- [15] کنگرهٔ نهم حزب، صص. ۲۵۴-۲۵۵.
- [16] همان، ص. ۵۶۴، پانویس ۳۲.
- [17] همان، صص. ۱۲۳-۱۲۴.
- [18] همان، ص. ۵۷۱، پانویس ۷۵.
- [19] «خطاب به سازمان‌های حزب کمونیست روسیه (بلشویک) دربارهٔ دستور جلسهٔ کنگرهٔ حزب»، همان، پیوست ۲، ص. ۴۷۴.
- [20] روزنامهٔ پراودا، ۱۲ مارس ۱۹۲۰.
- [21] «دربارهٔ مسئلهٔ اتحادیه‌های کارگری و سازمان آنان»، کنگرهٔ نهم حزب، قطعنامه‌ها، جلد ۱، ص. ۴۹۳.
- [22] «اتحادیه‌های کارگری و وظایف آنها» (تزهای لنین)، کنگرهٔ نهم حزب، پیوست ۱۲، ص. ۵۳۲.
- [23] کنگرهٔ نهم حزب، صص. ۲۶ و ۲۸.
- [24] همان.
- [25] در کنگرهٔ یازدهم (۱۹۲۲)، لنین گفت: «ضروری است که تمام قدرت در کارخانه‌ها در دست مدیریت متمرکز شود... در چنین شرایطی هرگونه مداخلهٔ مستقیم اتحادیه‌ها در ادارهٔ مؤسسات باید صریحاً مضر و غیرقابل‌قبول تلقی شود.» (قطعنامه‌ها، جلد ۱، صص. ۶۰۷ و ۶۱۰-۶۱۲).
- [26] ا. لنین، کنگرهٔ نهم حزب، ص. ۹۶.
- [27] کریترمان، همان منبع، ص. ۸۳.
- [28] دنیلز، همان منبع، ص. ۱۱۴.
- [29] همان، صص. ۱۱۵ و ۱۱۷.
- [30] دویچر، پیامبر مسلح، همان منبع، ص. ۴۹۸.
- [31] سومین کنگرهٔ سراسری اتحادیه‌های کارگری روسیه: گزارش

- استنوگرافیک (مسکو، ۱۹۲۰)، صص. ۸۷-۹۷.
- [32] دویچر، پیامبر مسلح، همان منبع، صص. ۵۰۰-۵۰۷.
- [33] اتحادیه‌های کارگری در روسیه شوروی (گزارش دیارتمان تحقیقات کارگری و کمیته اطلاعات حزب کارگر مستقل، نوامبر ۱۹۲۰) (اتاق مطالعات موزه بریتانیا، شماره بایگانی ۰۸۲۴-bb-41).
- [34] دنیلز، همان منبع، ص. ۱۰۷.
- [35] سی. ک. گینز، سیبری، متفقین، کلچاک (پکن، ۱۹۲۱)، جلد ۲، ص. ۴۲۹.
- [36] لنون تروتسکی، تروریسم و کمونیسم (ان آربر: انتشارات دانشگاه میشیگان، ۱۹۶۱)، ص. ۱۳۳.
- [37] همان، ص. ۱۴۶.
- [38] همان، ص. ۱۴۹.
- [39] همان، ص. ۱۳۵.
- [40] همان، ص. ۱۳۷.
- [41] همان، ص. ۱۴۳.
- [42] همان، ص. ۱۶۲.
- [43] همان، صص. ۱۶۲-۱۶۳.
- [44] دویچر، پیامبر مسلح، همان منبع، صص. ۵۰۱-۵۰۲.
- [45] همان، ص. ۵۰۲.
- [46] لیزوستیا، ارگان کمیته مرکزی، ۱۲ اکتبر ۱۹۲۰.
- [47] خنجره دهم حزب، ص. ۸۲۹، پانویس ۲.
- [48] دویچر، پیامبر مسلح، همان منبع، صص. ۵۰۲-۵۰۳.
- [49] دویچر، اتحادیه‌های کارگری شوروی، همان منبع، ص. ۴۱.
- [50] دویچر، پیامبر مسلح، همان منبع، صص. ۵۰۲-۵۰۳.
- [51] لنین، گزیده آثار، جلد ۹، ص. ۳۰.
- [52] گ. زینوویف، آثار (مسکو، ۱۹۲۴-۱۹۲۶)، جلد ۶، صص.

۵۹۹-۶۰۰.

[53] دویچر، پیامبر مسلح، همان منبع، صص. ۵۰۲-۵۰۳. این مجازات بعداً در نشست ۲۴ دسامبر کمیته مرکزی لغو شد؛ در همان نشست تصمیم گرفته شد که مسئله باید به‌طور علنی مورد بحث قرار گیرد.

[54] همان، ص. ۵۰۳.

[55] تروتسکی، آثار، جلد ۱۵، صص. ۴۲۲-۴۲۳.

[56] ژ. استالین، آثار، جلد ۶، ص. ۲۹.

[57] دویچر، پیامبر مسلح، همان منبع، ص. ۵۰۳.

[58] لنین، گزیده آثار، جلد ۹، ص. ۱۲.

[59] همان، ص. ۵۳.

[60] همان، ص. ۲۶.

[61] دنیلژ، همان منبع، ص. ۱۲۵.

[62] هشتمین کنگره سراسری شوراهات: گزارش استوگرافیک (مسکو، ۱۹۲۱)، ص. ۳۲۴.

[63] ال. شاپیرو، خاستگاه خودکامگی کمونیستی (نیویورک: پراگر، ۱۹۶۵)، ص. ۲۷۱.

[64] این خلاصه‌ها بر پایه گزارش‌های مفصل دویچر در اتحادیه‌های

کارگری شوروی، همان منبع، صص. ۴۲-۵۲ تهیه شده‌اند. در جریان مباحثات پیشاکنگره، شمار زیادی جناح و گروه پدید آمد، هرکدام با دیدگاه‌ها و «تزه‌ای» خود درباره اتحادیه‌ها. اختلافات میان برخی از این گروه‌ها بسیار ظریف بود و تقریباً همه گروه‌ها به تعداد زیادی اصول مشترک اشاره می‌کردند، تا جایی که گاهی موضوع بحث تقریباً غیرواقعی می‌نمود. در نهایت تنها سه طرح به کنگره ارائه شد: طرح لنین (سکوی ده نفره)، طرح مشترک تروتسکی-بوخارین، و پیشنهادهای «اپوزیسیون کارگری». دویچر یادآور می‌شود که «مقایسه این طرح‌ها تا حدی به‌جای آنکه اختلاف اصلی را آشکار کند، آن را پنهان می‌سازد؛ زیرا نویسندگان هر طرح، به دلایل تاکتیکی، بخش‌هایی از طرح رقیبان را در طرح خود

- گنجاندند و بدین ترتیب تفاوت‌های واقعی را کمرنگ کردند.»
- [65] «درباره نقش و وظایف اتحادیه‌های کارگری»، کنگره دهم حزب، قطعه‌نامه‌ها، جلد ۱، صص. ۵۳۶-۵۴۲ و بعد.
- [66] دویچر، *اتحادیه‌های کارگری شوروی*، همان منبع، ص. ۵۱.
- [67] لنین، *گزیده آثار*، جلد ۹، ص. ۶.
- [68] همان، ص. ۷۶.
- [69] بوخارین، «درباره وظایف و ساختار اتحادیه‌های کارگری»، کنگره دهم حزب، پیوست ۱۶، ص. ۸۰۲.
- [70] لنین، *گزیده آثار*، جلد ۹، ص. ۳۵.
- [71] همان، ص. ۳۶.
- [72] و. ا. لنین، «بحران در حزب»، *پراودا*، ۲۱ ژانویه ۱۹۲۱.
- [73] و. ا. لنین، «یک‌بار دیگر درباره اتحادیه‌ها، وضعیت کنونی و خطاهای رفقای تروتسکی و بوخارین»، *گزیده آثار*، جلد ۹، صص. ۴۰-۸۰.
- [74] شلیاپنیکوف، «سازمان اقتصاد و وظایف اتحادیه‌ها»، کنگره دهم حزب، سخنرانی ۳۰ دسامبر ۱۹۲۰، پیوست ۲، صص. ۷۸۹-۷۹۳.

ژانویه

«کارزار رسمی» مقدماتی برای دهمین کنگره حزب، از سوی کمیته حزبی پتروگراد - که به شدت در اختیار لنینیست‌ها و زیر نفوذ زینوویف بود - آغاز شد. حتی پیش از برگزاری کنگره، مجموعه‌ای از اقدامات اداری اتخاذ شد تا شکست اپوزیسیون تضمین شود. برخی از این اقدامات چنان نامتعارف بود که کمیته حزبی مسکو در مقطعی قطعنامه‌ای تصویب کرد که در آن سازمان پتروگراد را به‌خاطر «عدم رعایت اصول مناظره صحیح» نکوهش می‌کرد [1].

۱۳ ژانویه

کمیته حزبی مسکو «گرایش سازمان پتروگراد به تبدیل خود به مرکزی ویژه برای تدارک کنگره‌های حزبی» را محکوم کرد. [۲] لنینیست‌ها، سازمان پتروگراد را به‌عنوان پایگاهی برای اعمال فشار بر دیگر بخش‌های حزب به کار گرفته بودند. کمیته مسکو از کمیته مرکزی خواست تا «توزیع عادلانه مواد و سخنرانان را تضمین کند... به‌گونه‌ای که همه دیدگاه‌ها نمایانده شوند». [۳] این توصیه به‌طور آشکار نادیده گرفته شد. کولونتای در کنگره اعلام کرد که انتشار رساله او عمداً با مانع‌تراشی روبه‌رو شده است [4].

۱۴ ژانویه

انتشار «پلاتفرم ده نفره» (آرتم، کالینین، کامنف، لنین، لوزوفسکی، پتروفسکی، رودزوتاک، استالین، تومسکی و زینوویف). این سند صورت تکمیل‌شده‌تری از تزیهای لنین برای کنگره ارائه می‌داد.

۱۶ ژانویه

پراودا پلاتفرم بوخارین را منتشر کرد؛ سندی که لنین آن را «اوج واپاشی ایدئولوژیک» توصیف کرد [5].

۲۱ ژانویه

لنين در مقاله‌ای دربارهٔ بحران در حزب که در پراودا منتشر شد، نوشت:

«اکنون به پلاتفرم خود اين نکته را می‌افزاییم: باید با آشفتگی ایدئولوژیک آن عناصر ناسالم اپوزیسیون مبارزه کنیم که به ردّ تمامی «نظامی‌سازی اقتصاد» می‌رسند؛ عناصری که نه فقط «روش انتصابات» - که تا امروز روش غالب بوده - بلکه همهٔ انتصابات را رد می‌کنند. این در آخرین تحلیل به معنای نفی نقش رهبری‌کنندهٔ حزب در رابطه با توده‌های غیرحزبی است. باید با انحراف سندیکالیستی مبارزه کنیم؛ انحرافی که اگر به‌طور کامل علاج نشود، حزب را نابود خواهد کرد.»

کمی بعد لنین نوشت که «انحراف سندیکالیستی به سقوط دیکتاتوری پرولتاریا می‌انجامد». [۶] به بیان دیگر، قدرت طبقه کارگر («دیکتاتوری پرولتاریا») ناممکن است اگر در حزب عناصری وجود داشته باشند که معتقدند طبقهٔ کارگر باید قدرت بیش‌تری در تولید اعمال کند («انحراف سندیکالیستی») [۱*].

۲۴ ژانویه

نشست فراکسیون کمونیستی در جریان دومین کنگرهٔ اتحادیهٔ معدنچیان. یک معدنچی به نام کیسلف از موضع «اپوزیسیون کارگری» دفاع کرد که ۶۲ رأی به‌دست آورد — در برابر ۱۳۷ رأی برای پلاتفرم لنینیستی و ۸ رأی برای پلاتفرم تروتسکی [7].

۲۵ ژانویه

پراودا «تزهای اپوزیسیون کارگری دربارهٔ اتحادیه‌های کارگری» را منتشر کرد. الکساندرا کولونتای کتابچهٔ *اپوزیسیون کارگری* را منتشر کرد که همین ایده‌ها را در سطحی نظری‌تر بسط می‌داد [8].

با وجود طوفان سیاسی ایجادشده از سوی اپوزیسیون کارگری، اسناد قابل اتکای چندانی از این گرایش باقی نمانده است. اطلاعات موجود عمدتاً از منابع لنینیستی به‌دست می‌آید. [۹] شدت حملات علیه اپوزیسیون کارگری نشان می‌دهد که این گرایش در میان کارگران رده‌پایینی کارخانه‌ها از حمایت قابل‌توجهی برخوردار بوده و همین امر رهبری حزب را به‌شدت

نگران کرده بود. شلیاپنیکوف (نخستین کمیسار کار)، لوتوینوف و مدودف - رهبران کارگران فلزکار - اصلی‌ترین سخنگویان این گرایش بودند:

«از نظر جغرافیایی، این گرایش عمدتاً در جنوب شرقی روسیه اروپایی — حوزه دونتس، نواحی دن و کوپان، و استان سامارا در ولگا - متمرکز بود. در سامارا، در سال ۱۹۲۱ اپوزیسیون کارگری بر سازمان حزبی کنترل داشت. پیش از تصفیه حزبی در اوکراین در اواخر ۱۹۲۰، اپوزیسیون در کل جمهوری اکثریتی همدل به‌دست آورده بود. دیگر حوزه‌های قدرت این گرایش، استان مسکو بود که در آن اپوزیسیون کارگری حدود یک‌چهارم آرای حزبی را کسب کرد، و همین‌طور اتحادیه فلزکاران در سراسر کشور [10]».

وقتی تومسکی در سال ۱۹۲۱ اتحادیه‌گرایان را رها کرد و به اردوگاه لنین بازگشت، «توضیح» او برای نفوذ اپوزیسیون کارگری، به ایدئولوژی صنعتی‌گرایی و سندیکالیسم فلزکاران مربوط می‌شد. [۱۱] باید به یاد داشت که همین فلزکاران ستون فقرات کمیته‌های کارخانه در سال ۱۹۱۷ بودند.

فوریه

در جریان بحث‌های پیش‌ا-کنگره، فراکسیون لنینیست نهایت بهره را از «کمیسیون کنترل» تازه تأسیس برد. آنان استعفای هر دو عضو کمیسیون — پرئوبراژنسکی و ژرژینسکی — را که به‌ترتیب در قبال اپوزیسیون کارگری و تروتسکی‌گرایان «بیش از حد ملایم» ارزیابی شده بودند، تضمین کردند و افراد سرسختی چون سولتس را جایگزین آنان نمودند؛ کسانی که بلافاصله رهبری دویاره حزب را برای «ضعف در مهار چپ افراطی» مورد حمله قرار دادند. لنینیست‌ها کارزاری پرهیاهو به‌راه انداختند و به‌گونه‌ای بی‌امان بر تم‌های «وحدت» و «خطرات درونی» انقلاب تأکید کردند. آنان بار دیگر خود را پشت کیش شخصیت لنین پنهان کردند. سایر گرایش‌ها را «*مخالفان انقلابی*» نامیدند. لنینیست‌ها موفق شدند کنترل دستگاه حزبی را به‌دست گیرند، حتی در مناطقی که سابقه حمایت قوی از اپوزیسیون داشتند.

برخی از این «پيروزی‌ها» چنان «موفق» بودند که تردیدهای جدی دربارهٔ احتمال تقلب در آن‌ها مطرح شد. برای نمونه، گفته می‌شود که کنفرانس حزبی ناوگان بالتیک در ۱۹ ژانویه ۹۰ درصد رأی را به سود لنینیست‌ها داد. [۱۲] اما تنها دو یا سه هفته بعد، اپوزیسیونی نیرومند در ناوگان پدیدار شد و اعلامیه‌هایی منتشر کرد با این مضمون:

«اداره سیاسی ناوگان بالتیک نه فقط با توده‌ها بلکه با فعالان سیاسی نیز پیوند خود را از دست داده است. این اداره به ارگانی بوروکراتیک و بی‌اعتبار بدل شده است... ابتکار محلی را نابود کرده و تمام فعالیت سیاسی را به سطح مکاتبات دفتری تقلیل داده است [13]».

در بیرون از حزب، سخنان به‌مراتب تندتری شنیده می‌شد.

۱۷ مارس

شورش کرونشتات

این رویداد کلیدی — که تأثیر عمیقی بر کنگره‌ای گذاشت که چند روز بعد آغاز شد — در جای دیگری به تفصیل تحلیل شده است [14].

۸ تا ۱۶ مارس

دهمین کنگره حزب

این کنگره قرار بود به یکی از دراماتیک‌ترین نشست‌ها در کل تاریخ بلشویسم بدل شود. اما به یک معنا، استدلال‌ها و نبردهایی که در آن جریان داشت تنها بازتابی مخدوش از بحرانی بسیار عمیق‌تر در سراسر کشور بود. اعتصاب‌ها در اواخر فوریه در منطقه پتروگراد آغاز شده بود و کرونشتات نیز به پا خاسته بود. هر دوی این‌ها فقط بخش‌های قابل مشاهدهٔ کوه یخی عظیمی از نارضایتی و بیگانگی زیرپوستی بودند.

از آغاز تا پایان، دستگاه حزب کنترل کامل کنگره را در دست داشت. فضای نزدیک به هیستری — که پیش‌تر در گردهمایی‌های بلشویکی مانندش دیده نشده بود — بر کل نشست سایه افکنده بود. اکنون برای رهبری حزب ضروری بود که اپوزیسیون را سرکوب کند؛ اپوزیسیونی که — چه این را می‌دانست و چه نمی‌دانست، چه می‌خواست یا نمی‌خواست — به سخنگوی تمام این خواست‌های سرکوب‌شده تبدیل شده بود. بیش از هر چیز لازم بود

تصویر کرونیشتات به عنوان حرکتی که از اصول انقلاب اکتبر در برابر کمونیست‌ها دفاع می‌کند - ایده «انقلاب سوم» - از بین برده شود؛ ایده‌ای که دقیقاً همان چیزی بود که کرونیشتات‌ها اعلام می‌کردند:

«ما برای قدرت واقعی مردم کارگر می‌جنگیم، در حالی که تروتسکی خون‌آشام و زینوویف سیرشده و باند پیروانشان برای قدرت حزب می‌جنگند[15]»...

«کرونیشتات برای نخستین بار پرچم خیزش انقلاب سوم زحمت‌کشان را برافراشته است... خودکامگی سقوط کرده. مجلس مؤسسان به جهنم فرستاده شده. اکنون کمیساریوکراسی در حال فروپاشی است[16]»...

در کنگره، تروتسکی با حمله به «اپوزیسیون کارگری» گفت: «آنان با شعارهای خطرناک ظاهر شده‌اند. اصول دموکراتیک را به بت بدل کرده‌اند. آنان حق کارگران در انتخاب نمایندگان را بالاتر از حزب قرار داده‌اند. گویا حزب حق نداشته باشد دیکتاتوری خود را اعمال کند - حتی اگر این دیکتاتوری موقتاً با خلقیات گذرای دموکراسی کارگری در تضاد قرار گیرد!»

تروتسکی از «حق تولد تاریخی انقلابی حزب» سخن گفت: «حزب موظف است دیکتاتوری خود را حفظ کند... فارغ از نوسانات موقتی حتی در درون طبقه کارگر... دیکتاتوری در هر لحظه متکی بر اصل صوری دموکراسی کارگری نیست...»

حمله نظامی به کرونیشتات - که بیش از دویست نماینده کنگره در آن شرکت کردند - با حمله لفظی گسترده‌ای علیه اپوزیسیون کارگری و گرایش‌های مشابه همراه شد. اگرچه اعضای برجسته اپوزیسیون در جنگ با کرونیشتاتی‌ها شرکت کردند (زیرا هنوز نسبت به «نقش تاریخی حزب» توهم داشتند و در وفاداری‌های سازمانی قدیمی گرفتار بودند)، لنین و رهبران حزب کاملاً از قرابت عمیق میان این دو حرکت آگاه بودند: «هر دو، رهبری را به‌خاطر نقض روح انقلاب، قربانی کردن آرمان‌های

دموکراتیک و مساوات‌طلبانه بر محراب مصلحت‌گرایی، و گرایش به سلطه‌جویی بوروکراتیک مورد حمله قرار می‌دادند» [17].

در مسائل واقعی نیز مطالباتشان در حوزه‌های مختلف هم‌پوشانی داشت. کرونشتاتی‌ها — که بسیاری از آنان اعضای ناراضی حزب بودند - اعلام کرده بودند:

«جمهوری سوسیالیستی شوروی تنها هنگامی نیرومند خواهد بود که اداره آن در دست طبقات زحمت‌کش باشد، طبقه‌ای که توسط اتحادیه‌های کارگری نوسازی شده نمایندگی می‌شود... به دلیل سیاست حزب حاکم، اتحادیه‌ها هیچ فرصتی نداشته‌اند که به عنوان سازمان‌هایی واقعاً طبقاتی عمل کنند» [18].

حتی تا سطح بت‌وارگی اتحادیه‌ها، زبان هر دو یکسان بود. کنگره با سخنرانی تند لنین آغاز شد؛ او در آن خواستار وفاداری به حزب شد و اپوزیسیون کارگری را تهدیدی علیه انقلاب خواند. اپوزیسیون «خرده‌بورژوازی»، «سندیکالیستی» و «آنارشستی» بود که «تا حدی ناشی از ورود عناصری به حزب بود که هنوز جهان‌بینی کمونیستی را کاملاً نپذیرفته بودند». [۱۹] (در واقعیت، اپوزیسیون نقطه مقابل این ادعا بود: واکنش پایه کارگری حزب به ورود انبوه چنین عناصری بود).

استدلال‌های اصلی اپوزیسیون هرگز به‌طور جدی بررسی نشد. آنچه به‌جای استدلال مطرح می‌شد اغلب سردرگم بود. برای مثال، اپوزیسیون کارگری از یک‌سو «واقعاً ضدانقلابی» و از سوی دیگر «عیناً ضدانقلابی» بود، اما هم‌زمان «بیش از حد انقلابی» نیز بود. مطالبات آنان «بیش از حد پیشرفته» بود و دولت شوروی ناگزیر بود ابتدا بر «عقب‌ماندگی فرهنگی» توده‌ها غلبه کند. [۲۰] بنا به گفته اسمیلگا، مطالبات افراطی اپوزیسیون کارگری تلاش‌های حزب را مختل می‌کرد و امیدهایی در میان کارگران ایجاد می‌کرد که فقط می‌توانستند به ناامیدی بینجامند [21].

اما مهم‌تر از همه، مطالبات آنان «انقلابی در مسیر نادرست» بود - یعنی مسیر آنارکو-سندیکالیستی. این بزرگ‌ترین گناه بود. لنین به‌طور خصوصی می‌گفت:

«اگر از میان برویم، اهمیت حفظ خط ایدئولوژیک‌مان و دادن درسی به ادامه‌دهندگان‌مان دوچندان می‌شود. این را نباید حتی در شرایط نومیدکننده فراموش کرد» [22].

روزهای کوتاه ماه‌عسل سال ۱۹۱۷ دیگر گذشته بود. بلاغت دولت و انقلاب دیگر جایی نداشت. اکنون دوباره شبیح انشعاب در انترناسیونال اول سر برآورد. گناه محوری اپوزیسیون این بود که عناصر درون یا پیرامون آن (به‌ویژه میاسنیکوف و بوگدانف) شروع کرده بودند به طرح پرسش‌های دشوار. برخی به‌طور خام و ابتدایی شروع کرده بودند به پرسش از برتری حزب؛ برخی دیگر از ماهیت طبقاتی دولت روسیه. تا زمانی که نقدها درباره «انحرافات بوروکراتیک» این یا آن نهاد بود - حتی درباره خود حزب - حزب قادر به مدیریت آن بود. اما پرسش از این بنیادهای مطلق قابل تحمل نبود.

تهدید جدی بود، حتی اگر در آن لحظه تنها به‌طور ضمنی در فکر اپوزیسیون حضور داشت. تزه‌های ایگناتوف از اثرات احتمالی «ورود انبوه افراد بورژوا و خرده‌بورژوا به حزب» همراه با «خسارت‌های سنگینی که پرولتاریا در جنگ داخلی متحمل شده بود» هشدار داده بود [23].

اما یک چیز به چیز دیگر می‌انجامید. اندکی پس از کنگره، بوگدانف و گروه «حقیقت کارگری» اعلام کردند که انقلاب با «شکست کامل طبقه کارگر» به پایان رسیده است. آنان ادعا کردند:

«بوروکراسی همراه با مردان نپ به بورژوازی جدیدی بدل شده‌اند که بر استثمار کارگران متکی است و از بی‌سازمانی آنان بهره می‌برد. با قرار گرفتن اتحادیه‌ها در دست بوروکراسی، کارگران بیش از هر زمان بی‌پناه شده‌اند.»

«حزب کمونیست... پس از آن‌که به حزب حاکم، سازمان‌دهنده و رهبر دستگاه دولتی و زندگی اقتصادی مبتنی بر سرمایه‌داری بدل شد... پیوند و هم‌سرنوشتی خود را با پرولتاریا به‌طور برگشت‌ناپذیر از دست داد» [24].

اين نوع تفكر اساس رژيم بلشويكي را تهديد مي‌كرد و مي‌بايست
بي‌رحمانه از ذهن كارگران زدوده مي‌شد.
لنين گفت:

«ماركسيسم به ما مي‌آموزد كه تنها حزب سياسي طبقه كارگر، يعني
حزب كمونيست، قادر است همه جنبه‌هاي جنبش پرولتاريائي و از اين‌رو،
همه توده‌هاي كارگر را متحد، تربيت، سازمان‌دهي و رهبري كند. بدون
اين، ديكتاتوري پرولتاريا بي‌معناست[25]».

البته «ماركسيسم» چيزهاي ديگري نيز مي‌آموخت: اين‌كه «رهايي
طبقه كارگر كار خود طبقه كارگر است»[۲۶] و اين‌كه «كمونيست‌ها حزبي
جدا از ساير احزاب كارگري تشكيل نمي‌دهند». [۲۷] آن‌چه لنين اكنون
موعظه مي‌كرد در واقع «ماركسيسم» نبود، بلكه لنينيسم خام چه بايد
كرد؟ (۱۹۰۲) بود؛ لنينيسمي كه ادعا مي‌كرد طبقه كارگر اگر به خود
واگذار شود تنها به آگاهي اتحاديهاي مي‌رسد و بايد آگاهي سياسي از
بيرون و توسط «حاملان علم» يعني روشنفكران خرده‌بورژوا به آن تزريق
شود[2*].

در ذهن بلشويك‌ها، حزب تجسم منافع تاريخي طبقه بود، چه طبقه
آن را بفهمد يا نه — و چه آن را بخواهد يا نه. با چنين مقدماتي، هرگونه
چالش به هژموني حزب — چه در عمل و چه در اندیشه — معادل «خيانت»
به انقلاب بود؛ تجاوزي به تاريخ.
«وحدت» - تم مسلط كنگره

با تهديد بيروني و «تهديد» دروني، دشوار نبود رهبري حزب بتواند
تدابير سخت‌گيرانه‌اي را به تصويب برساند. اين تدابير بيش از گذشته
حقوق اعضاي حزب را محدود مي‌كرد. حق تشكيل گروه‌ها لغو شد:
«كنگره فرمان مي‌دهد كه تمام گروه‌ها، بدون استثنا، كه بر مبناي
اين يا آن پلاتفرم شكل گرفته‌اند، فوراً منحل شوند... عدم اجرائي اين
تصميم كنگره به اخراج فوري و بدون قيد و شرط از حزب منجر خواهد
شد[28]».

یک بند محرمانه به کمیته مرکزی اختیارات انضباطی نامحدود می‌داد، از جمله حق اخراج از حزب و حتی اخراج از خود کمیته مرکزی (که نیازمند رأی دوسوم بود).

این تدابیر — نقطهٔ عزیمتی سازمانی در تاریخ بلشویسم — با اکثریت قاطع تأیید شد، اما نه بدون تردیدهایی. کارل رادک گفت:

«احساس می‌کردم اصلی وضع می‌شود که ما را در بی‌اطمینانی نسبت به این‌که ممکن است علیه چه کسانی به کار رود، رها می‌کند. هنگامی که کمیتهٔ مرکزی انتخاب شد، رفقای جناح اکثریت فهرستی تهیه کردند که کنترل را در دست آنان قرار می‌داد. هر رفیقی می‌دانست که این کار در آغاز بروز اختلافات در حزب صورت گرفته است. ما نمی‌دانیم... چه پیچیدگی‌هایی ممکن است پدید آید. رفقای که این اصل را پیشنهاد می‌کنند می‌پندارند که این شمشیری است که به سوی رفقای متفاوت‌اندیش نشانه رفته. هرچند من به این قطعنامه رأی می‌دهم، احساس می‌کنم که حتی ممکن است علیه خود ما نیز به کار گرفته شود.»

رادک با تأکید بر وضعیت خطرناک پیش روی حزب و دولت نتیجه گرفت: «بگذارید کمیتهٔ مرکزی در لحظهٔ خطر، اگر لازم دید، سخت‌گیرانه‌ترین اقدامات را علیه بهترین رفقا به کار گیرد.» [۲۹] این نگرش — یا بهتر بگوییم این ذهنیت — که «حزب در برابر طبقه نمی‌تواند اشتباه کند و کمیتهٔ مرکزی در برابر حزب نمی‌تواند اشتباه کند» بسیاری از رخدادهای بعدی را توضیح می‌دهد. همین ذهنیت بود که انکارهای علنی تروتسکی در سال ۱۹۲۷ دربارهٔ وجود «وصیت‌نامهٔ سیاسی» لنین و نیز «اعترافات» اعضای گارد قدیم بلشویک در جریان محاکمات مسکو (۱۹۳۶-۱۹۳۸) را ممکن ساخت. حزب، به‌مثابهٔ یک نهاد، اکنون شی‌عواره شده بود. حزب به تجلی بیگانگی انسان نسبت به سیاست انقلابی بدل شده بود.

در قیاس با این چرخش‌های سیاسی — یا بهتر بگوییم آشکار شدن برخی از بنیان‌های نهفتهٔ بلشویسم — مباحث واقعی کنفرانس اهمیت کمتری داشتند؛ به همین دلیل عمداً در پایان آورده می‌شوند. پرسپچکو، یکی از

اعضای «اپوزيسيون کارگری» که همچنان در چارچوب ایدئولوژیک «حزب» می‌اندیشید، بوروکراتیسم (در حزب) را سرچشمه گسست میان اقتدار شوراه‌ها و ماشین شورایی از یک سو و توده وسیع کارگران از سوی دیگر می‌دانست. [۳۰] مدودف، کمیته مرکزی را متهم کرد که دچار «انحراف به‌سوی بی‌اعتمادی به توانایی‌های خلافة طبقه کارگر و سازش با خرده‌بورژوازی و کاست‌های رسمی بورژوازی» شده است. [۳۱] برای مقابله با این روند و حفظ روحیه پرولتری در حزب، اپوزيسيون کارگری پیشنهاد کرد که «هر عضو حزب موظف باشد سه ماه از سال را چون یک کارگر یا دهقان عادی و درگیر در کار یدی زندگی و کار کند.» [۳۲] تزه‌ای ایگناتوف خواستار آن بود که دست‌کم دوسوم هر نهاد حزبی از کارگران تشکیل شود. انتقاد از رهبری تلخ‌تر از هر زمان دیگر در سال‌های اخیر شده بود. یکی از نمایندگان با خطاب کردن لنین به‌عنوان «بزرگ‌ترین چینوونیک» (یکی از مراتب عالیة بوروکراسی تزاری) جنجالی بزرگ برانگیخت. [۳۳] رهبری حزب نیز بازی همیشگی خود را پیش برد. قطعه‌نامه‌ای طولانی درباره اتحادیه‌های کارگری، که توسط زینوویف تدوین شده بود، با ۳۳۶ رأی در برابر ۵۰ رأی (به سود موضع تروتسکی) و ۱۸ رأی (به سود اپوزيسيون کارگری) تصویب شد [34]:

«زینوویف در این سند بسیار کوشید نشان دهد که میان این مواضع و آموزه اتحادیه‌های کارگری که در نخستین کنگره اتحادیه‌ها و در برنامه حزب در سال ۱۹۱۹ بیان شده، پیوستگی کامل وجود دارد. این شیوه آشنای ایجاد یک پرده دود ارتدوکسی بود تا چرخش واقعی در خط مشی را پنهان کند [35].»

این سند که سخنان بسیاری درباره «دموکراسی کارگری» داشت، به‌صراحت اعلام می‌کرد که حزب بر تمام فعالیت‌های اتحادیه‌ای راهبری خواهد کرد.

در روز ماقبل پایانی کنگره، در پایان جلسه، بدون هیچ بحث قبلی در حزب و پس از آن‌که شماری از نمایندگان جلسه را ترک کرده بودند، لنین پیشنهاد مشهور خود درباره «سیاست اقتصادی نوین» (نپ) را مطرح

کرد. او جایگزینی «مالیات جنسی» را با نظام مصادره اجباری غله از دهقانان — یکی از منفورترین ویژگی‌های «کمونیسم جنگی» — پیشنهاد داد. این امر به معنای پایان کنترل دولت بر عرضه غله و در عمل، به رسمیت شناختن تجارت آزاد غله بود. این پیشنهاد سرنوشت‌ساز با چهار مداخله ددقیقه‌ای از صحن دنبال شد. گزارش رسمی کنگره دهم ۳۳۰ صفحه است که تنها ۲۰ صفحه آن به نپ اختصاص دارد! [۳۶] آشکار است که دغدغه اصلی کنگره کاملاً در جای دیگری بود.

سختگیری‌های داخلی با شدتی تازه ادامه یافت. قطعنامه‌ای تصویب شد که «فوری‌ترین وظیفه کمیته مرکزی اجرای قاطعانه یکنواختی در ساختار کمیته‌های حزبی است». شمار اعضای کمیته مرکزی از ۱۹ به ۲۵ افزایش یافت — که پنج نفر از آنان باید تمام وقت صرف کار حزبی کنند (از جمله بازدید از کمیته‌های استانی و حضور در کنفرانس‌های حزبی استانی). [۳۷] کمیته مرکزی جدید بی‌درنگ دست به تغییرات اساسی در دبیرخانه زد. تروتسکیست‌ها (کرسستینسکی، پروبرازنسکی و سربریاکوف)، که حمایت‌شان از خط لنینی ناکافی ارزیابی شده بود، به طور کامل از کمیته مرکزی کنار گذاشته شدند. تغییرات ریشه‌ای دیگری نیز در اورگ‌بورو و در ترکیب شماری از سازمان‌های حزبی منطقه‌ای انجام گرفت. [۳۸] «مأموران مطیع، ایمن و میان‌مایه» در همه سطوح جایگزین شدند. «دگرگونی‌های سازمانی سال ۱۹۲۱ پیروزی قاطعی برای لنین، لنینیست‌ها و فلسفه لنینیستی زندگی حزبی بود.» [۳۹] حزب که هدف را برگزیده بود، اکنون وسایل آن را نیز فراهم می‌کرد.

پسگفتار

می ۱۹۲۱ — کنگره سراسری اتحادیه کارگران فلزکار روسیه
این اتحادیه ستون فقرات رویدادهای ۱۹۰۵ بود. بلشویک‌ها از سال ۱۹۱۳ موفق شده بودند آن را با خود همراه کنند. اتحادیه، کمیته‌های کارخانه را فعال کرده و یگان‌های زیادی از گارد سرخ فراهم آورده بود. اکنون تحت تأثیر عمیق ایده «اپوزیسیون کارگری» قرار داشت. رهبر آن،

مدودف، عضو فعال اپوزيسيون بود. كنترل او بر اتحاديه بايد شكسته مى‌شد.

در كنگره فلزكاران، كميته مركزي حزب فهرستى از نامزدهاى پيشنهادهى براى رهبرى اتحاديه را به جناح حزبى در اتحاديه تحويل داد. نمايندگان فلزكاران اين فهرست را رد كردند، همان‌طور كه جناح حزبى اتحاديه نيز با ۱۲۰ رأی در برابر ۴۰ رأی مخالفت كرد. سپس همه فشارهاى ممكن بر آنان اعمال شد. اپوزيسيون بايد سرکوب مى‌شد. كميته مركزي حزب تمام آراء را نادیده گرفت و كميته فلزكاران خود را منصوب كرد. [۴۰] اين بود وضعيت «نمايندگان انتخاب‌شده و قابل عزل»! انتخاب شده توسط رده‌هاى پايينى اتحاديه و عزل‌شدنى توسط رهبرى حزب!

مى ۱۷-۲۵ - چهارمين كنگره سراسرى اتحاديه‌هاى كارگرى
اين كنگره به بررسى نقش اتحاديه‌هاى كارگرى در بخش جديد خصوصى‌شده كه توسط نپ مشروع شناخته شده بود، اختصاص داشت. تومسكى، به‌عنوان رئيس شوراي مركزي سراسرى اتحاديه‌ها، مأموريت يافت كه «ترهاى» مربوطه را آماده كرده و ابتدا توسط جناح حزبى و سپس توسط كنگره به تصويب برسد. همه چيز به‌خوبى پيش رفت تا اين‌كه با ۱۵۰۰ رأی در برابر ۳۰ رأی، كنگره همچنين قطعنامه‌اى ظاهراً بي‌خطر را كه توسط ريزانوف به نمايندگى از جناح حزبى پيشنهاده شده بود، تصويب كرد؛ اين قطعنامه موجب يك رسوايى بزرگ شد. بخش كليدى آن چنين بود:

«پرسنل پيشتاز جنبش اتحاديه‌اى بايد تحت هدايت كلّى حزب انتخاب شوند، اما حزب بايد تلاش ويژه‌اى كند تا روش‌هاى عادى دموكراسى پرولتارى، به‌ويژه در اتحاديه‌ها، رعايت شود، جايى كه انتخاب رهبران بايد به خود اتحاديه‌اى‌ها واگذار گردد[41]».

كميته مركزي خشمگين شد. به‌صورت شديد با كنگره برخورد كرد. تومسكى كه حتى از قطعنامه سرکش حمايت نكرده بود، فوراً از نمايندگى كميته مركزي در كنگره كنار گذاشته شد. جاى او را افراد شناخته‌شده‌اى

چون لنین، استالین و بوخارین گرفتند تا جناح سرکش را مهار کنند. ریزانوف نیز از هرگونه فعالیت اتحادیه‌ای برای همیشه محروم شد. یک کمسیون ویژه به ریاست استالین تشکیل شد تا «رفتار تومسکی را بررسی کند». پس از اتمام تحقیقات، تصمیم گرفت او را به‌خاطر «سهل‌انگاری جنایی» شدیداً توبیخ کند (به دلیل اجازه دادن به کنگره برای ابراز اراده خود). تومسکی از تمام وظایفش در شورای مرکزی سراسری اتحادیه‌ها برکنار شد. در مورد جناح حزبی، آن‌ها «ترغیب شدند» تصمیم روز قبل خود را برگردانند. هیچ سندی درباره سرنوشت صدها نفری که از قطعنامه حمایت کرده بودند موجود نیست، اما چه کسی اهمیت می‌داد؟ در سال ۱۹۱۷ اعلام شده بود که «هر آشپزی باید یاد بگیرد دولت را اداره کند». تا سال ۱۹۲۱، دولت به‌روشنی آن‌قدر قدرتمند شده بود که بتواند هر آشپزی را اداره کند!

نتیجه‌گیری

رویدادهای شرح داده‌شده در این جزوه نشان می‌دهد که در زمینه سیاست صنعتی، پیوندی روشن و غیرقابل انکار بین آنچه تحت نظر لنین و تروتسکی رخ داد و شیوه‌های بعدی استالینسم وجود دارد. می‌دانیم که بسیاری از چپ‌های انقلابی این ادعا را دشوار خواهند یافت، اما هر خوانش صادقانه از واقعیت‌ها نمی‌تواند به نتیجه دیگری جز این بیانجامد. هر چه درباره این دوره بیشتر کاوش شود، تعریف یا حتی مشاهده «شکاف» فرضی بین دوران لنین و دوران بعدی دشوارتر می‌شود.

دانش واقعی از واقعیت‌ها همچنین پذیرش این نظر که مسیر رویدادها «تاریخی و اجتناب‌ناپذیر» و «عینی تعیین‌شده» بوده، همان‌گونه که دوچر بیان می‌کند، غیرممکن می‌سازد. ایدئولوژی و عمل بلشویک خود، در هر مرحله بحرانی این دوره حساس، عوامل مهم و گاه تعیین‌کننده بودند. اکنون که اطلاعات بیشتری در دست است، خودفریبی درباره این مسائل دیگر امکان‌پذیر نیست. هر کس پس از خواندن این صفحات هنوز

«گیج» باقی بماند، یا خواسته خود اوست یا به سود اوست تا چنین باقی بماند (به عنوان وارثان یک جامعه مشابه روسیه).

این که بسیاری از کسانی که تمام عمر در جنبش سوسیالیستی بوده اند، درباره این دوره بسیار کم می دانند، چندان شگفت آور نیست. در اولین شور و شوق «انقلاب سوسیالیستی پیروز» ۱۹۱۷، تقریباً اجتناب ناپذیر بود که دیدگاه فاتحان تنها شنیده شود. سال ها، تنها جایگزین، ناله های منافقانه سوسیال دموکراسی یا غرولندهای آشکار ضدانقلاب بود. صدای اپوزیسیون انقلابی-لیبرتاری به طور کامل خاموش شده بود.

«وای بر مغلوبین» "*Vae victis*"، همان طور که برنوس گال در ۳۹۰ پیش از میلاد گفت، هنگامی که شمشیر سنگین خود را بر ترازو انداخت تا باج را برای پایان محاصره رم بپردازد. تاریخ، در تمامی دوران، همین حکم فوری را صادر کرده است. به همین دلیل، صدای انقلابیونی که تا سال ۱۹۲۳ صبر نکردند، بلکه از سال ۱۹۱۸ مسیر جامعه روسیه را دیدند و مخالفت خود را اعلام کردند (اغلب به قیمت جانشان) بسیار کم شنیده شد. آن ها و یادشان در جریان بوروکراتیزه شدن گسترده دهه های بعد که به طور ملایم «ساختن سوسیالیسم» نامیده شد، محو شدند.

تنها در سال های اخیر، هنگامی که ثمرات «انقلاب پیروز» برداشت شد (در مجارستان، چکسلواکی و دیگر جاها)، شک و تردیدهای گسترده پدید آمد و بالاخره سوالات واقعی مطرح شد. اکنون کار جدی به ماهیت واقعی فساد (نگرش بلشویک ها به روابط تولید) معطوف شده و توجه دوباره به هشدارهای انقلابی «مغلوبین» معطوف گشته است. مقدار عظیمی از اسناد ارزشمند این سال های شکل گیری هنوز باید به جنبش انقلابی بازگردانده شود.

پنجاه سال پس از انقلاب روسیه، برخی از مسائل مورد بحث بین ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۱ با وضوح بیشتری قابل مشاهده اند. انقلابیون لیبرتاری ۱۹۱۷ تا حد توان پیش رفتند. اما امروز می توان از تجربه واقعی سخن گفت. مجارستان ۱۹۵۶ و فرانسه ۱۹۶۸ مشکلات جوامع سرمایه داری بوروکراتیک مدرن و ماهیت اپوزیسیون های انقلابی را در شرق و غرب

نشان دادند. مسائل فرعی و بی‌اهمیت کنار گذاشته شد. اکنون مسائل اصلی عصر ما، به‌طور فزاینده، بر سلطهٔ انسان بر محیط و بر نهادهایی که برای حل مسائل خود می‌سازد متمرکز شده است. آیا انسان بر ساخته‌های خود کنترل خواهد داشت یا آن‌ها او را کنترل خواهند کرد؟

در این پرسش‌ها، مسائل بنیادی‌تر «خودآگاهی نادرست» انسان، رهایی از اسارت در پیچیدگی‌های مدیریت، بازگرداندن اعتماد به نفس، توانایی کنترل اختیار واگذار شده و بازپس‌گیری همهٔ آنچه سرمایه‌داری از انسان گرفته، نهفته است. همچنین در این پرسش، آزادسازی ظرفیت خلاقهٔ عظیم در هر یک از ما و هدایت آن به اهدافی که خود انتخاب کرده‌ایم، مطرح است.

در نبرد برای این اهداف، بلشویسم سرانجام به‌عنوان یک انحراف عظیم شناخته خواهد شد؛ آخرین جامه‌ای که ایدئولوژی بورژوازی بر تن کرد، در حالی که از ریشه‌هایش زیر و رو می‌شد. تأکید بلشویک‌ها بر ناتوانی توده‌ها در دستیابی به آگاهی سوسیالیستی از طریق تجربهٔ زندگی خود تحت سرمایه‌داری، نسخهٔ آن‌ها برای تشکیل «حزب پیش‌تاز» با ساختار سلسله‌مراتبی و «تمرکززدایی برای مبارزه با قدرت متمرکز دولت بورژوا» و اعلام «حق تاریخی تولد» برای کسانی که یک دیدگاه خاص نسبت به جامعه (و آیندهٔ آن) را پذیرفته‌اند و حق مقرر برای دیکته کردن این دیدگاه به دیگران – اگر لازم باشد با سرنیزه – همهٔ این‌ها به عنوان آنچه هستند شناخته خواهند شد: آخرین تلاش جامعهٔ بورژوایی برای بازتأکید بر تقسیم مقرر شدهٔ خود به رهبران و پیروان، و حفظ روابط اجتماعی اقتدارگرایانه در همهٔ ابعاد زندگی انسانی.

برای این که انقلاب آینده معنادار باشد، باید عمیقاً لیبرتراری باشد. باید بر اساس درک واقعی از کل تجربهٔ روسیه شکل گیرد. انقلاب نخواهد پذیرفت که یک دستهٔ حاکم جایگزین دستهٔ دیگر، یک گروه استثمارگر جایگزین دیگری، یک گروه روحانی جایگزین دیگری، یک اقتدارگرایی جایگزین دیگری یا یک ارتدوکسی محدودکننده جایگزین دیگری شود. باید

تمام اين «راه‌حل‌های نادرست» را ریشه‌کن کند، که تنها نمودهای باقیمانده بیگانگی مداوم انسان هستند.

درک واقعی بلشویسم باید عنصر ضروری هر انقلابی باشد که هدفش عبور از تمامی اشکال بیگانگی و خودفریبی است. با فروپاشی جامعه قدیم، هم پورژوازی و هم بوروکراسی باید زیر آوار آن مدفون شوند. ریشه‌های واقعی که از آن‌ها رشد کرده‌اند، باید فهمیده شوند. در این وظیفه عظیم، انقلاب آینده نیروی خود و الهام خود را از تجربه واقعی میلیون‌ها نفر، هم در شرق و هم در غرب، خواهد یافت. اگر این کتاب کوچک حتی به‌طور حاشیه‌ای به آن کمک کند، تلاش‌های ما ارزشمند بوده است.

یادداشت‌ها:

[1*] لنین در اینجا سؤال «قدرت حزب» یا «قدرت طبقه» را کاملاً روشن مطرح می‌کند و بدون ابهام گزینه اول را انتخاب می‌کند - احتمالاً با توجیه آن که این دو یکی هستند. اما او حتی فراتر می‌رود و «قدرت کارگران» را نه تنها با سلطه حزب برابر می‌داند، بلکه آن را با پذیرش ایده‌های رهبران حزب یکسان می‌انگارد!

[2*] حتی آن‌ها نیز ماده‌ای با ارزش مشکوک بودند. نسخه اول روسی کتاب «چه باید کرد؟» (What Is To Be Done?) روی صفحه جلویی خود حکم معروف لاسال را آورده بود: «حزب با پالایش خود، خود را تقویت می‌کند».

پانویس‌ها:

[1] ل. تروتسکی، «پاسخ به رفقای پتروگراد»، کنگره دهم حزب، صص.

۸۲۶-۸۲۷، پ. ۱.

[2] کنگره دهم حزب، ص. ۷۷۹، پیوست ۶.

[3] همان،

[4] آ. کولونتای، کنگره دهم حزب، ص. ۱۰۳.

[5] لنین، آثار منتخب، جلد IX، ص. ۳۵.

- [6] همان، ص. ۵۷.
- [7] لنین، آثار منتخب، جلد IX، ص. ۷۹.
- [8] متن کامل به عنوان جزوه شماره ۷ «سولیداریتی» منتشر شد.
- [9] برای نمونه، نگاه کنید به K. Shelavin ، Rabochaya
oppozitsiya (اپوزیسیون کارگری) (مسکو، ۱۹۳۰).
- [10] Daniels، همان، ص. ۱۲۷.
- [11] نومسکی، کنگره دهم حزب، صص. ۳۷۱-۳۷۲.
- [12] پراودا، ۲۷ ژانویه ۱۹۲۱.
- [13] نقل از A. S. Pukhov ، Kronshtadtski myatezh v 1921 g. (شورش کرونشتات ۱۹۲۱) (لنینگراد، ۱۹۳۱)، ص. ۵۲. جزوه Ida Mett ، The Kronstadt Commune، تصویر خوبی از نارضایتی گسترده در پتروگراد ارائه می‌دهد.
- [14] برای مستندات مفید، نگاه کنید به Ida Mett ، The Kronstadt Commune (جزوه ۲۷ سولیداریتی) و Victor Serge ، Kronstadt, 1921 (جزوه سولیداریتی، تجدید چاپ از شماره ۱، 7 [1961]) [15] اخبار کمیته موقت انقلابی، ۱۰ مارس ۱۹۲۱.
- [16] همان، ۱۲ مارس ۱۹۲۱.
- [17] Daniels، همان، صص. ۱۴۵-۱۴۶.
- [18] اخبار کمیته موقت انقلابی، ۹ مارس ۱۹۲۱.
- [19] «درباره انحراف سندیکالیستی و آنارشیزمی در حزب ما»، کنگره دهم حزب، قطعه‌نامه‌ها، جلد I، ص. ۵۳۰.
- [20] کنگره دهم حزب، صص. ۳۸۲-۳۸۳.
- [21] همان، ص. ۲۵۸.
- [22] تروتسکی، نامه به دوستان در اتحاد جماهیر شوروی، ۱۹۳۰ (آرشیو تروتسکی. T 3279)
- [23] تزارهای ایگناتوف، کنگره دهم حزب.

- [24] N. Karev، «درباره گروه "حقایق کارگری"»، بولشویک، ۱۵ ژوئیه ۱۹۲۴، صص. ۳۱ و بعد.
- [25] کنگره دهم حزب، قطعه‌نامه‌ها، جلد ۱، ص. ۵۳۱.
- [26] K. مارکس و F. انگلس، مانیفست حزب کمونیست، در آثار منتخب (مسکو: انتشارات زبان‌های خارجی، ۱۹۵۸)، جلد ۱، ص. ۲۸.
- [27] همان، ص. ۴۶.
- [28] «درباره وحدت حزب»، کنگره دهم حزب، قطعه‌نامه‌ها، جلد ۱، صص. ۵۲۷-۵۳۰.
- [29] رادک، کنگره دهم حزب، ص. ۵۴۰.
- [30] کنگره دهم حزب، ص. ۹۳.
- [31] همان، ص. ۱۴۰.
- [32] «قطعه‌نامه سازمان حزب پیشنهاد شده توسط اپوزیسیون کارگری»، کنگره دهم حزب، ص. ۶۶۳.
- [33] یاروسلافسکی، کنگره دهم حزب، نقل قول از Y. K. Milonov.
- [34] کنگره دهم حزب، ص. ۸۲۸، پ. ۱.
- [35] Daniels، همان، ص. ۱۵۶.
- [36] Schapiro، همان، ص. ۳۰۸.
- [37] کنگره دهم حزب، قطعه‌نامه‌ها، صص. ۵۲۲-۵۲۶.
- [38] Daniels، همان، صص. ۱۵۱-۱۵۲.
- [39] همان، ص. ۱۵۲.
- [40] اخبار کمیته مرکزی، شماره ۳۲ (۱۹۲۱)، صص. ۳-۴. همچنین نگاه کنید به Schapiro، همان، صص. ۳۲۳-۳۲۴.
- [41] ریازانوف، کنگره یازدهم حزب، صص. ۲۷۷-۲۷۸. همچنین Schapiro، همان، صص. ۳۲۴-۳۲۵.